# جریدهٔ بلخ



مشتمل بر :

تاریخ وجغرافیای بلخ باستان وبخشی از بحر الاسرار

مؤلف : محمّد مؤمن

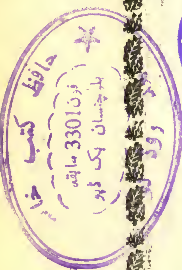
تصحیح وتحشیه از : مایل هروی

دبیهقی کتاب‌خپرولو موسسه داطلاعاتو او کلتور وزارت

# جریده بلخ

مشتمل بر :

تاریخ و جغرافیای بلخ باستان و بخشی از بحر الاسرار



مؤلف : محمد مومن

تصحیح و تحشیه از : مایل هروی

وزارت اطلاعات و کلتور پس از پیروزی انقلاب سترگ ثور و به پیروی ازخطوط اساسی و وظایف انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان ، در کنار رسالت بزرگ تنویر خلق افغانستان، تبلیغ انسانی و سودمند و پخش اطلاعات راستین ، روشن ساختن گوشه های تاریک فرهنگ وتاریخ گذشته رانیز ازوجایب خودمیداند .

روی این آرمان والا ، تاریخ واقعی کشور راهمواره نشر خواهد کرد. متون تاریخی را دست چاپ خواهد سپرد وبر مبنای دساتیر جهان بینی علمی ، به‌خاطر پیوند منطقی پدیده‌های تازه و کلاسیک و برای رشد و تقویت تاریخ وفرهنگ، به‌خصوص ادبی و تاریخی فرهنگ گذشته نیز بها خواهد داد .

یکی از همین متون متأخر کتاب «جریدهٔ بلخ» است که «محمد مؤمن بلخی» در سال (۱۱۱۸) ه‌،ق تألیف کرده‌است و مشتمل بر تاریخ و جغرافیای بلخ باستان ، وجه تسمیه بلخ و بنا هایی است که مؤلف خود دیده است وذکرعارفان و محدثانی است که در بلخ گورگاه شان است .

دراین کتاب که به تصحیح وتحشیه «رضا مایل» آماده شده است بخشی از «بحر الاسرار» «محمود کتابدار» نیز افزوده گشته است تا سودمندی کتاب فراوانتر گردد و مطالب بیشتری درزمینه فراهم آید .

امیدواریم درکنار تهیه و چاپ هرچه بیشتر دانشهای نوین و مترقی ، مهلت چاپ متون گذشته رانیز بیابیم و پیوند معنوی نسل های امروز وفردا را با میراثهای فرهنگی شان زنده نگه داریم .

بارق شفیعی

وزیر اطلاعات و کلتور

# جریده بلخ

روزی در یکی از دکانهای کتاب فروشان بکتابی برخوردم که به تاریخ بلخ ارتباط داشت ازدیر باز جغرافیای خراسان بخش بلخ راازروی دو نسخهٔ خطی جغرافیای حافظ ابرو رونویس کردم ولی ضبط نامها مشکل مینمود . بدان فکر بودم یکبار به بلخ بروم وشاید در شعبه زراعت آنجا کتابی در سوارد آب بخشی انهار بلخ موجود باشد آنرا بهبینم تا جغرافیای بلخ را عیار سازم . واسااین مطلب مشکل مینمود زیرا ازدورهٔ شاهرخ میرزا فرزند امیر تیمور گورگانی تاامروز درنامهای دهات بلخ بعضاً وقسماً تغییررخ داده است وتطبیق این نامهای کهن بنامهای موجوده راست نمی آید وقتی این کتاب که ماعلی العجاله ازجهتی آنرا جریدهٔ بلخ نام میگذاریم بدستم رسید وداخل محتویات آن شدم فهمیده شد که یکنفر محمد مؤمن ابن شیخ عوض باقی بلخی درسال ۱۱۱۸ چهره بلخ را باخصایل وخصایص آن از روی مؤلفات پیشنیان پدیدار ساخته بایک مقدار چشم دیدهاییکه خودش درسالهاییکه در قید حیات بوده است پهلوها تاریخی وآثار باستانی آنرا نگاشته است .

این کتابیکه بدست مارسیده «رکن ثانی این رقعه است » هرچند فحص وجستجو کردم که رکن اول آن پیداشود کهشاید نام حقیقی این کتاب نموده آید میسرنشد .

حافظ نورمحمد کهگدای دررسالهٔ تاریخ مزار شریف مؤلفه خود همین رکن

دوم را دیده است و از ین مولفه باجمال با د کرده است و نام حقیقی کتاب پیش ایشان نیز مجهول بوده وقرار حدس همین رکن دوم درچند نسخه دستنویس شده است.

محمد مومن رکن دوم کتاب خودرا اینطور آغاز میکند .

الهی طریقی بیا نم ببخش — زبان فصیح و روانم ببخش
در در معنی بسر و یم گشای — بها سرار مخفی نشانم نمای
شراب شهودي به صافی غیب — به پیمانه ام ریز بیشک وریب

بعدبرراه روان شاهراه شریعت وسالکان مسالک طریقت پوشیده نماند که این پیر نادان بمعاونت خالق جهان درین اوان ازآنچه حقیقت وماهیت واصل نسب اجرام علوی بود مرئی وغیرمرئی از آسمان دنیاتا عرش اعلی همگی را در رکن اول این جریدهٔ فریده مرقوم بقلم دوزبان نماید واکنون میخواهد که بتوفیق ربانی در رکن ثانی رقعه شروع کرده از آنچه از اجسام سفلی دیده ونادیده است از کره زمین ومافیها ازشهرها وبقعهاوقریه هامعبد هاوکینسه هاکوهها وتلها وپشتهاوچاهها وچشمه هاودریاها ونهرها وکانهاوبخارات ونباتات واشجاروازهار وغیرهاوازآنچه مابین آسمان وزمین است از بردوصاعقه ورعد وبرق وبرف وباران وژاله وتیروشهاب وکمان رستم وعناصر اربعه وحقیقت وماهیت واصل ونسب این مذکورات ر اباسهو روا شکال و منافع و مضار و عجایب وغرایب اینها را بطریق اختصار عیان وبیان سازد تا ناظران از حقیقت احوال ایشان وقوف یافته در باره این پیر مستمند بیکس دعای خیر نماید وبالله التوفیق وعلیه التکلان واین رکن مشتملست بر مقدمه وفصول وخاتمه» .

از تذکر مقدمه مؤلف توان فهمید که رکن اول کتاب خودرا درخواص اجرام علوی آورده ودر رکن دوم احوال بلاد را باعجایب وخصوصیات شگفت انگیزی که دارند بیان میدارد .فصول رکن دوم کتاب رابدین ترتیب آورده :

مقدمه در بیان آفرینش عالم .فصل دربیان تقسیم ربع مسکون .فصل درباره اقلیم اول ،دوم ،سوم، چهارم، پنجم، ششم وهفتم .فصل در بیا ن دا نستن موضعیکه آن خارج اقا لیمست در جانب شمال .فصل در بیان موضعیکه آخر عمارات و آخر ربع مسکونست.فصل دربیان چهار جانب ربع مسکون باب دربیان شهر ها وقریهای متعلقه به اقالیم سبعه .فصل در بیان شهر ها ودریا ییکه بحرف الف واقع ا ست.

بعد از آن ازشهرها بصورت تهجی شروع میکند تا به بلخ میرسدو بلخ راشرح ذکر میکند بدینعبارت آغاز میکند :بدان این پیر ضعیف مبتلا به بلا کام تلخی، محمد مو من بن شیخ عوض باقی بلخی چنین بعرض میرساند تاریخ بلخ« ...شرح مستوفائی راجع به بلخ که جز اعظم آنرا از فضایل بلخ گرفته ذکر میدارد تا حروف نون میرسد.

در اخیر شهر موته را شرح میدهد وگوید ازعجایب آن زمین است که چون زنان را ولادت واقع شود وحمل بدنیا آید بعد ازولادت بکارت معاودت نماید .فقط(ظاهراً بقیة این باب در نسخه استنساخ نگردیده است)نسخه بخط نستعلیق خوش توسط غلام قادر کاکری بدینعبارات:«الحمدلله والمنه که این کتاب مستطاب ونسخه نا یاب حسب الفرمایش جناب معظم مکرم مهربان دستگیر بیچارگان ودرماندگان آقا میرمحمد حسین خان صانه الله عن الاقات الزمان وبدستخط فقیرالحقیر هیچمدان غلام قادر کاکری یوم یکشنبه بیست وهشتم شهرربیع الاول سنه ۱۳۲۰ هجری در بلده فاخرۀ کابل تحریر یافت والسلا م» .

غلام قادر کاکری از خطاطان و کاتبان معروف است که در دوره امیرعبدالرحمن خان پیشۀ کتابت راداشته ودر مطابع نیز کار میکرده است این کتاب رابفرمایش مستوفی کابل میر محمد حسین خان کتابت کرده است .

محتویات رکن اول این مؤلفه محمدمؤمن بلخی، درآغاز رکن دوم معلوم شد وچون رکن دوم تاحروف میم شهر های مشهورو قدیم جهان را با شگفتیها ییکه

داشته اند بیان میدارد باختصار گرائیده است ودر باره بلخ که شرح وبسط دا ده وخصوصیات تاریخی آنرا روشن نموده است معلوم میشود ماخذ ومنابع مؤلفه خود را نیز در مورد رکن دوم این رقعه کتب ذیل را میاورد که کمتر مؤ لفا ن کتب را بدست میدهد .تنها بذکرنام کتاب بسنده کرده ا ست .

نزهة القلوب حمدالله مستوفی، مجمع الممالک قاضی رکن الدین تحفة الغرایب، صورالاقالیم، عجایب المخلوقات ، مجمع الغرایب ،رسا لهٔ هیئت ، تفسیر طبري ، تار یخ شام ، بحرالدرر ، شبستان ،تار یخ مغرب ،سراج القلوب ،معارج النبوة ، کنزاللغه ، مؤ ید الفضلا ،لطا یف اللغه، کشاف گواشی ، عجایب البلدان ، روضة الصفا ، فارسنامه ، مجمع ار با ب الملک ،شاهنامه ،جامع الجوامع مولانا عبدالطیف ،تفسیر حسینی ، فضایل بلخ ،تار یخ بلخ ،مناقب بلخ یاتار یخ امام عبدالله رساله ملک شاه ،حلیة الاولیاء ، سلوة العارفین ، کتاب العافیه ،تار یخ گز یده ، کتاب الصلوة ، تحفة السعدا شواهد النبوة ،مناقب الخلفا ،مناقب قاضی سید صا لح وغیره .

نام این رساله را که در یکجا جر یده آمده ود رجایی رقعه سا نام« جریدهٔ بلخ » راسرجح دا نستیم اسیدا ست نام حقیقی آن نموده آید، و یامناسبتر خوا هد بود آنرا« تاریخ بلخ » گو ئیم.

ارزش این رقعه بلخ د راینست که ازهر کتابیکه نو یسنده در دسترس داشته استفاده کرده است ودر قسمت مشایخ ،ازفضایل بلخ فا یدهٔ بیشتر برده است ولی از مجمع الغرایب که منشیانه ومتکلف نگاشته شده نیز استفاده کرده وعبارت را نرم وساده ترساخته است . نام تار یخ بلخ را چند ین بار ، محمد موسن می آرد ومراد او همین فضایل بلخ است .ز یرا مولف تار یخ بلخ ناصرالد ین سمر قندي است که در کتاب فضایل بلخ «سیدامام اجل مرتضی وعالم شهید ابوالقاسم ناصرالد ین سیدالساده» یاد شده است .ناصرالد ین سمرقندي پنج دفتر درمحاسن ومآثر اهالی این تر بت پا ک ترتیب

کرده اند (۱) مولف آنجا که از فضایل بلخ نقل میکند«تاریخ بلخ »آورده است.

کتاب فضایل بلخ راشیخ الاسلام صفی الدین ابو بکرعبدالله بن عمر بن محمد داود واعظ بلخی بزبان عربی به ۶۱۰ نگاشته بود ترجمه دری آن بسال ۶۷۶ بذریعهٔ عبدالله محمد بن محمد بن حسین حسینی بلخی د رقصبهٔ کفشگران صورت گرفته ومحمد مؤمن صاحب رقعهٔ بلخ بنام امام عبدالله بن ابوالقاسم الحسینی یاد میکند، وبحث مشایخ را ازآن به اختصار گرفته است (۲) .

هفتاد مشایخ بلخ ورسجی بنام عبد المؤمن خان مصدر شده محمد صالح بن امیر عبدالله بن امیر عبدالرحمن بن شیخ خلیل الله ورسجی البدخشی گوید :

«در ین ولا حضرت عالی منقبت معالی مرتبت مستغنی الالقاب سلطان عالی جناب عبدالمومن ابن خاقان الاعظم سلطان الاکرم . . . عبدالله بهادرخان ابن سلطان سکندرخان خلدالله ملکه که نسبت التفات بی نهایات وشاگردی باین فقیر دعاگو داشتند گفتند که رساله یی ترتیب داده شود فارسی که اکابر دیار بلخ که مادر آن و الی میباشیم بطریق ایجاز و اختصار دانسته شود» .

بعدازین گوید که من این امررا قبول کردم .شروع میکند بتاریخ نویسی.ولی ورسجی بدخشی اصلاً از مصادر ومؤلفاتیکه دردست داشته نام نمی برد .واوتنها درمورداخذ ومصدر مطالب شهادت حضرت علی رض اللهعنه از«صواعق محرقه» نام میبرودر جایی گوید: « درتاریخ بلخ آمده است » دیگر ازکسی ویا از کتابی نام نمی برد.

طوریکه مطالب هفتاد مشایخ دیده شد درمورد ذکر مشایخ ،از فضایل بلخ اقتباس کرده است .

---

(۱) فضایل بلخ ،مقدمهٔ استاد حبیبی ص ۳۱

(۲) فضایل بلخ به تصحیح استاد عبدالحی حبیبی بسال ۱۳۵۰ ش درتهران طبع شد.

بالعکس محمد مؤمن مؤلف جریده ء بلخ باا مانت‌داري زیادی‌طوریکه دربالا دیدیم ازتمام مصادر وماخذ خودنام می برد. وچیزیکه قابل یاد آوری است‌آنست که‌ما دررکن اول این کتاب هنوز دسترس وشناسایی کامل نداریم که‌شاید اصدار کتاب بنام والی وحکمران بلخ صورت‌گرفته باشدودربعضی‌جا های کتاب‌خاقان‌مغفور میگوید . وقتی ماتاریخ عصر تألیف راتطبیق میکنیم بسال ۱۱۱۸ یکسال قبل از ترتیب این کتاب محمد مقیم نوهٔ سید سبحان قلی‌خان‌پادشاه بخارادربلخ والی بوده ویا باصطلاح آنوقت سمت خانی بلخ را بعهده داشته است سید سبحان قلی پسرش اسکندرخان رابحکومت بلخ فرستاد واسکندرخان برحکومت ام‌البلاد بلخ قرارگرفت درآن اوان رحیمه بانود خترقااسم سلطان را به‌اسکندر خان‌داده بودند. همان سال‌از آن دودرج‌سلطنت‌فرزندی‌بوجودآمد درآن‌وقت‌مسندا رشادراایشان‌خواجه‌نصرالدین بن عبدالغفارخواجه‌بن‌صالح خواجه‌بن کلان خواجه بن‌جناب هدایت‌پناهی‌مخدوم اعظم قدس‌الله‌تعالی‌اسرارهم‌آراسته بودند. خان‌مذکورفرزندارجمندخود رابخدمت‌آن بزرگوار فرستاد . جناب ایشان نام‌آن شاهزاده رامقیم خان گذاشتند واسکندرخان شاهزاده بود بسیاردین دار واز رەشرع تجاوز نمیکردوازهمه گناه تو به کرده‌بود چندان بحکومت هم کاری نداشت . ابوالمنصور خان برادرش دشمن خان وملک ومال‌او گشته از زهر هلاهل شربت مرگ ساخته باوچشانید ودرگذشت .مدت حکومتش در بلخ دوسال بود ومدت عمرش بیست وهشت سال ».

منتخب‌التواریخ حاجی محمد حکیم‌خان‌خطی شماره ۲۹۰ تاشکند که درسال ۱۲۵۸ تألیف‌ودر۱۲۹۰ کتابت‌شده استفاده‌ازیادداشتهای دکتورمحمد یعقوب‌واحدی قرار گفته محمد یوسف منشی بلخی‌درتاریخ مقیم خانی درسال۱۱۱۴ سیدسبحان قلی خان فوت میشود ودربخارا که مرکز شاه نشینی بوده‌است‌عبیدالله خان فرزند سیدسبحان به تخت می نشیند . سید محمد مقیم باو نامهٔ مشحون بر تعزیت داری

وبرادری بعدازشش ماه ارسال میدارد واونیز جواب او را می نویسد . درین صورت تاریخ جریدهٔ بلخ نیز تصادف میکند به‌پادشاهی سیدعبیدالله خان که‌محمدمؤمن وحتی صاحب تاریخ مقیم خانی هم‌عصروهم زمان اوبوده اند. زیرا محمد مؤمن ازسال ۱۱۱۷ که‌محمود بی‌اتالیق سید مقیم‌خان‌را بقتل میرساند خبر میدهد . هم سید سبحانقلی خان قرار گفتهٔ مولف تاریخ مقیم‌خانی ۳۰ سال امارت وسلطنت دربلخ و بخارا را کرده است عالیجناب فردوس مکانی خطاب میکند و محمد مؤمن

درروزگار سید سبحانقلی وسیدمقیم خان زندگی داشته است بیجا نخواهد بود

در اینجا چند بیت محمدیوسف منشی بلخی را که‌به‌مدح‌بلخ سروده‌است بیاوریم .

بلخ که‌شهری بود ام البلاد — راه تزلزل به اساش مباد
در صفت قلعهٔ این بی مثال — کوتهی آورد کمندخیال
گشته دهان کنگره بر شهر بند — تاکه‌زند طعنه‌به چرخ بلند
سر به فلک سوی فرازش‌اگر — قامت‌خود راست کند درنظر
گاه تماشا به یقین کزشتاب — ازسرش افتد کله آفتاب
سبزه لب خندق او رسته بین — بهر چراگردن گاوزمین
دست فلک ازمه نوتازه اش — حلقه فگنده است‌بدروازه‌اش
در نظر ازنعمت بسیارا و — هرطرف‌آراسته بازارا و
جان ارم سوختهٔ داغ اوست — خلد برین شیفته باغ اوست

مزایای رسالهٔ جریدهٔ بلخ : محمد مؤمن‌بامراعات وشیوهٔ امانت داری‌ازهمه آثاریکه استفاده کرده نام برده است که‌این روش میتواند نگارش او را مستند بسازد . ازجانبی ازمشایخ بلخ ومشاهیر آن خطهٔ مینووسع تر صحبت میکند وشیوخ هفتاد گانه را نیز روی تقسیم بندی موضع آرامگاه شان‌دراندرون شهر بلخ وبیرون ودرجای دیگر ترتیب داده است .

ازیکمقدار معلومات کثیری که چشم دید خود اوبوده است بما خبر میدهد وهم موضع مراقد را گاه تعیین میکند وگاه که خودش بچشم ندیده است ازآبادانی آنها یادی نمیکند ومیگوید ازاین مقبره آثاری نیست .

معلومات محمد مومن درچند مورد خیلی سودمند است یکی آنکه از چندتن عرفا ومجذوبیان « باباپان » نام می‌برد که درديگر کتب قبل ازاو سراغ نداریم . دیگر آنکه در مسک الختام رسالهٔ خود جغرافیای بلخ را مشروحا که درسیرهجده نهر قرار دارد بیان میدارد که ازنگاه جغرافیای تاریخی خیلی سودمند است .
ازآنرو نگارنده وقتیکه بدین کتاب دسترس پیدا نموداین تالیف را نیز معلومات سودمند خواند که برای میراث فرهنگی کشورما که یک بلخی الاصل آنرا تالیف نموده منبع معتنابه شناخته میشود .

این نسخه را طوریکه درصفحات قبل یاد شد مردی خوشخط نگاشته وباوجود خوش نویسی اغلاطی هم داشته که بعضابقرینه اصلاح گردید وبعضی مطالب را که ازفضایل بلخ نقل کرده بود باآن مقابله شد تاصحیح ترازآب برآید .
چون از دونسخه بیش دردسترس نبود ازهفتاد مشایخ بلخ نیز که سلخی است ازفضایل بلخ استفاده بعمل آمد .

درمورد رسالهٔ سانحن فیه طرز نگارش محمدمومن بلخی منشیانه نیست . خیلی ساده نگاشته ولی برخی کلمات وافعال را خودش ساخته مثلا درجاییکه نوشته میشد : فلانی به تاریخ چند وفات یافت مینوسد : « فلانی فوتید » البته در برخی جاهای دیگر نیز فتوراد بی دیده‌میشود که ما علاقه‌مند محتویات آنیم نه درانشاءآن .
درا خـــیـــر بـــا یـــد ا ز د و ســـت و هـمـکـــا ر د ا نـشـمـنـد آ قـــا ی د ا کـــترو ا حـدی ا ظها رتشکر نما یم کـه یاد دا شتهای

بحر الاسرار را که ازمیکروفلم کتابخانه تاشکند استنساخ کرده اند بدسترس من گذاشتند تا درین متن در جاهای مناسب تعلیق گونه بیاورم(۱) وهم نسخه یی از رونوشت جریده بلخ را باصد روسیع بمن جهة مقابله سپردند .

درخاتمت مقدمه وظیفه خود میدانم که از تذکر یاد داشت عجایب الطبقات تالیف محمد طاهر ابن ابو القاسم بلخی تالیف بسال ۱۰۵۶ ازهم آن دوست گرامی تشکر کنم . زیرا بگفته ایشان محمد مومن بن شیخ عوض باقی بلخی نسخه یی از عجایب الطبقات را بخط نستعلیق نگاشته است که از آن نسخه فقط یازده ورق در کتابخانه انستیتوی شرق شناسی تاشکند موجود است .

محمد مومن از دو کتاب دیگر در مورد خصایل بلخ هیچ صحبت نمیکند یکی بحر الاسرار که دروقت سید محمد نذرخان (۱۰۴۵ ﻫ) تالیف یافته وآنهم بدینگونه ترتیب یافته که انشامنشیانه دارد ودیگر از هفتادمشایخ بلخ محمدصالح ورسجی بدخشی تالیف ۱۰۰۳ ﻫ بامر عبدالمومن خان ابن عبدالله بهادرخان ابن اسکندرخان که از طرف پدر خان بلخ بوده است .

از مصادریکه محمدمومن یاد کرده است احتمالاً بعضی رادیده است واز برخی دیگر نقل قول دیگران را آورده است .و کتابهایکه در فضایل بلخ یادشده است ذکری از آنها رفته است : سلوة العارفین وانس المشتاقین، کتابی بوده عربی که سبکی در طبقات الشافیة الکبری آنرا یک کتاب صوفیه دانسته که آنرا بو خلف محمد بن عبدالملک بن خلف طبری مستوفی در ۴۷۰ ﻫ تالیف کرده شایدشرح حال

---

(۱) مطالب بحرالاسرار نیز قابل نشر است درتعلیق کتاب آورده شد

برخی از فقها بلخ را داشت . (۱)

کتاب العافیه : این کتاب تالیف علی بن حسن مستملی است .

مناقب بلخ : از سید شریف مدینی که از آن محمود بن امیر ولی صاحب بحرالاسرار خبر میدهد .

معجم الکبیر : تالیف شیخ الاسلام ابراهیم بن احمد مستملی متوفی ۳۷۶ که علمای بلخ را ذکر کرده است .

مناقب یا فضایل بلخ : ابوزید بلخی متوفی ۳۲۲ واین کتاب در فضایل بلخ امیر عبد الله بدین عبارت آمده است : هرکه خواهد که شمایل وفضایل ومآثر ومفاخر این شهر را مستوفی مطالعه کند کتاب مناقب بلخ را درنظر آرد که ملک اسلام ابوزید بلخی جمع کرده است وترتیب داده ویکی از امنای فضلا و کبرای علما گفته است که هیچ تالیفی وتصنیفی درصحت تقسیم وحسن اتساق ومعانی دقیق وعبارات رشیق مثل این تصنیف نیفتاده است. (رك : فضایل ص. ٦ چاپ تهران.)

تاریخ بلخ : محمد بن عقیل بن ازهر بلخی متوفی ۳۱٦ ه

تاریخ بلخ : ناصرالدین سمرقندی ،شیخ الاسلام مولف فضایل بلخ درباره او گوید: وسید ناصرالدین سمرقندی پنج دفتر در محاسن ومآثر اهالی این تربت پاك ترتیب کرده اند.

---

(۱) فضایل بلخ از استاد حبیبی به نقل از طبقات الشافعیهٔ سبکی .

(فضایل بلخ ، صفحه ۸)

## عجائب الطبقات:

تألیف محمدطاهر ابن ابی القاسم: این کتاب درحوالی ۱۰۵۶ بنام ندر محمد خان مصدر گشته است. در احوال بلخ مطالبی دارد وبروش نزهة القلوب حمد الله مستوفی ترتیب یافته وازاین کتاب نسخه متعددی درکتابخانه های دولتی اتحاد شوروی موجود است. حافظ نورمحمد هم نسخه یی ازآن را داشته. من بدیدار این نسخه موفق نشده ام.

## تاریخ اکابردین:

این کتاب را هم که حافظ نورمحمد مرحوم دردسترس داشته. احوال پنجاه ونه نفر ازآسودگان بلخ را درپهلوی سایر مطالب تاریخی در بر داشته است. این اثر درقرن سیزدهم تألیف یافته وحافظ نورمحمد ازمؤلف آن یاد نکرده است و نسخهٔ سر وآخر افتاده دردست داشته است که جای نام مولف ساقط بوده است. (۱)

## تذکرهٔ مقیم خانی

مولف محمد یوسف منشی بن خواجه بقاء به امر سیدمقیم خان فرزند سیدسبحان قلی خان تاسالهای ۱۱۱۹ تألیف نموده وحال واحوال چنگیزیان وشیبانیان را بصورت مختصر آورده وبه سلطنت سیدمقیم که دربلخ بوده است ختم نموده (نسخه خطی انجمن تاریخ)

## روش کار:

وقتی کتاب را رونویس مینمودم یک جلد دیگری نیزبدست آمد که برنگ آبی بسال ۱۳۳۲ ش دستنویس شده بود که بتصرف آقای داکتر واحدی بود. بعضی

---

(۱) رک: تاریخ مزار شریف حافظ نورمحمد کهگدای ص ۱۳ - ۱۵

اجزاء آن مقابله شد بخصوص در آغاز کتاب که چند سطر بیشتر داشت . قسمت ها ییکه محمد مومن از فضایل بلخ گرفته بود ، مثلاً هفتاد شیخ از آسودگان بلخ بافضایل بلخ که به تصحیح استاد حبیبی چاپ شده است مقابله گردید وضبط صحیح ترآن درمتن جا داده شده ونسخه بدل در ذیل صفحه آورده شده است .

ودراخیر پیوستی از کتاب بحر الاسرار محمود کتابدار ابن امیر ولی بلخی جاگرفت که تاریخ تمام نمای بلخ را بازگو مینماید . نسخه نب اشاره به نسخهٔ ملا بهادر ونسخهٔ نو اشاره به نسخهٔ داکتر واحدی است . دربخش نامهای هجده نهر ودهلت بلخ بارونویس آقای فرزاد مزاری مقابله گردید .

وقتی به « نسخه » اشاره شده نسخهٔ دست داشته خود منست وزمانیکه به نسخهٔ مزار اشاره شده مراد رونویس آقای فرزاد است . (رضامایل)



## بسم الله الرحمن الرحیم

### جریده بلخ

**دربیان شهر ها وقریه ها ییکه اول آن حرف باست .**

برضمیر منیر خورشید تنویر ناظرین جریده پوشیده نماند که درین اوان ابتداء از ولایت بلخ کرده میشود زیرا که این شهر را دربیان شهرها ام البلاد میگویند وهم این شهر مسکن مأوای جامع این جریده بود . بنابرین ابتداء به بیان اینولایت کرده شده است . ونیز اینجانبان فضایل منصوصه وشمایل محسوسه وعمارات عظیمه ومزارات متبرکه ومشهوره وبعضی فواید دیگر که از خصایل وخصایص شهربلخ است برسبیل اختصار بیان کرده میشود وبالله توفیق .

بیان این پیر (۱) ضعیف مبتلا ببلاء وکام تلخی محمد مؤمن بن شیخ عوض

---

(۱) نو : «بعده معلوم راءی عالم آرای دیده وران سخن سنج بوده باشد» .

باقی بلخی چنین بعرض میرساند : تاریخ بلخ راکه از مصنفات امام عبدالله بن عمر بن داود الواعظ که بزبان تازی بوده (۱) وعبدالله بن قاسم الحسینی آنرا بزبان فارسی استخراج کرده وترجمه ساخته درسال ششصدو هفتاد وشش برسه فصل آنرا بنا نهاده وفصل سوم آنرا چنان تفصیل داده . که سخن به تطویل آنجا میده واین کمینهٔ بی دفینه بجهت پرساختن این خزانه چنان خواست که ازآن تطویل چیزی ترخیم نماید تاسامعان این رساله را خاطربه زنگ ملال نه پذیرد بناءً ازگفتهٔ امام مذکور بیان نموده چنین عرض مینماید که آنچه از فضایل منصوصه درشأن بلخ وارد شده است اینست که روایت میکند شیخ الاسلام صفی الدین رحمه الله مسلسل تاابی ذر غفاري (۲) رضی الله عنه که بهترین عالم چنین فرموده اند دوشهرند که جبرئیل در روز رستاخیز . بااهالی آن برسر مبارک خویش چون نوعروسان برداشته به محشر گاه که بیت المقدس است رسا ند تا که ایشان ازهول جزع وفزع آنروز رسته گردند . وآن یکی جانب مشرق است وآن ولا یت بلخ است. دیگری جانب مغرب است وآن شهر طرابلس است.

---

(۱) مراد فضایل بلخ است که درتاریخ بلخ نوشته است فضایل بلخ مؤلف بزبان عربی شیخ الاسلام صفی الملة والدین ابوبکر عبدالله بن عمر بن محمد بن داود واعظ بلخی ترجمه بزبان دري درسال ٦٧٦ بذریعهٔ عبدالله محمد بن محمد بن حسین حسینی بلخی .

(۲) ابو ذرغفاری پنجمین شخصی است که اسلام آورد . نام اوجندب بن جناده بن سفیان از بنی غفار کنانه عرب بوده است . بعد از وفات حضرت محمد (ص) همواره از فقرا جانبداری میکرد وایشان راعلیه سرمایه داری می شوراند درسال ۳۲ وفات یافته است از مردان صدق وصفاست . ( رک : الاعلام ج ۲ ص ۱۳٦ ) .

وهم به مثل همین اسناد آمده است ازامیرالمؤمنین علی (رض) که مردی درنزد ایشان درآمد پرسیدند که ازکجاسی آیید . او گفت از خراسان . امیرگفت از کدام شهر خراسان . گفت از شهر بلخ . پس امیرفرسودند که خوش وخرم باد آن شهربه آب وگیاه به علم وعلماء چنان آگنده است که اناربه دانه های خود(۱) ونیزروایت کرده شده است ازعبدالله بن عمر(رض) که او گفت بدرستیکه درجانب مشرق شهریست بلخ می نامند ودو مین شهری ازشهر های دنیاست وپیش از وی هیچ شهری نبوده است،مگر شهریکه حضرت آدم(ع)آنرابنانهاده است ونام آن اوق است .درتاریخ مذکور گفته که بنای شهر بلخ راقابیل بن آدم که او کشندهٔ برادرش ها بیل بود نهاده است ومرقد هابیل دربلخ میدانی است که آنرامیدان گشتاسپ میگویند که اگر شرف این تربت درین ولایت نبودی، هرآینه صاعقه و عذاب خدا وندی اینجانازل گشتی ولیکن به یمن آن تربت منبر که خداوند عزاسمه عذاب را ازین داردفع میگرداند . وبعضی گویند که ملک گشتاسپ که پادشاه پنجم از کیانیانست شهربلخ رااوبنا کرده است (۲).

---

(۱) چنان آگنده است آنچ از نضایل بلخ آورده شده .

(۲) چوگشتاسپ راداد لهراسب تخت — فرود آمد از تخت وبربست رخت

به بلخ گزین شد بران نوبهار — که یزدان پرستان دران روزگار

مرآن خانه پنداشتندی چنان — که مرمکه راتازیان این زمان

شهنشاه لهراسپ درشهر بلخ — به کشتند وشد روزماتار وتلخ

وزانجا بنوش آذراندر شدند — روو هیر بد را همه سر زدند

زخونشان به مردآتش زرد هشت — ندانم چرا هیر بد را بکشت

(فردوسی)

## بلخ به اسمای مختلفه (۱)

نقل است که چون ملک گشتاسپ به‌سروالرودنام شهریست نزول‌فرموده آن گاه الله‌تعالی به‌ایوب(ع)وحی‌فرستاده که باملک‌گشتاسپ گوی،تاوی‌شهربلخ رابناء کند پس ایوب‌آمده‌گفت که‌ای‌گشتاسپ حق تعالی فرموده که‌شهربلخ رابناء کن‌پس‌آن گه ملک گشتاسپ ازسروالرود به‌بلخ آمده وبه مدت ده سال قلعهٔ آنرابنانهاد .

درمجمع الغرایب (۲) آورده که ملک گشتاسپ چون از مرو در بلخ سی‌آمداولا شهر ترمذ را بنا کرد ونام آنشهردر قدیم الایام اورآ مویه بوده ،چو نکه وي همیشه مرور آب آسو یه بوده والله‌اعلم .چون بعد از بنأ شهر ترمذ ببلخ آمد قلعهٔ بلخ را بنا نهاد وبروج و بارهٔ آنرا میان مردم قسمت کرد .بعدازمدت‌دمسال باتمام رسیدوگویند چون ملك گشتاسپ بناي بلخ را آغاز نمود اول خشتی که در بنیاد آن نهاد بدونیم شکست .ملك گشتاسپ از این جهت اندوهگین گشت چون علما وحکما آنجاحا ضر بودند گفتند ملک را ازین ممرخاطر غمناك نشا ید بود ،زیرا که بدونیمه گشتن خشت ابتدادلیلیست براینکه هرغر یبی وشکسته که‌درین شهر درآید کارش درست گردد ،آب وهوای این سلک دروي موافق آید .پس‌ملک را آثار حزن وملالت از

---

(۱) درنب این عنوان نیامده است .

(۲) از سطر «سخن به تطو یل انجامید تاجملهٔ مجمع الغرایب درنب نیا مده بود از «نو» درایجا آورده شد .مؤلف مجمع الغرایب سلطان محمدمفتي‌بلخی حدود۹۷۷ هجری .وآن کتابی است درجغرافیا ،تار یخ ،نجوم ،گیاه شناسی ، ز یست شناسی ، ادبیات وغیره و ازاین کتاب نسخه هاي‌ز یاد است .دوست دانشمندم دا کتررواحدي از وجود هشتادواند نسخهٔ آن در مقالهٔ‌ممتع‌خوددر مجله‌آر یانا(شمارهٔ‌اول سال‌سی‌ام) اطلاع میدهند .

خا طر دورگشت .ودر رسالهٔ هیئت (۱) آورده که بلخ از شهر های قد یمست واز مشاهیر بلاد خراسان است وآنرا منوچهر بن ایرج بن فر یدون بنا کرده وگو یند میشاید که این بناء سوم بلخ بوده باشد که ملک گشتاسپ تمام کرد .والله اعلم .ودر عجایب المخلوقات آورده که اهل بلخ همه بت پرست بودند تا روزگار امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه تا که این شهررا فتح نمودودر اسلام آورد واز قلعهٔ بلخ تا آب جیحون دوازده فرسخست ودر نزهة القلوب(۲) آورده که بلخ از اقلیم چهارم است وآنرا کیومرث بنا کرد وطهمورس دیوبند باتمام رسانید ولهراسپ تجد ید عما رتش کردو بازاو کشید .بهر تقدیر شهر بزرگیست،آب وهوایش بغایت سازگاری وسطاست ومردمش ... ودر رسالهٔ ملک شاه آورده که بانی شهر بلخ ملک تبعست و قو می گویند ملک نسار ین که از قوم عاد است (۳) و شیخ الاسلام

---

(۱) هنوز به رسالهٔ هیئت شناسا نشده م .

(۲) نزهة القلوب تألیف حمدالله مستوفی (۷۴۰ ه) : بلخ از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات «فاما» وعرض از خطاستوا «لوما» .کیومرث بنیا د کرد ، طهمورث دیوبند به اتمام رسانید ولهراسپ تجد ید عما رتش کرد و بارو کشید . شهري بزرگست وگرمسیر وآب وهواش درسازگاري... ازمیوه ها یش انگور و خربوزه سخت نیکوست .

(نزهةالقلوب بخش نخست ازمقالهسوم ،بکوشش محمد دبیرسیاقی ص ۱۹۰).

۳ - در فضایل بلخ :ملکه یی از قوم عاد .

مذکور گوید که چون در بناء و بانی شهر بلخ اختلاف بسیار شد پس باید که میان این روایات توافق کرده شود باینطریق که منقول است ازمتوکل بن عمران (۱) القاضی که شهر بلخ بیست‌دوو یابیست‌وسه‌بار خراب شده ،اگر بار دیگر خراب‌شود تاقیامت اصلاح نپذیرد . پس بنابرین نقل میتواند که‌بعد ازهرخرابی تعمیري یافته باشد برسبیل توافق .(۲) ونیز منقول است ازعبدالله بن عمررضی‌الله عنه که مهتر عالم صلی‌الله علیه وآله وسلم فرمود : در زمین خراسان‌شهر یست که آنرا بلخ میگویند ودر شهر بلخ تلی است که آنراتل گشتاسپ خوانند و برآن تل روضهٔ پیغمبران است که‌در روزحشر ازین است باآنها هفتاد هزارشهیدجمع‌شوند ،وازانس بن مالک‌رضی‌الله عنه (۳) منقول است که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بدرستیکه در زمین خراسان شهر یست که آنرا بلخ نام است ومرو یرا چهار دروازه است و براطراف آنشهر آبهاي‌روان ودرختان بیشمارو بر هر دروازهٔ وي هفتاد هزار فرشته است که اهلش را محافظت میکنند تاروزقیامت(۴)وهم منقولست ازآنحضرت صلی‌الله‌علیه وآله وسلم که برتل گشتاسب ایوب صابر علیه السلام آسوده است‌و امام حماد (۵)رحمة الله‌علیه گوید که برابی تکرحمس میگذشتم اوگفت یاخراسانی بیاتاترا مژده دهم پس‌پیش رفتم گفت که‌ایوب نبی علیه السلام ازاهل بلخست و مرقد مبارکش نیز درآنشهراست واز برکت تربت مبارکهٔ او بلاها ازآن مدفوع است

---

(۱) نب : عمران از زاهدان فقهاء بلخ (معجم المصنفین ج ۲ ص ۳ ٥)

(۲) درنو برسبیل توافق آمده .

(۳) انس بن مالك بن نضر بخاری خزرجی از صحابه الفاراست متوفی ۹۳ هدر بصره (الاعلام زرکلی ج ۱ ص ٣٦٥)

(۴) این روایات غالباً مجعول است .

(٥) حماد بن حمید خراسانی .

وازحسن بصري(۱) رحمةالله علیه روایت است که ایوب صابر علیه السلام درشهر پشت که نام وي بلخست وسرقد ستوروي درموضعیست که آنرا میدان خوانند. وگویند که حضرت ایوب صابرعلیه السلام وملك گشتاسپ هردودرمیدان آسوده اند امام عبدالله در فصل سوم از تاریخ مذکور ازشیخ هفد هم که عمر بن هارون(۲) بلخیست رحمةالله علیه نقل آورده از مادر (خود) که منکوحه بن جریح بود که عمر گفت من بطلب علم در بصره میرفتم باثناء راه بدریا رسیده درکشتی نشسته بموضعی رسیدم که آنجاجزیره بود، مردي ازاهل خراسان مراگفت توازکدام شهری. گفتم از شهر بلخ گفت میدان بلخ رامیدانی گفتم نه مادرم بان سفرباسن همراه بود گفت من میدانم پس گفت درمیدان در تلی که آن درمیان دوتل است و پیغمبري مدفونست که نام مبارکش ایوب صابر علیه السلام است (۳)

آورده اند که سفیان بن عینیه (۴) رحمةالله علیه گفت دربلخ مقام کردن را دوستر دارم از آنکه در کعبه مجاور باشم وعلماء این سخن او را توجیه نموده اند

---

(۱) حسن بن یسار بصري از فقیهان وفصیحانیست که درسایهٔ عطوفت حضرت علی (رض) هموارهٔ آسایش داشته (الاعلام ج ص ۲۴۲)

(۲) عمربن هارون بن یزید جابر بلخی متوفی ۱۹۴ بر کنیة ابو حفص ازمحدثان بزرگ و شیخ هفدهم از هفتادمشایخ بلخ .

(۳) چون زردشت دربلخ بنابروایتی کشته شده است احتمال دارد محدثان یکی ازمدفن پیغامبران را بدانجاي نسبت داده باشند.

(۴) درفضایل بلخ: سفیان بن عیینه آمده درالاعلام ج ۳ ص ۱۵۹ بن میمون هلالی متوفی مکه بسال ۱۹۸ ازمحدثان بزرگ وحافظ قرآن بوده تالیفاتی نیزدارد.

وگفته اند میتواند بود که درزمان آن عزیز بلخ مقر اسلام نبوده وموضع جهاد بود و نیست شك که محاربه وجهاد با کفار بهتر باشد ازمجاور بودن در کعبةالله. والله اعلم.

وهم در تاریخ مذکور درفصل اول بیان اختلاف اسماء بلخ میگوید که ابو اسحاق مستملی (۱) با اسناد درست نقل کرده است که اهل آسمان بلخ راخون میخوانند چونکه درین عهدو زمان نزدیك زیاده از بیست نوبت این شهر بسبب جهاد با کفار خراب گشته وبعضی گویندباخ را بلخ بامی نام است وبامی نام ملکه است که آن دختر ملك گشتاسبست وگویند درجاهلی‌نام معشوقهٔ بوده است ازغایب پاکیزگی وخوبی ومعموری ونیز بعضی از مشایخ وعلماء کوفه بلخ را مرجی‌ءآباد گفتندی بجهةآنکه‌ایشان حضرت امام ابوحنیفه رحمةالله‌علیه‌را مرجئة (۲) میگفتند واهل خراسان هروقتی که بطلب علم‌جانب عراق رفتی بعضی نزد امام ابوحنیفه رحمةالله علیه خواندی وبرخی نزد دیگران. مگر اهل بلخ که همیشه نزد امام ابوحنیفه رحمةالله علیه میخواندند وهمگی‌ایشان حنفی مذهبند. ودیگر آنکه‌علماء وفضلا ولایت بلخ رادارالفقها گفتندی. سیدالانام الاجل العالم الشهید ابوالقاسم

---

(۱) شیخ الاسلام ابو اسحاق مستملی (متوفی ۳۷۶ ه) مصنف کتاب معجم الکبیر است در چهارده دفتر ویاجلد در ذکر مناقب وعلماء بلخ که ازین کتاب صاحب فضایل بلخ استفاده کرده است. شرح حالش درعدد ۵۲ مشایخ بلخ در فضایل بلخ آمده است (الانساب سمعانی وفضایل بلخ)

(۲) فرقه ایست که به هیچ مسلمی حکم تکفیر نمی کند وبعمل اعتنائی نداشتند. ایمان را اقرار بزبان وتصدیق بقلب میدانند. عثمان‌بستی نامهٔ‌باونوشت امام ابوحنیفه رض بجواب تمایل مرجئی را از خود دور نموده است رك معجم المصنفین. رسالهٔ امام ابوحنیفه (رض) در حیدرآباد دکن نشر شده است.

السمرقندی (۱) رحمة‌الله علیه درکتاب تاریخ بلخ آورده که بلخ را درابتداء نام برخ بوده است وبرخ بمعنی نصیب وبهره باشد . چون غریبی ومسکینی آنجا آید البته نصیبی وبهرهٔ باید . گویند بلخ بسام نریمان موسوم بوده سام بمعنی مکان مرتفع باشد (۲) یعنی پادشاه بلخ را رفع و بلند تر از دیگر پادشاهان است.

د رمختصر روضة الصفا در ذکر پیشینیان که اول ایشان کیومرث بوده آورده است که مر کیومرث راپسری بود که اکثر اوقات خودرابطاعت وعبادت ایزد متعال صرف مینمود. روزی از پدر پرسید که بهترین صفات بشري كدام است پدرش گفت اول کم‌آزاری وگوشه نشینی وجدائی ازخلق وبعبادت معبودبرحق ثابت وجاهد بودن پس آن‌بود که ازخلق جدائی اختیار کرده بکوه دماوند رفته بطاعت وعبادت مشغول شدو کیومرث گاه گاه بمعبد آن فرزند لخواه رفته‌اورامیدید تاکه روزی‌بآن مسکن رسید پسررادرآنجا کشته‌دید زیراکه درآن زمانه جمعی ازدیوان که‌ازچشم آدمیان پوشیده بودندباهل صلاح‌عداوت ودشمنی می‌ورزیدند ، رفته‌سنگی بسرآن پسرزده‌آنرا کشته بودند.

پس کیومرث‌ازمشاهدهٔ‌اینحال جزع بسیارنمود که‌مقارن‌اینحال‌حضرت‌ذوالجلال بر کمال درآنکوه چاهی پدید آورد وکیومرث آن نوجوان رادرآن چاه‌فرو گذاشت

---

(۱) امام اجل مرتضی وعالم شهیدابوالقاسم ناصر الدین سید السیاده که درصفحه ۸ فضایل بلخ چنین آمده سید ناصر الدین سمرقندی پنج دفتردرمحاسن ومآثر اهالی این تربت پاک ترتیب کرده اند . رک فضایل بلخ ص ۸ بکوشش استاد حبیبی . امام مذکوربتذکر رسالهٔ قندیه درسمرقند ظاهراً بسال ٥٥٦ فوت شده‌است. پنج‌دفتر او درمناقب بلخ دراین کتاب‌بنام تاریخ بلخ تذکر رفته‌است.

(۲) دراینجا مطالب‌خلط شده در فضایل ص ۲۹ بام آمده که مکان مرتفع معنی شده است نه سام .

بعد زآن شب وروز بتضرع تمام از حضرت ذوالجلال والاکرام طلب کشندمه فرزند دل بند خود رامنمود شبی درخواب برحقیقت حال آن گروه اطلاع یافته بطرف دیار مشرق توجه نمود بعداز رفتن اندک مسافتی نظرش بوخروس سفیدی افتاد که ماکیان دربی خود داشت وآن ماکیان درآن زمین باماری درجنگ بود وماره رگاه که قصد ماکیان میکرد خروش ازآن خروس برآمده بمنع وزجر اومی پرداخت . پس آن بود که کیومرث دلیری وشجاعت آن خروس راپسند یده آنرا تفاؤل گرفته رفته قاتلان پسر خود رایافته جمیع ایشانرا به تیغ بیدریغ بقتل رسانید وبعضی رادرپنجهٔ تقدیر اسیرنموده بکارهای دشوار مقید گردانید آنگاه در آنمکان ومنزلیکه اورافتح وظفرروید اده بود شهری بنا نمود. گویند درمحل تعمیر کیومرث (۱) روزی شخصی ازدور پیدا شد مردم آنراجاسوس پنداشتند چون آنمرد نزدیک شد کیومرث اوراشنا خته گفت بل اخ پس باین جهت نام آن بلده را بلخ گردانید والله اعلم بالصواب.

وهم در تاریخ مذکور گفته که اسد بن عبدالله که یکی از صلحای امراء بوده است دروقتیکه عمارت شهر بلخ راساخته مردم رااز قصبهٔ بروقان (۲) ببلخ گرفته آمد نام آنرا سبا رک غـرا سـا نـد (۳) و گفتـه انـد که در آثـا رآمـده که ملا یکـه حو امل عرش عظیم اند کلام ایشا ن فا رسی دری است. وشیخ حسن بصری رحمه الله علیه میگوید که زبان فارسی دری زبان

---

(۱) کلمه آنشهر رااز ینجا برداشته شد.

(۲) بروقان دومیل از بلخ دوربوده وسمت آنرا نمیدانم در فتوح البلدان آمده که اسد بن عبدالله سرلشکرعرب دربروقان آمد. پایگاه لشکر خودرا بسال ۱۰۷ ببلخ انتقال داد وشهربلخ رابناء گذاشت ( فتوح البلدان ص ۶۲۶ )

(۳) درفضایل بلخ تنها غرا آمده است .

اهل بهشت است ونصر بن شمیل (۱) گوید که فارسی دری زبان اهل بلخ است ونیز در تاریخ مذکور آمده که از اهل ... چنین بما رسیده اول کسیکه از ایمهٔ اسلام از جیحون گذشته درزمان حضرت جناب امیرالمؤمنین عمر رض الله عنه وفتح بلخ نموده احنف بن قیس (۲) بوده وبعضی گفته اند که فتح اول بلخ بدست سعید (۳) بن عثمان رض الله عنه شده است وعبدالملک بن عمر میگوید که من از آنها ام که جوی بلخ راقطع کرده ام باسعید بن عثمان رض الله عنه وقثم (۴) بن عباس و مهلب (۵) بن صفوه رض الله عنه در آنسفر همراه بوده اند واین فتح درزمان معاویه بن سفیان بوده تا که اهل بلخ بردست (سعید بن) عثمان رضی الله عنهما ایمان آوردند وازلیث (۶)

---

(۱) نصر بن شمیل مازنی متوفی ۲۰۳ هـ در مرو یکی از نحات بزرگ شناخته شده از طرف مامون عباسی قاضی مرو بود. آثاری نیز دارد بنام غریب القرآن. (رک برای معلومات بیشتر به ضحی الاسلام)

(۲) احنف بن قیس بن معاویه از بنی تمیم متوفی ۷۲ هـ درعصرامویان والی خراسان بوده است.
(رک الاعلام ج ۱ ص ۲۶۲)

(۳) سعید بن عثمان بن عفان اموی والی خراسان درسال ۵۶ هـ فاتح سمرقند مقتول درمدینه بسال ۶۲ هـ

(۴) قثم بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی در روزگار خلافت حضرت علی رض والی مدینه بوده درووقت حضرت معاویه به خراسان به نشر اسلام پرداخت بسال ۵۷ د رسمرقند شهید شد (الاعلام زرکلی)

(۵) مهلب بن ابی صفوه بن سراق ازدی متوفی ۸۳ والی سخاوتمند وشجاع درووقت عبدالملک بن مروان خلیفه اموی درخراسان (رک الاعلام)

(۶) در مصری، سعید مقبری متوفی ۱۲۵ هـ از راویان حدیث است و پسرش لیث نیز از پدرش روایت کند. (حاشیه فضایل بلخ)

بن سعید المقبری رحمة الله علیه منقول است که فتح بخارا درسال نود از هجرت بود. بعد از آن فتح قرای بلخ درزمان عبدالملک بن مروان شده است وبعد از آن قتیبه (۱) بن مسلم درزمان خلافت حجاج متوجه بلخ شد. چون بنواحی بلخ رسید بقصبه ثوریان درسال هشتاد وهفت از هجرت آنجا برد هقانی عرض اسلام کرد اوگفت تا نیزک ترخان که والی بلخست ایمان نیارد من ایمان نیارم پس باوی بچیزی صلح کرده آمده بمحاربهٔ نیزک مشغول گردید نیزک بعد از محاربه شکست یافته گریخته بسوی بهار دره رفت. وگویند نزدیک آندره کوشکی بود ودر اطراف آن آب بسیار جمع گردیده بود نیزک آنرا حصار خود گردانیدودر آنزمان میان لشکر اسلام عطاء بن سایب (۲) که شیخ چهارم بلخست و تل عطا بوی منسوبست حاضر بود قتیبه را گفت این کبر توکل باین آب وحصار کرده است وما برای خدای عزوجل توکل کنیم. این بگفت وتازیانه برمرکب زده درآب راند وبسلامت گذشت ودرآن کوشک را پراگند. نیزک چون این حال مشاهده کرد در پی گریز شد پس ویرا گرفته نزد قتیبه برد پس نیزک اسلام آورد. بعد قتیبه عنان بسوی بخارا گردانید چون او به بخارا نزول نمود نیزک سرتند شد. این خبر بسمع قتیبه رسید دیگر بار لشکر کشیده از راه چغانیان جانب بلخ راهی شد. چون

---

(۱) قتیبه بن مسلم بن عمر وبن الحصین باهلی متوفی ۹۶ ه سپه سالار لشکر از طرف حجاج والی وامیر خراسان فاتح بسا کشورها که اسلام راتاسرحد چین رسانید ونیز امیر بلخ وتخارررابسال ۹۱ گشت (رک: افغانستان بعد از اسلام ص ۱۱۳ استاد حبیبی)

(۲) عطاء ابن ابی سایب. کنیت وی ابوهره است از مشاهیر ومعارف متقدمانت ومحمد بن جعفرالوراق جویباری درصدر طبقه دوم از علمای بلخ او را ذکر کرده است (رک: فضایل بلخ ص ۷۱ بکوشش استاد حبیبی.)

چغانیان فتح شد متوکل بن حمران ( ۱ ) که شیخ بلخست از مشایخ هفتمین و یرا به آنجا بقاضی و حاکم مقرر گردانید و اهل ترمذ نیز اسلام قبول کردند و قتیبه از ایشان مدد خواست اهل ترمذ اجابت کرده کمر اطاعت برمیان بسته همراه او ازجیحون عبور کرده نیزک را بگرفتند وی دیگر بار اسلام آورد . چند روز گذشت باز مرتد گردید سوی خلم بدر رفت واز آنجا باشکمش حصاری شد بعد از آن قتیبه منازل اورا خراب نمود ومتابعان اورا اسیر کرده خزاین ودفاین او را بلشکریان قسمت نمود . درین اثنا بزبان قتیبه سوگند رفت که هیچ طعام نخورد تاکه بخون نیزک ومتابعان او آسیاب گردانیده آرد آنرا نان پخته بخورد پس فرمود تا اهل آنمملکت آسیابی در آنجا ساختند وجوی برسر آن کندند وآنگاه ششهزار کس از متابعان نیزک را به تیغ بیدریغ یکبار گردن زدند ، خون ایشان بجوی آسیاب راهی شد وآسیاب بچرخ درآمد وگندم آردشد وازآن آرد نان پخته بوی دادند تاکه افطار نمود بعدازآن نیزک را نیز گرفته گردن زدند وازمتابعانش هیچکس را زنده نگذاشتند . وچون قتیبه ازقتل نیزک وتابعینش فارغ شد بازگشته بر وقانرا دارالملک ساخته مسجدجامعی در آنجا بناء فرمود ودرآن نمازگزارده امامت کرد

شهر ذی الحجة الحرام سال نود و شش ازهجرت نبوی صلی‌الله علیه بفرغانه شهید شد وشانزده غزوه کرد وتاحدود چین ملت بیضای احمدی وشریعت غرای محمدی‌را صلی‌الله علیه وآله وسلم اظهار کرد وتربت قتیبه در فرغانه بموضعیست که اورا کاخ گویند والله اعلم . وبعد از قتیبه پس از مدت مدید اسد بن عبدالله القسری ( ۲ ) برخراسان والی شدودرروزگار هشام

---

( ۱ ) متوکل بن حمران القاضی از تابعین است وانس مالک رادر یافته است. فضایل ص ۸۵

( ۲ ) اسد بن عبدالله قسری بجلی متوفی ۱۲۰ ه که امیر بلخ وخراسان بود در بلخ بمرد . ( الاعلام ج ۱ صفحه ۲۹۱ )

بن عبدالملک شهر بلخ خراب وویران بود وعمارت دربروقان بود . آنگاه اسد ابن عبدالله نامهٔ نوشته نزد خلیفه فرستاد که قریهٔ بروقان عرصه ووسعتی تمام ندارد پس امیرالمؤمنین اشاره فرمود تاشهر قدیمی بلخ عمارت کرده شود وتاوسعتی درمنازل ومواطن اهالی وسکان پیدا گردد . پس آن بود که خلیفه فرمان فرستاد که البته شهر قدیمی بلخ باید معمور شود ولیکن زحمتی ورنجی بمردم رعایا ومساکین نرسد . روز آدینه بود که این فرمان باسد بن عبدالله رسید پس فرمانرا بمردم حاضر مسجد جامع آنولا برخواند پس اهالی ملک همه آنفرمانراقبول نموده ندا دردادند که هر کس ازشهر قدیمی بلخست بوطن اصلی خود رود چون خلایق اینخبر شنیدند در حال اهالی وموالی واهل دیوان واصحاب حرف وشرف همه متوجه شهر بلخ شدند .

درسال یکصدوشانزده ازهجرت نبوی آنگاه اسد بن عبدالله مسجد عتیق را بنا کرد پیش از مسجد جامع بهفت سال بعد مسجدجامع رابناءنمود بمشورت وصوابدید متوکل ابن حمران ومقاتل ابن حیان (۱) ومقاتل ابن سلیمان (۲) رحمهم الله درسال یکصدو بیست وچهار از هجرت نبوی . بعدازآن بدروازهٔ نوبهار بلخ سه جادروازه نصب نمود ازپی یکدیگر چنانچه الحال متعارف است همه‌گی از آهن . چون اسدبن عبدالله وفات کرد اورا درشهر بلخ بگنبد یکه درجوار مقاتل است دفن کردندوسید امام نصرالدین شهید سمرقندی رحمة الله علیه در تاریخ خود آورده که امروز آنموضعرا کوی آهنگران میخوانند ولیکن امروززآنکوی وگنبداثری نمانده‌و بعد از

---

(۱) مقاتل ابن حیان کنیتش ابو بسطام حسن بصری وعمربن عبدالعزیزراد ریافته است ازمحققان ومفسرانست (رک : فضایل بلخ ص ۷۳)

(۲) مقاتل بن سلیمان کنیتش ابوالحسن متوفی ۱۵۸ ازمفسران ومحدثان است (فضایل ص ۸۹)

اسد بن عبدالله ، جعفربن محمد الاشعث (۱) بر ولایت خراسان والی شد و بقند ز متمکن گردید ومسجد آدینهٔ آنموضع راوی بنانموده وجعفر آباد رانیز وی بنا نهاده وعبدالعزیز سقری دربلخ سرائی بنا کرده بود درپیش مسجد جامع مذکور. وجعفر آنچیز ها که بدان منسوب ومتعلق بود همه را بوی بخشید . بعدجعفر آنجا قصری و مدرسه وزندانی ساخت وچون جعفروفات کرد خزاعی (۲) دروقت خلافت عباسیان از آن سه دروازه نوبهار یکی را کنده بردرسرای خودنشانید ودیگریرا بولایت خلم فرستاد تاآنجانشانیدند .

شیخ الاسلام مذکوررحمةالله علیه میگوید : که من درایام طفولیت دروازهٔ آهنین سوم را بدروازه نوبهارسیدیدم وآنزمان ده ساله بودم بعد از آن سید الاجل الاشرف الزمان درایام نصرخان (۳) که معروف بود بکاسان آندروازه سوم را به قند زفرستاد ، درسال صد و هفتاد و پنج از هجرت . بعد چون ایام دولت آل برمک دروقت خلافت هارون الرشید با قلیم چهارم منتشر شد فضل (۴) بن یحیی که از آل برمک بود او را والی خراسان

---

(۱) جعفر ابن اشعث ازطرف هارون الرشیددرسال ۱۷۱ والی خراسان شد پسر خود عباس را بکابل فرستاد (رک: زین الاخبارگردیزی، بکوشش استاد حبیبی ص ۷۸)

(۲) حمزه بن مالک خزاعی بسال ۱۷۷ ازطرف هارون الرشیدوالی خراسان شدودر سال ۱۵۹ والی سیستان بوده است(رک : طبری ج ٦ ص ۲۵۲ )

(۳) نصرخان بن محمدخان بن سلیمان ازآل افراسیاب که درسال ۵۲۳ بدست سیداشرف علوی کلانتر سمرقند کشته شد(رک : حاشیهٔ ص ۱۹ فضا یل بلخ )

(۴) فضل بن یحیی بن خالد برمکی وزیر معروف هارون الرشید که بسال ۱۷۸ والی خراسان بوده است .( الاعلام ص ۳۰۸ )

گردانید در سال یکصد وهفتادوشش هجری پس چون فضل دربلخ آمد علماو کبرا ولایت بلخ را پدر وازهٔ نو بهار طلب کرده گفت بدانیدوآگاه باشید که اصل برمک از جباخان بلخست وجد اعلای من که برمک میباشد از نژاد ملوك ساسانست مشهور ومعروف است که نوبهار بلخ راوی بنا کرده است در مجمع الغرایب ورسالهٔ هیئت آورده است که از جملهٔ عجایب دنیا درجباخان بلخ آل برمك خانهٔ بنا کرده بودند که صد گز در صد گز و بلندی آن نیز از صد گز زیاده تر واز اطراف واکناف عالم وبلاد هند وچین وماچین وغیره بلاد سلاطین وملوك ووضیع وشریف وسایر خلایق بطواف زیارت آنجا می آمدند ومثل کعبه باطراف اومیگردیدند وتحفها وهدیهای بسیار ونذورات بیشمار آنجا می آوردند

ومیگویند که آن بتخانهٔ ایشان بودهو در زمان خلافت خلیفه سوم امیرالمومنین عثمان رض الله عنه آن خانه راویران کردند . در مجمع الغرایب آورده که قریهٔ جباخان درقبلهٔ بلخست وآن از مواضع مشهورهٔ ولایت مذکوره است . القصه چون فضل این سخن رابعلماء وکبرا بیان نمود بعد گفت امروزمرا ازکرده وگفتهٔ ایشان عارمی آید پس مرا این زمان بکاری وکرداری دلالت کنید که رافع وماحی این عارگردد. پس آن بود که ائمهٔ بلخ همه متفق گفتند مصلحت دیدما همه آنست که درمیان شهر جویی یاحوضی کنده شود که خیر جاری ونیکنامی درعالم فانی ازتو بماند پس فضل درسال صدوهفتادوهشت جویی در شهر جاری گردانید و کسانی راکه قوت آب آوردن نداشتند سقابانرا تعیین کرد تاآب آورده بضعفا ومساکین میدادند تاکه تمام مردم بلخ ازآن کارفضل آسایش یافتند . چون فضل وفات نمود موسی بن عمران والی شد ولایت مذکور راعمارت کرده مردم را به پنجاه وقت نماز دعوت نمود ودر اذان فرمود که بگویند اشهدان محمد بن یاررسول الله (ص)(۱)چون

---

(۱) درفضایل بلخ اشهدان علیارسول الله آمده

مسلمانان این شنید ند یکبار بروی خروج کردند واو را بدست آورده به خواری تمام کشتند . درسال دوصدو دو(۱) از هجرت بعد ازآن طلحه بن(۲) طاهر که از جملهٔ طاهر یان بوده والی شد وبغزوه کابل رفت دروقت با زگشتن فیل بسیار آور دبعد از آن ظلم آغازنمود .مؤمنان همه بخدمت عصام بن یوسف وحاتم اصم(۳) که ایشان پیشوا ومقتدای اهل بلخ بودند رفته اززحمت او استغاثه نمودند پس ایندو بزرگوار نزد طلحه آمده نصیحت کردند قبول ننمود تا بسه مراتبه مؤمنان این دو بزرگوار را نزد طلحه فرستادند وی هیچ التفات نکرد ، باز گشتند و با مسلمانان رو بمسجد جامع بمناجات مشغول شدند. گویند که در همان شب بمرگ فجاه جان داد .بعد ازآن عباس ابن هاشم(۴ ) والی شد درسال دوصد ونوزده ازهجرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم ولایت بلخ چهارده سال وچند ماه باوی بود .

بعد ازآن پسر او داود والی شد ، گویند داود بیست سال به بناء نوشاد مشغول

---

(۱) درن یکصدودو (۲) شاه دوم طاهریان ( ۲۰۳ - ۲۱۳ هـ )

(۳) پسر عصام عبید بن عصام بن یوسف ابو محمد والی بلخ بوده عصام ازمشایخ بلخ است .

( رک فضایل بلخ ص ۱۹۶ بکوشش استاد حبیبی )

(۴ ) عباس بن هاشم از امرای بنی بانیجور بلخ تا بامیان واندراب وپنجهیر است. هاشم امیر وخش در ۲۴۳ هـ مرد .زمباور در معجم الانساب ص ۳۰۷ عباس را با شک وتردید پسر بانیجور شمرده ولی ازین سنه پدید می آید که در سنه ۲۱۹ هـ عباس درزندگی پدرش هاشم حاکم بلخ بود وپسرش داود سکه میزده در ۲۵۸ یعقوب لیث صفاری امارت او را در بلخ خاتمه داده است .

(نقل از پاورقی ص ۳۹ فضایل بلخ)

بود . بعد از وفاتش او رادر پیش کوی‌عبدالا علی‌دفن نمودند .و بعضی از اصحاب تواریخ چنین نقل کرده اند که بعد از داود دیوان دارالخلافت بیش‌ازرفع محصول از ولایت خراج طلب نمود . چون زوجهٔ داود اینخبر بشنید فی‌الحال‌عمال راطلب نمود ٥پیرایهای خود رانزد اوفرستاد ببدل خراج بلیخ تاوی آنرا بدارالخلافت برد. گویند این پیرایهای مرصع بدرو جواهر بود پس قصه رابخدمت خلیفه عرض کرد. خلیفه خراج آنساله را باوبخشید ٥آن پیرایهارانیز پس فرستاد وگفت که‌این خاتون ما راجو انمردی وسخاوت تعلیم کرده وما ازوی شرم داریم که خراج بگیریم . چون پیرایها را آوردند اونیز قبول ننمود تاکه بعمارت‌مسجدجامع وجوی شهرصرف نمود . پس ایعزیز بدانکه‌پادشاه وحکام رانیکخوا هی کردن ورعایا پروریدن لازم والزم است چنانکه گفته اند مثنوی :

شهر وسپه راچو شوی نیکخواه
نیک تو خوا هد همه شهر و سپاه

خانه بر انـد از ستمگـاریست
دولت باقی ز کم آزار یسـت

عمر بخو شنودی‌دلها گذار
تا زتو خوشنود شود کرد گـار

سایهٔ خور شید سواران طلب
رنج خود و راحت یاران طلب

دردستانی کن ودرمان دهی
تات رسانند بفرمان دهـــی

بعدازجماعهٔ مذکوره یعقوب بن لیث ومثل اووالی شدند .وامام عبد الله درتاریخ مذکور چنین میفرماید که اسامی این ملوک اینجابجهت آن ذکر کرده‌شد تااهل اعتبار از ایشان عبرتی گیرند وبدانند که دنیا مردار است‌واهل‌دنیانا پایدار ،قطعه :

این جهان بر مثال مرداریست
کر کسان دور او هزار هزار

این مر آنرا همیزند مخلب
وان مر این را همیز نـدمنقار

آخرالا مـــر جملگی بپر نـــد
از همه باز ماند این مـــردار

ومولانا عبدالرحمن جامی قدس سره سامی دنیا راتمثیل دیگر گفته اند ، مثنوی:

جهان کهنه زالیست زیر ک فریب — بزرق ودغا خویش را داده زیب
بغارت برد عاقبت هرچه داد — بباد اجل بردهد هر که زاد
نشد خانهٔ درحرمش بپای — که سیل حوادث نبردش زجای
کرا ساخت اقبال او تاجور — که ننهاد برخاک اد بار سر
بدل ناشده مهر دنیات سخت — بکش از حریم تمناش رخت
نشاید بجان مهر او داشتن — که خود بایدش زود بگذاشتن
بخوان دفتر کهنگان ونوان — بهر کشوری بین که چون خسروان
بمیدان شاهی فرس تاختند — در آنعرصه نزد هوس باختند
فرود آمدند از فرس عاقبت — عنان تافتند از هوس عاقبت
تهی تارک از تاج فرماندهی — فتادند بربستر جاندهی
نهادند از تخت بر تخته پای — گرفتند در ورطهٔ سخت جای
چو ز اول ترا مادر دهر زاد — بجز دست خالیت چیزی نداد
ازین ورطه چون پای بیرون نهی — بود زاد تولیک دست تهی
مکن درمیان دست خود را گرو — بچیزیکه گویند بگذارو رو

القصه عمارت وآبادی بلخ درآنزمان چنان به نهایت رسیده بود که در درون شهریک گززمین را بهزار درم خریدندی وشیخ الاسلام واعظ میفرماید که در کتب چنین دیده ام که روزگاری براهل بلخ گذشته که یکرسن را بصد درم وزیاده میگرفتند . والله اعلم بالصواب .

## فصل ثانی

### شمایل محسوسه وخصایل مخصوصه (۱)

اما آنچه از شمایل محسوسه وخصایل مخصوصهٔ ولایت بلخست این امت کهشیخ الاسلام در تاریخ مذکور میگوید که ذکر نعمتهای بلخ وآنچه اورا دیده میشود براهل بلخ واجب ولا زم است تاایشان شکر نعمت آنرا کماینبغی بجا آورند .لیکن ذکر همه نعمتهای آن موجب ملال خاطر واطناب کلام است پس بعضی از آن اینجا ذکر میشود .

امام عبدالله (۲) میگوید کهنعمت دو نوع است : دینی ودنیاوی .اما ازنعمتهای دینی که بدین شهر مخصوص ومحسوس است یکی آنست که ابتداء بنای شهر بلخ درعهد اسلام بوده است واهل وی همه بردین اسلام ثابت وراسخ بودهاند باینسبب این بقعهٔ طیبه راقبة الاسلام گفتندی ونیز سابقاً ذکر شده که ولایت بلخ خراب بوده تازمان اسد بن عبدالله القسری رحمة الله علیه وشهر بلخ راوي عمارت کرد و بیشتر کوی و بازار این ولایت در آنزمان بلندي داشته است .چنانکهاول کسیکهازدروازهٔ نو بهارسی درآمدی کوی و بازار حرب بن غزوان سعدیرا میدید و مسجد حرب نیز بوی منسو بست وآن کوی را آنوقت کوي دوکگران میگفتند .ودیگر دار مخلب

---

(۱) این عنوان را مصحح گذاشت .

(۲) امام عبدالله همان مترجم فضایل بلخ است ازعربی به فارسی .

بن راشد بوده وآنرا کوی چک‌نو یسان(۱) میگفتند دیگر دارالقراصه (۲) ودارالفرات (۳) و د ارسکر ی (۴) و د ا ر مقا تل بن سلیما ن و د ا رعبدا لعز یز سقبر ی ودارمقاتل ودار فاطمه می گفتند که اینجمله درعهد اسلام بنا کرده اند وباسم خو یش منسوب نموده اند .

ودویم ازنعمت دینی که در وی است آنست که اکثراوقات خاص مراهل اسلا م را بوده است ازوالی ورعیت نیزازملوك مختلفه که دربلاددیگرحاکم وپادشاه بوده اند ازیهودی ونصاری ومجوسی ومشرک وغیرها واین شهر که بوده د روی جز ملت حنفیه مذهب وملت دیگر نبوده ودیگر این بقعه مبارک که راهمین سعادت و شرف بس است که ازعهد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تااین زمان کسی ازاهل بلخ بت پرست

---

(۱) چك نو یسان کلمه بمعنی برات وحواله خط وقباله درفارسی بودوفردوسی گوید:
« ازین پس نوشته فرستیم وچك »این کلمه درعربی به صک(جمع صکوک وصکاك) معرب گشته « لسان العرب » همین کلمه است که درانگلیسی هم بشکل چك مستعمل است که بفرانسوی ودیگر زبانهای فرنگی هم داخل شده پیداست که چك نویسان دربلخ کو یی جداگانه داشته اند.(حاشیهٔ صفحه ۳۰ فضایل بلخ)

(۲)و(۳)درفضایل بلخ دارالفر اوجه در نسخه دارالقر اضه ودارالغرا ب آمده است .

(۴) درفضایل سکری یعنی شکري وداشتن شغل شکر فروشی .تعدادی ازدانشمندان به سکری معروفند مثل شیرین محمدسکری مروزی ومحمد بن میمون سکری وصاحب الفهرست از یک نفر بنام ابوالفضل سکری را خبر میدهد که ابو زید احمد بن سهل بلخی بجوابش کتابی نوشته است . (رک : حاشیه فضایل ص ۴۴ ) .

نشده وشرک نیاورده باخدای عزوجل .

سوم ازنعمت دینی که دروی است آنست که بجز ازمذهب اهل سنت وجماعت درمذهب اهل بدعت رجوع ننموده اندومردمان وی اکثرحلیم وسلیم وباوقاربوده اند.

وچهارم ازنعمت دینی که در ویست آنست که اهل وی درکل حوادث توکل بحضرت مالک الملک داشته ودرهیچ مهمی بغیر ازدرگاه حق تعالی رجوع بدرگاه دیگری ننموده لاجرم درجمیع احوال حضرت ملک تعالی بفضل عمیم خویش کفایت مهمات همه ایشان کرده است .

وپنجم ازنعمت دینی که درویست آنست که اهل بلخ برفق وملایمت واحسان واعانت بافقراء وضعفاء ودوستی غربا واهل صلاح مشهورومعروف بوده اند .

ششم ازنعمت دینی که در ویست آنست که اهل بلخ متواضع وکریم وسخی بوده اند ودرهیچ وقت وزمانی بدست ظالمی وعوانی بسیارباقی نمانده است . چونکه ایشان در اوان اضطرار رجوع بحضرت پروردگار کرده اند .

هفتم ازنعمت دینی که درویست آنست که اکثر اهل بلخ در تکلم کردن بعبارات لطیف وتصنیف بینظیر بوده اند وبیشترایشان فقیه وعالم ومفسر ومحدث بوده اند وشیخ الاسلام واعظ به اسنادمعتبر ازعلماء بزرگ نقل کرده اند که اهل بلخ بهفده نفر که ایشان را درآن زمان شبیه ونظیر نبوده وبر اهل عالم مباهات وتفاخر میکردند . چنانکه چهار از ان هفده درعالم تفسیر وقرائت معروف ومشهور بودند اول عطاء بن میسرة الخراسانی (۱) وضحاک بن مزاحم ومقاتل بن حیان ومقاتل بن سلیمان وچهار دیگر از قضات بودند که ایشان درعدل ودیانت وامانت معروف

---

(۱) نب : مبشرالحرانی .

بودند : متوکل بن حمران وعمر بن میمون بن رماح (۱) وعبدالله بن رماح وامام ابو مطیع وچهار دیگر از زهاد : ابوسفیان بن کثیر بن زیاد صاحب الجیش وابراهیم ادهم وابن جمیل ویعقوب القاری واز اهل لغت ونحو اخفش بن سعید (۲) بن مسعد بن المجاشع واز معبران مخفع (۳) معبر وهیثم معبر وزید بن نعیم المعبر واز اطباء : یوحناء بن ماسویه واز وزراء بزرگ آل برمک واز ملوک وسلاطین آل سامان. والله اعلم.

واما از نعمتهای دنیوی که باین شهر مخصوص است یکی آنست که این شهر نظر ببلاد دیگر قدیم وعتیق است که بعضی از اهل تواریخ گفته اند که شهر بلخ از بناء قابیل بن آدم است علیه السلام .

دویم شهر کلانیست از شهر های دنیا ودیگر شهرت وآوازهٔ این شهر در اطراف واکناف جهان رسیده چنانکه از ابن شوذب (۴) منقول است که ابلیس لعین را در شهر بلخ خانه ایست که آنرا نو بهار میخوانند . پس وی هر سال رفته آنجا احرام بسته حج میگذارد و آنخانه قبلهٔ مغان وکعبهٔ عجمیان بوده است که در زمان سابق اهل هند وغیر ایشان بزیارت وطواف آنخانه می آمدند واینهم دلیل شهرت وآوازهٔ شهر بلخست. ودیگر از نعمتهای دنیوی که در ویست آنست که درمیان دو رود بند عظیمست یکی

---

(۱) ذ ب : عمران

(۲) در فضایل : اخفش سعید بن مسعدة المجاشع

(۳) ذ ب : مخفع .

(۴) در نسب شهوذه . ابوعبدالرحمن عبدالله بن شوذب بلخی متوفی ۱۵۶ از محدثین است واز حسن وابن سیرین ومکحول روایت کرده در بخاری ومسلم وترمذی احادیثی ازوی منقول است . (رک : حاشیهٔ فضایل بلخ ص ۴۶)

ازآن دربند هند ودیگر دربند ترکستا نست ولیکن میان هندوبلخ کوههای بلند و عقبات صعب است ومیان بلخ وترکستان آب جیحون است که دراقصای عالم مشهور است ومعروف ودیگر از نعمتهای دنیوی که درویست آنست که این شهر همیشه محل اجتماع خلایقست وجای باشش وآسایش قوافل بود داست چنانکه در هیچ شهری ودیاری کسی چنین اجتماع رانشان نداده است مگردر مکهٔ معظمه زادها الله شرفاً درموسم حج .ودیگرازنعمتهای دنیوی که درویست آنست که سهال وجبال اوپر ازمینا نعمت ودرجواروی معدن زرونقره است که بعضی ازآن ازکوه وبعضی ازآب حاصل میگردد ودریکجانب وی کوه بدخشانست که ازآن لعل بدخشانی پیدا میشود ودر کوههای دیگروی مثل زاک ونمک وگوگرد وهیزم بیحد وشمار است. ودیگر ازنعمت دنیوی که درویست آنست که معموری وآبادی این شهر بدانست که حضرت حق سبحانه وتعالی بیمشقت مخلوقی وموجودی آب روان لطیف بروی زمین هموارجاری کرده است ودربلاد دیگر بتکلیف وصناعت آب روی زمین جاری میگردد، چنانکه کاریز کاران ازکاریز ویابه دریا بند های عظیم نهند ویا بچرخ ودولاب آب برکشند ومنبع ومحل برآمدن آب این شهراز چشمهای خوش طعم وسنگهای پاکیزه است ، تارسیدنش بفضای صحرا برروی ریگ وسنگریزه می آید وسردرهٔ وی باگوگرد ونمک وزاک وازجای گرم دار وبوید ازنیست ودیگر ازنعمت دنیوی که درویست آنست که خاک این شیرین وپاکیزه است که هردرختی ونهالی راکه ترباشد و بوقتش بنشانند زود بگیرد وبردهد ودر زمین وی جنبندهٔ زهردار ونیش زن مثل مار و گژدم وغیرها چون غتدل کمترباشد ومیوه های غزیز ومطبوع وطعامهای لذیذ در اطراف ونواحی او بسیاراست ودراکثرقریهای او مسجدآدینه وبازار وقاضی ومفتی ومدرس وعالم وحاکم وعامل بیجوربوده ونیز درحوالی وجوانب این شهربقاع عالیه وقلاع متحصنه

وزمینهای خوش هوا بسیار است وگیاهان خوشبوی پرمنافع ودرختان با ثمر بی آنکه آب خوردسبزوخرم باشد در کوههای وی بسیار است وهم از جانب جیحون کشتیهای مشحون با نواع نعم باین شهر میرسند وبازرگانا ن بسیار از اطراف وجوانب جها ن بانواع اقمشه وامتعهٔ فراوان می آیند ومیروند .و دیگر از نعمت دنیوی که درویست آنست که همه سلا طین ملوک بزرگ دراسلام وجا هلیت این بقعه را دارالملك خود داشتند وهمگی ایشان ترو تازه وصحیح البد ن وخوش صورت ودراز بالا وفصیح الکلام وباجرأت وهمت بوده اند وعزت علماء وفضلا را کماینبغی مینمودند وسرعت فهم وراستی طبع ایشان ذاتی بوده واگر عیاذ بالله وقتی از اوقات زحمتی ونکبتی درین شهر ظا هر گردد حضرت عزت ببرکت پاکان وصالحان که دراو هستند ازمرده وزنده آنزحمت و نکبت را از ایشان زود مندفع گرداند .اگر چه آن از لشکر بیشمار هندویا لشکر جرار ترکستان باشد . ودر تاریخ مذ کور آورده که در وقت نیزک ترخا ن حضرت ملك سبحان اهل بلخ را بفضل وکرم خو یش از شروفتنهٔ آن بد کیش نگاه داشت تا که او بدست قتیبه واسد بن عبد الله باهزار کافر فجار کشته شدند .ودیگر طلحه بن طا هر که قصد تظلم نمود اونیز درمرگ مفاجات هلاک شد .واینچنین یعقوب بن لیث وعمرو بن لیث که بدی آغاز کردند ،ایشانرا حق تعالی بهلاکت رسانید . ونیز شیخ الاسلام واعظ رحمه‌الله در تار یخ مذ کور میگوید که از سنه پنجصدوهفتاد بتار یخ نگاهداشتم وشمار کردم تاچهل سا ل زیاده از بیست وشش نفر ازوالیا ن وامراء وملوك طالح وفاسق از جهت ظلم وزجر کردن هلاک شد ند غیراز نقباء و عمال وعوان وارذال حضرت ایزد متعا ل همهٔ ایشانرا بسر پنجهٔ اجل داد . ونیز آورده‌آند که از ثقات روات شنیدم که درآن عهد واوقات ستود بك (۱) ظالمی لشکر

---

(۱) در نسخه : سیودوک .

کشیده آمد بنزدیك نمازگاه شهر بلخ، نیزه بزمین فرو برده برو جه افتخار و بزرگی فرمود که بقدر بلندی این نیزه از اهل این شهر زر میخواهم تامال وجان وعیال و فرزندان ایشان را بسلامت رها کنم والا همگی ایشانرا بقتل رسانم. چون اهل بلخ این نداشنیدند از عهدهٔ این عاجز شده برآمده نتوانستند. روز دیگر آن ظالم از خدا بیخبر لشکر را حکم فرمود تاباتیغهای برکشیده ونیزه هاء سردر هوا کرده درشهر در آیند خون مسلمانانرا بریزند چون اهل شهر حال را بدینمنوال مشاهده کردند بدرگاه حضرت الله پناه برده بتضرع وزاری تمام آیت با کرامت ایاک نعبد وایاك نستعین را میخواندند تاآنکه آن گبر خدا بیخبر باآن لشکر پرشرر بدروازهٔ شهررسید. حق تعالی درد قولنج را بآن گبر مسلط فرمود تافی الحال جان بداد وهلاك شد واهل شهر از بیداد اوخلاص شدند. و دیگر ازنعمت دنیوی که درویست آنست که اصل و بناء این شهر در موضع ومکانیست که برجانب جنوبی وی کوههای بلند است که در فصل تابستان باد سرد از اطراف وحوالی آن آمده بدین شهر میوزد و برجانب شمالی صحرای فراخ وخوش هواست ونسیم وی از آب جیحون وکوههای ماورا النهر میباشد. ودیگر این شهر را چهار دروازه است: شرقی وغربی وشمالی وجنوبی واز هر دروازه که آمدو شدخلایق بودی رسته بازار بودی باالوان نعم وهمه کوی های این شهر را در، درآمدن بسوی بازار بودی اما دروازه غربی را دروازه یحیی میگفتند ودروازهٔ جنوبی را دروازه نو بهار ودروازه شرقی را دروازه هندوان. لیکن دروازه چهارم را نام بردهٔ نشده.

واما این پیر مستمند (۱) میگوید که دیوار قدیمی بلخ ابتدا آن از برج شهر

---

(۱) مراد: محمد مؤمن مؤلف این کتاب است.

درون بوده که آن مشهور ببرج پهلوان احمد ز مچی ولیست غربا تا برج عیاران رفته واز آنجا جنو باگشته تا برج آسیای بادی واز آنجا شرقا رفته است تا ببرج باغ ظلم آباد که آنجمله نشیمن حضرت‌فردوس مکا نیست واز آنجا شمالا رفته بدروازه خواجه عکا شه .

وآورده اند که درابتدا پادشاهی سیدسبحان قلی‌بهادرخان (۱) که‌سنه ۱۰۶۱ بود دو برج از قلعه مذکوره که برج عیاران وبرج آسیای‌بادی بوده باشد بر پای بود لیکن آن برجیکه بچهار باغ نزدیکست منهدم وویران شده بود . درینوقت که سنه ۱۱۱۸ است(۲) برج آسیای باد یر امر دما ن خراب و ویرا ن سا خته اند وبغیر از برج عیاران برج دیگر آباد نمانده و معلوم نیست که قلعۀمذکورمربع باشد یا مدورلیکن سیاقش بمربع میماندودر مجمع الغرایب که‌تصنیف‌آن‌در زمان عبدالله‌خان بن سکندر خان بن جانی بیگ خان شده آورده است درشما یل بلخ این قلعه گه

---

(۱) سید سبحان قلی خان ازپادشاهان اشترخانی که‌بسال ۱۰۹۱ ه به‌تخت بخارا نشست «زهجرت هزار نود بودویک قضاگفت او راکه الملک لک» وبسال ۱۱۱۰ فوت شد و سی ویک سال سلطنت کرده است .بشمول خدا ن نشینی بلخ. از کا ر های عمرانی سید سبحانقلی به محاذی‌طاق مزارحضرت‌خواجه‌ابو نصرپارسا که بنای عبدالمومن خان‌است مدرسه یی بناء نموده درنهایت وسعت ورفعت‌وظاهر آن را بکاشی آراسته وبر فراز ارگ عمارات مزین بزرولا جورد ساخته و مقد ارشصت گز از پا یین کار کرده بفراز اورگ رسانیده ودر پایین کورنش‌خانه‌سه‌ایوان‌مسجد جا مع نیز بنا کرده وچارباغی درجانب شرقی ارگ بنا نمو ده است .

(تا ریخ مقیم خا نی ـ محمد یو سف منشی خطی ا نـجمن تما ر یـخ )

(۲) این سنه تاریخ تالیف این مجموعه را میرساند.

الحال مسکن وماوای مردم است مشهور بقلعه هند وانست آ نرا ابو مسلم مر وزی بنا ساخته وظاهر آنست که مراد مصنف مذکور از قلعه هندوان قلعه شهر د رون با شد چونکه بعد گفته در تاریخ ۷۶۱ بلخ را امیرحسین کورگانی تجدید عمارت کرده ومردم در قلعه قدیمه بلخ نیز بوده اند بعد در تاریخ سنه ۷۷۱ امیرتیمور کرگانی شهر بلخ را مسخر ساخت وامیر حسین را بقتل آورد آنگاه قلعه قدیمه بلخ را ویران کرده مرد م را تمام بقلعه جدیده آورده . وگفته اند که د ر سنه نهصد وچهل وپنج کیستن قراسلطان اوزبک قلعه جدید محیط بنا کرد .

با طر اف قلعهٔ هندوان جهت حفظ وهم میتواند بود که این همان دیوار و بر جی باشد که باطراف قلعهٔ شهر درونست ومردم عوام آ نرا باین زمان سرا جی میگو یند وآن نیز در ابتدا ء پادشاهی فردوسی مکانی بتما مه صحت وسلا مت بوده لیکن در ین اوان آن نیز منهدم وویران گردیده . اما آثارش هنوز دراطراف قلعهٔ شهر درون باقیست وشهر درونرا باین اعتبار میتواند شهر درون گفته باشند والله اعلم . وازاین بیان مفهوم میشود که هندوان همان قلعهٔ شهر درون باشد اما دیو ا راین قلعه مذکوره مدور افتاده مشتمل بر شش بارو وپنجاه وپنج برج از خو ر د وکلا ن آ با د وویران . وعدد مساجدش چهل . دوازده آن دراینزمان ویران وباقی آبادان ود و مد رسه وچهار گرمابه ویک حوض سنگین مفقود درکور نش خا نه بجو ا ر مسجد وسه عدد خانقاه : اول خانقاه حضرت مولوی رومی که درمیان راه دروازهٔ خوا جه عکا شه ومسجد ومحراب سنگین واقعست . دویم — خانقاه میر کلال رحمة ا لله علیه که در راد راست دروازه اشتر خوار است . سوم خانقاه صوفی خواجه رحمة الله

علیه در مرتیمی که موزه دوزی ومسجد آدینه است واز عمارات عالیه درقلعهٔ شهر درون ارگ است مشتمل بچندین حوالی وخانها وایوانها واز عمارات عظیمه دولت خانه ارگست که آنرا مردم عوام کورنش خانه می نامند وآنرا مهتر سیونجی بفرمودهٔ حضرت فردوس مکانی بناء فرموده وآن برپی بوده تازمانیکه عمدة الامراء محمود بی اتالیق (۱) سید محمد مقیم خان (۲) را درتاریخ دوازدهم شهرذی القعده سنه ۱۱۱۷ هجری روزپنجشنبه میان نماز عصروشام درکتابخانه مدرسه جنت مکانی ندر محمد خان (۳) برآورد بدرجهٔ شهادت رسانیدودرتاریخ سنه ۱۱۱۸ هجری روز جمعه بفرموده محمود مرد ود کو رنش خانهٔ مذ کو را ز پی ویرا ن کر د ه شد وبیست وهشتم ماه تاریخ مذکور خشتهای آنرابه اسب واشتر وسرکب بار کر د ه بقوش خانه بردند بجهت ساختن توپخانه بالای قوشخانه . والله اعلم . ودرتاریخ ۱۱۲۰ هجری درماه ذی القعده بفرمان سیدعبیدالله خان ولدسید سبحانقلی خادمان خواجه (۴) فرهنگ ایوان کورنش خانه راپوشانیدند صحنش راهموار کرده چهار چمن ساخته درخت نشانیدند و دیگر از عمارات رفیعه

---

(۱) محمود بی اتالیق یکی ازامرای سپاه ندر محمدخان وسید سبحانقلی است که درنبردها نقشی دارد .

(۲) سید محمدمقیم فرزند زادهٔ سیدسبحان قلی که محمد یوسف منشی بلخی «تذکرهٔ مقیم خانی» رابنام اونگاشته است .

(۳) سیدندرمحمد فرزند دین محمد خان ازطرف مادر سیدبوده است . یک فرزند اوسید سبحانقلی خان که پادشاه ماوراالنهردرقرن یازده بوده است وندرمحمدخان در اخیرعمرچشمانش کورشدوفرزندش جایش راگرفت .(تذکره مقیم خانی)

(۴) خواجه محمدامین ابن حضرت ایشان خواجه نصرالله که باسیدعبیدالله خان فرزند دیگر سید سبحان قلی ارتباط داشته است .

حویلی محمد مقیم خان شهید است بیرون ارگ جانب شمالی ، چنانکه دیوارش مشتمل بر برج وبارو مربع بنانهاده شده است ودرون خانهای وی از نگار عالی بناء کرده شده است. واما ازجملهٔ عجایب درشهر درون ، مسجد ومحراب سنگین است. مسموع شده که آن سنگ را از کوههای مکهٔ معظمه آورده بودند چون آن سنگ را تراشیده محراب ساختند چیزی زیاده کردند پس آنرا یادتی رابرده بدیوار مزار خواجه سنگ لیس گذاشته اند جهت تبرک تا اگر کسی راگرفتگی درزبان باشد آن سنگرا بلیسد کلالت از زبانش رفع شود بقدرت الله تعالی. لیکن آن سنگ را درینوقت ازمزار شیخ ابو سفیان که مشهور بخواجه سنگ لیس است کنده برده سنگ دیگر برا بجا یش گذا شته اند . ودیگر از جملهٔ مزارات که درمیان شهر درون است الحال چهار مزار است معین .

ازاسحاق فارسی(۱) رحمة الله علیه منقولست که گفت از حماد رحمة الله علیه شنیدم که ازخراسان دربلخ مانند این سه مرد نزد ما کسی نیست : اول شداد بن حکیم و خلف بن ایوب وخارجه (۲) بن مصعب درعلم وزهد وورع .

ازعبدالصمد(۳) منقول است که من این سه بزرگوار را دیده زیارت کردم اما هیچ یکرا آن مقدارزهد وورع نبود که مرشد اد راو یکبارازشداد شنیدم که او ذکر دنیا

---

(۱) درفضایل اسحاق فارسی آمده که از حماسه شنیده است .

(۲) شدادبن حکیم وکنیت وی ابوعثمان وشیخ بیست ودوم است(فضایل)

(۲) درنسخهٔ جرید هبلخ حارس بن مصعب آمده .خارجه بن مصعب بن خارجه ضبعی ابوالحجاج سرخسی است که درصحیح ترمذی ازو روایت شده است .

(۳) عبد الصمد بن فضل ازابن وهب روایت کند . (میزان الاعتدال ، ج ۲ )

میکرد وآن این سخن بود که خادم خویش را گفت از کیسه درم بردار واینقدر چیز از بازار بخر واما خلف بن ایوب رحمة الله منعم وجوانمرد ومتورع بودتا که روزی بگرما به رفت چون از گرما به بیرون آمده ده درم بحمامی دادآنجوان مردیرا که ازوی دیدند پرسید اینچه کس است که تا حال این چنین جوانمردی در حمام ازکس ندیده الا ازین جوان محتشم . وآورده‌اند که روزی نزد خلف رحمةالله شفتالو هدیه گو یا شخصی آورد که قیمت او یکدرم اضافه نبوداو ده درم آنکس راداد اینهم علامت جود وسخای اوبود .محمد بن سلمه (۱) میگوید درآنشبی که شداد بن حیکم وفات یافت چند بار بجهت عارضهٔ که بروی رویداده بود بخلاجا رفت هر بار که می آمد طهارت تازه میکرد ودورکعت نماز میگذارد . درسنه ۲۱۳ هجری وفات یافت و تربت منور را و معروف و مشهور راست وبسیاری ازثقات نقل کرده اند که مقبرهٔ مطهروی درآنجاییکه مدفونست مراجابت دعا رامجربست . لیکن درین اوان که سنه ۱۱۱۸ هجریست تربت آن بزرگوار معلوم نیست که در بالای کدام تل باشد . چونکه دردرون شهر قدیمهٔ قبةالاسلام بلخ چند تل واقعست و الله اعلم.از شداد رحمة الله علیه منقول است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بعیادت بیماران گاه گاه روید یعنی زود زود نروید که ایشان ملول نشوند ودیرهم نروید که پریشان نشوند در چهار یا پنجروز یکمرتبه روید واگر بیمار مغلوب بود واز خود خبر نداشته باشد ،در ینحال پرسیدن ورفتن سود نکند و بهتر ین عیادت

---

(۱) محمدبن سلمه ها درکتب رجال زیا د اند .

آنست که سبك باشید یعنی زود برخیز یدواما تعزیت رفتن یکبار کفایت باشد وفقیه خلیل ابوالقاسم صفارالبلخی (۱) که نام وی احمدبن عصمت‌الله فقیه است ازجملهٔ مشاهیرو مفاخرولایت بلخست ودرشهر شوال سنه ۳۲۹ هجری بجوار رحمت حق پیوست ومرقد او درون بلخ ظاهر بوده لیکن الحال غیر معلوم است. ودرتاریخ مذکور میگوید که در پایان وی مرقد منور شیخ الاسلام ساولیست (۲) رحمه‌الله و یکی ازثقات گفته که سبب دفن شیخ الاسلام آنجا آنست که او روزی درزیارت شیخ ابوالقاسم آمده بوده ومیگوید چون بزیارت او مشغول گشتم همان لحظه از بالای (سر) خود شنیدم آواز یرا . چون بالا نظر کردم کعبهٔ معظمه را دیدم که بگردتر بت شیخ میگردید . چون اینحال مشاهده کردم پسر خود را وصیت نمودم که چون من از دنیا بروم مرابنزدیك قدم شیخ ابوالقاسم دفن نمایی و از ابوالقاسم رحمة‌الله علیه حکایت کنند که روزی زنی بنزدیك وی آمدوبنشست انگشت سوی او نمود بعد در دندان خود گرفت شیخ چون اینحال از زن بدید او نیز انگشت خود را بردهان سالید پس زن چیزی نگفت برخاست وبرفت وکسی‌ازحاضران‌معنی اینحال را ندانسته سؤال نمودند شیخ فرمود که آنزن ازما سوال نمود که درموقع استنجا انگشت در آوردن لازم است یانه من جوابدادم که یکمرتبه دست رسانیدن وسالیدن کافیست در آوردن انگشت لازم نیست واو رحمه‌الله در باب فن علوم وفصاحت‌وبلاغت کمال‌وافرو در استخراج‌احکام ازآیات واحادیث‌یدبیضا داشته‌اند وفرموده‌اند که من در هزار مسئله مرابوحنیفه رحمه‌الله را اختلاف کرده به‌اعتبار

---

(۱) شیخ چهل وچارم ویفضایل بلخ نام اوحم‌بن‌عضدالفقیه‌آمده که سهو ست و سمعانی احمد بن حم گفته است .

(۲) درین نسخه سپاول آمده .

واجتهاد خود فتوی دادم وامروز در آن هزار مسئله فتوی برقول منست . وآورده اند که روزی در هوای سرد جامهٔ خود را کشیده باآب سرد طها رت کرده بود . چون بموضع خویش باز آمد گربهٔ رادید که در زیر جامهٔ او بخواب رفته پس آن گربه را بیدار ننمود درآنروز سرد درته یکتا نمازگذارد تاآن گربه از خواب بیدار شد بعد ازآن کالای خود را پوشید بلی .مقتدایان وپیشوایان چنین کرده اند ، آزار کس را نخواسته اند وبر نجیدن دلها مایل نبوده اند که گفته اند :

میازار موری که دانه کشست ... که جان دارد وجان شیرین خوش است
میازار موروميازار کس ... ره رستگاری همین است و بس

واز جملهٔ احادیثی که باسناد معتبر او از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده این است که صوموا عاشورا ثلثة ایام وخالفوا الیهود ای صوموا یوما قبله ویوما بعده (۱).

دیگر ابو اسحاق مستملیست رحمة الله علیه واسم وی ابراهیم ابن احمد است (۲) و درین کتب از علماء حدیث چهار نفر است در ولایت بلخ اول واقدم ایشان اوست رحمة الله علیه . دویم ابواسحق صایغ (۳) است رحمة الله علیه سوم ابو اسحاق فراست. چهارم ابو اسحاق مضاجعی است واوصاحب وشریک محمد بن اسماعیل بخاریست رحمة الله علیه واین ابو اسحاق مستملی مصنف کتاب کبیرست در ذکر علماء بلخ وآن چهارده دفتر است، شرف وبزرگی اورا این تصنیف او کافیست وتربت باکراست او درون قلعهٔ قدیمهٔ بلخست درگورستان تل وگورستان تل درین وقت معلوم نیست

---

(۱) یعنی عاشورا روزه دارید سه روز وجهودان را مخالفت کنید اعنی یکروز پیش ازعاشورا و یکروز بعد ازآن .

(۲) در فضایل : شیخ پنجاه ودوم

(۳) در نسخه خلیعی . :

که کدام است وگویندهآن بزرگوار درزمان حیات خود موضع خوابگاه خود را بطرف تل اشارت کردی ازوی پرسیدند که چرا ازیین قبور مؤمنان نفور ورزید فرمودند بدین سبب که اگر کسی بزیارت من آید تربت مسلمانانرا بزیر پای نیاورد . واونیز رحمةالله علیه در ثقلت روات خود ازسند ابو دردا (۱)وابو هریره رضی‌الله عنهما آورده که قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله وملائکة یصلون علی اصحاب العمائم یوم الجمعه (۲) .

ودیگر شیخ الاسلام محمد بن محمد الحسن(۳)الشرالیست وکنیتش ابوجعفر است وژال دهیست ازقریهای بلخ وسید امام الاجل ناصرالدین شهید سمر قندی رحمةالله علیه میفرماید : من ابوجعفر ژالی رادیدم بخدمت ولقای او مشرف گردیدم درابتداء شباب وغرهٔ جوانی دروقتی که او بسمرقند برای رسالت آمده بود وازوی اینحدیث استماع نمودم تا که مرا بخط مبارك نوشته داد ومن بآن خط اظهار مفاخرت میکردم ودر آخر کتابها می نوشتم سمعت عن شیخ الاسلام ابوجعفر ژالی مرفوعاً عن انس بن مالك رضی‌الله عنه قال قال رسول‌الله صلی الله علیه وآله مامن مسلم

---

(۱) در نسخه : ابو داود

(۲) در نسخه:یوم القیامه آمده ملك تعالی وملایکه مقرب رحمت می‌فرستند برکسانیکه روزآدینه باعمامه به‌رسم سنت رسول علیه السلام به نماز آدینه روند .

(۳) دراین نسخه وهفتاد مشایخ محمدبن الحسین شیخ شصت وسوم درفضایل بلخ ودرهفتاد مشایخ ورسجی بعد د(۳۶)آمده درشرق بلخ ده زال وکوه زال جایی موجود است .

غرس فرسا اوزرع حبة فاكل منه الطيرا والبهيمة الا كان صدقته مبرورته (۱) ودرسال پنجصدو ده از هجرت (۲) در ولایت بلخ وفات یافته درمیان دوتل دفن کرده شده و درعهدو زمانش بعلوم فقه وفتوی ودیانت وتقوی وحدیث مثل او دیگری نبوده ومراد از دوتل آندوتل باشد که درچهار باغ بی بی باجی واقعست بالای یکی از آنعمارت.

بی بی باجی ومزار فایض الانوار خلف بن ایوب است رحمه الله و بر دیگری بنیاد قلعهٔ جدیده که آب آنچهار باغ از تل بدرون شهر سی درآید وبر بین التلین باعتبار قلعهٔ جدیده دوحصه گردیده چنانکه یکحصه از آن بدرون قلعه در آفتاب برآمدن عمارت مذکور واقعست ودیگر بیرون قلعه درمحاذی آن .

ودیگر صدر الامام الاجل الکبیر شیخ المسلمین تاج الملة والدین اخطب الخطبا ابوبکر محمد بن ابراهیم الزاهد البلخی است (۳) رحمة الله واو از اکابر علما ومرجع فضلا بوده و مدت مدید شیخ الاسلام وامام وخطیب مسجدجامع بلخ بوده باوجود آنکه جمع دیگر از کبرا وفضلا ومشایخ عظام وسادات کرام درین ولایت بوده اند واو هشتاد وچار سال عمر دید و درسال پنجصد وهشتادوچهار بجوار رحمت پیوست ودربین التلین دفن کرده شد واو بخراسان وعراق وماورا النهر گردیده ودیار عرب را دیده وحرمین را طواف نموده ودتاریخ بلخ امام عبدالله (۴) چند حکایت از

---

(۱) هیچ مسلمانی نبود که درختی بنشاند یاتخمی بپاشد تاازآنجا مرغی یابهیمهٔ بخورد که همچون صدقه نباشد در راه خدای عزوجل مقبول ومبرور.

(ترجمه از فضایل بلخ مترجم فضایل احادیث را ترجمه نموده)

(۲) درفضایل ۵۱۷ آمده .

(۳) در فضایل بلخ شیخ هفتادم آمده است محمد بن احمدبن ابراهیم.

(۴) مترجم فضایل بلخ بزبان دری .

او نقل نموده ودر اثنا آن ازشیخ الاسلام واعظ نقل کرده میگوید که شیخ الاسلام (۱) میفرماید که من خدمت محمد بن ابراهیم الزاهد البلخی را دریافتم وحدیث بسیار از وی استماع نمودم ودر مجلس وعظ او همه اوقات خودرا صرف کردم ودرس واملا او را ملازمت کردم تا کلمات کثیره از زبان در بار او حفظ نمودم و اکثر وقت از شیخ الاسلام ابوجعفرژالی وابو حنیفه ثانی ابوالفضل کرمانی (۲) وابواسحاق ابراهیم بن اسماعیل الصفار البخاری (۳) وامام نجم الدین عمر النسفی (۴) وغیرهم رحمهم الله روایت کردی ودرغایت تعظیم و تبجیل بودی بنزد سلاطین وولات آنزمان. اگر چندیه ایشان کافر وظالم بودند لیکن عزت و حرمت او را بواجبی نگاهداشتندی وگویند درزمان وی بولایت بلخ فجره تصرف کرده بودوشیخ الاسلام واعظ گوید من آنوقت را مشاهده نمودم ودرحفظ خود نگاه داشتم کافر یرا از اکابر کفره که درولایت ترمذ والی بود قاصد یرا فرستاد تاشیخ را باجمعی از کبرا بلخ وائمه سادات وشیوخ وقضات وآ را واهل دیوان گرفته به ترمذ بردند

(۱) واعظ مصنف عربی فضایل.

(۲) رکن الدین ابو الفضل عبدالراحمن بن محمد بن امیرویه کرمانی ازاسامان بزرگ حنفیه متوفی ۵۴۳ درسرو از تالیفات او الجامع الکبیر والفتاوی والتجرید والایضاح. رك الجواهر المضیه ج ۱

(۳) ابواسحاق ابراهیم بن اسماعیل بن احمد انصاری بخاری ازفقیهان معروف متوفی ۵۳۴ دارای تالیفاتی است ازقبیل تخلیص الزاهد وغیره رك: الجواهر المضیه ج ۱ ص ۳۵

(۴) نجم الدین ابو حفص عمر بن محمد بن احمد نسفی متوفی ۵۳۷ ازعلمای مشهور است که تالیفات زیادی در تفسیر وعقاید نسفی شهرت دارد ودرغالب مدارس تدریس میشود کتاب القند او نیز مشهور ودر زبان فارسی وعربی مولفات موثقی دارد. (معجم الادبا یاقوت ج ۶ ص ۵۳)

چون آنجماعه رانزدیک شهررسانیدند جمله را سر برهنه ساختند ودستهایش پس پشت بسته همچنان بشهردرآوردند بغیر ازشیخ الاسلام محمد بن ابراهیم الزاهد البلخی رحمه‌الله که هیچکس از ظالمان دست ظلم باو دراز نمودند چون جماعه مذکوره را نزد آنوالی کافر بردند شیخ بهمان جامه وعمامه ودستهای کشاده بود چون آن گبر آنجماعه را بآنحال وشیخ را باین حال دید گفت اگر من دانم که درزیر آسمان کبود از تو بزرگتر کسی باشد هر آینه فرمایم تاترا نیز سربرهنه ساخته دستها بربندند اما چکنم که از تو بزرگتر کسی رانمی بینم ، پس چون آنجماعه ازترمذ بازگشتند ببلخ آمدندومدتی ازین حادثه گذشت روزی آن بزرگوار عالیمقدار برسرمنبرایستاده وعظ میفرمودند ودراثناء وعظ چنین املا نمودندبوقتی که قاصدان ماجماعه را بترمذبردندواز آنجا باائمه سادات بازگشتیم بعضی ازیاران ازمن پرسیدند چه سربود که هیچکس ازان قاصدان دست تظلم برشما فراز نکردند وترا باحترام وعزت هرچه تمامتر بردند . من جوابدادم که ظالمان مثل مار وکژدم اند وشما که صحبت ایشانرا اختیار کرده بمحاربه ایشان برآمدیدصلاحیکه دفع شرایشان بدان کرده شود باخود همراه نداشتید لامحال ازایشان بشما آسیب وضرررسیدلیکن بامن چیزی رفیع وتعویذ حصن حصین خدای عزوجل که «من یتوکل علی‌الله فهو حسبه» همراه بود وتسبیح وسبحان‌الله القهر الکافی ورد زبان، پس حضرت حقتعالی شرایشانرا بفضل وکرم خویش ازبارهٔ من دور گردانید . ونیز حکایت کنند که یکی از وزرای ترمذ که اورا بنام شرف الدین محمد طباخ گفتندی بهمین شیخ مذکور اورا عداوتی پیدا شد بسببی از اسباب تا که درحالت قهر و غضب روزی بزبان خود جاری کرد که این شیخ را چنان رسوا کنم که من بعد هرگز قدم برسرمنبر ننهد چون این سخن‌بسمع شیخ الاسلام رسید فرمود که این کار اومهلست اما

اورا بگوئید که شیخ چنین میگوید که اگر تو مرا بسر منبر نگذاری سبدی پیدا کنم ونانی چند پخته درونهم و گردبرگرد شهربگردانم وبفروشم واوقات و روزگار باین گونه بسربرم درحال این سخن رابسمع شرف الدین محمد رسانیدند قهر برقهر اوزیاده شد وغضب برو مستولی گردید که این سخن از روی طنز بمن میگوید پس آن بود که بقصد عظیم درین کار کوشید وگویند که درآنزمان طغان خان (۱) نامی که والی شهر بلخ بود هرسخنی که شرف الدین محمد گفتی اوازسخن او بیرون نیامدی پس شرف الدین سعی بلیغ نمود که تاطغان خان قاصدان را امر فرمود که شیخ را در ولایت ترمذ بردند. آنگاه شیخ فرصت دیده خودرا درتربت سلطان المشایخ خواجه محمدحکیم ترمذی (۲) انداخت وباخود گفت ازاینجا بیرون نشوم تاچهل روزواز تضرع وزاری نیاسایم مگرداد خود را ازین ستمگر ظالم بستانم. پس چنان قرار داد که روزها را بصوم وشبها را بقیام وطاعت باخر میرسانید، هنوز چهل روز بتمام نرسیده بود که حق سبحانه تعالی بسببی طغان خانرا ازشرف الدین دل برنجانید تا که فرمود هردو چشم شرف الدین را ازقفای سرش برکشیدند وباسلاسل واغلال گران اورا در زندان نمودند تا که آرزومی برد ای کاشکی هردوچشم من بینا بودی

(۱) جلال الدین طغان خان.

(۲) ابو عبدالله محمد بن علی بن حسن بن بشر مشهور به حکیم ترمذی صوفی ومحدث وعالم معروف متوفی. ۳۲ درترمذ تا لیفات زیادی دارد ازآنجمله نوادر الاصول است.

(رک: الاعلام زرکلی)

تا طباخی کردمی وروزگار بسر بردمی . چنین میبود تا بآخر آن سلاسل در میان زندان جان بداد وبخواری تمام مرد .

بزور آور دن کلاه مشتی مکن — به نیکان و پاکان درشتی مکن

دل بید لا نرا بنا خن مزن — که آخر بیفتی بر نج و محن

ز زور آوران پست گردی بخاك — زنیکان بخواهی شد آخر هلاك

اگر مر ترا هست عقل و تمیز — مکن با بزرگان و نیکان ستیز

اما از جملهٔ احادیثی که آن بزرگوار روایت فرموده این است که شیخ المشایخ نوراسلام ابواسحاق ابراهیم بن اسماعیل الصفارالبلخی البخاری رحمة الله علیه روایت میکند مرفوع از حجاج بن غلاط السلمی(۱) رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اکرموا الخبز فان الله تعالی انزله من برکات السماء واخرجه من برکات الارض واکرامه ان لایوطی ولایطرح .(۲) ونیز روایت کرده است اورحمة الله علیه مرفوعا از امیرالمؤمنین علی رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من قال فی کل یوم مائه مرة لااله الا الله الملك الحق المبین کان له وآمنا من الفقرو آمنا من وحشة القبر واستجلب به الغنی واستفرج له باب الجنة . وروایت کرده اند از مقابر متبرکهٔ کسانیکه در بیرون دروازهٔ نو بهار بلخ واقع است از معلوم وغیر معلوم جمله گی هژده مقبره است .

---

(۱) درفضایل :«علاط» از صحابه است .

(۲) درفضایل بلخ معنایش چنین آمده :

مهتر (عالم) علیه السلام فرمود عزیزو گرامی دارید نا ن راو طعام را که خدای تعالی این نعمت از برکت آسمان فروفرستاد واز برکت زمین اخراج فرمود وعزت و کرامت طعام آن است که اورا بزیر قدم نیاوری وبخواری نه بزی واز دست بیرون نهنداززی

اول ایشان مقبرهٔ متبرکه یعقوب (۱) قار یست رحمةالله علیه ، کنیت او ابو بکر است ووفات او در سنه ۱۳۳ هجری بوده واوفقیه وزاهد ومتورع وعالم وقاری ومستجاب الدعواة بوده است وگویند چون اورا بخاك دفن کردند یکی از مشایخ بزرگ بخواب دید که یعقوب نامهٔ مهر کرده در دست داشت پرسید که ای یعقوب اینچه مکتوب است گفت این برات وامان نامهٔ کسانیست که برمن نماز جنازه گذاریده اند . ودر تاریخ آورده که پسر یعقوب ابوداود گفته که روزی ابوسعید صغانیانی ازصغانیان نزد پدرم یعقوب آمد واز عامل صغانیان شکایت کرده گفت که او در بارهٔمن چنین وچنان کرد ، پس درحال پدرم دست نیاز جانب آسمان کرده بلب چیزی خواند و درآخر دعا گفت الساعه الساعه . چون من این ساعت را نگاه داشتم وتاریخ نوشتم شنیدم که همانروز درهمان ساعت آن عامل را درد قولنج پدید آمده وهلاک شده والحال تربت اوغیر معلوم است (۲) . دویم مقبرهٔ منورهٔ ابو مطیع قاضی بلخیست رحمةالله علیه ونام وی حکیم بن عبدالله بوده واودر سال صدوهفتادوچهار (۳) از هجرت بدار آخرت رحلت نمودو هفتادوچهار سال عمر یافته وگویند بعد از ابن رماح قضاء بلخ با وتفویض بود . ونیز از وی روایت کنند که گفت چهار هزار مسئله از مشکلات درهرفنی از فنون جمع کردم وبخدمت ابو حنیفه رحمة الله علیه رفته ازآنها یک مسئله راازآنجناب سوال نمودم گفت یااباماطیع نزد تو ازین مسایل کمست یابسیار . گفتم ای استاد عالمیان ازین نوع چهار هزار مسئله تعلیق کرده ام فرمود پس

---

(۱) درفضایل : شیخ دهم

(۲) مقبرهٔ درفضایل دروازه نو بهار آمده درفضایل شرح حال او مفصل آمده .

(۳) درفضایل یکصدوچهارو در میزان الاعتدال از رؤسا مرجئه گفته شده است .

سوال کن ازآنها من یکیک راسوال نمودمواو جواب نمود تاآن چهار هزار مسایل جواب نمود بعد فرمود یاابا مطیع عجب میدارم ازجواب این مسایل که هیچکس را ممکن نگردد جمع نمودن این چنین مسایل مگر کسی راکه قوت طبیعی داشته و معدهٔوی مستقیم باشد .

وعصام بن یوسف رحمة الله (۱) علیه گوید که هیچکس رافقیه تر درزمانش ازوی کسی را ندیدم مگر امام ابو یوسف قاضی را. بروایت آمده است ازانس ابن مالک رضی الله عنهما که گفت درمدینه نزد منبر مهتر عالم صلی الله علیه واله وسلم نشسته بودم که آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم میفرمود:

آنچه ازقاضی بلخ بمارسیده ازاعمال صالحه ازهیچکس نرسیده است واوقایم مقام انبیاء است علیهم السلام ونیز امام ابومطیع درطلب عبادت وثواب طاعت در دار آخرت بمثابهٔ بود که اکثر آرزو کردی که ای کاشکی پسرمن فوت شدی تاثواب مصیبت زده گان درنامهٔ اعمال من ثبت شدی .

وآورده اند که ابو مطیع راسوال کردند که مردی نذر کرد که بر فقیر ترین مردمان صدقه دهد بکه دهد که فقیر ترین مردمان باشد تابنذر خود وفا کرده باشد فرمود بعلی بن عیسی دهد که والی شهر بلخ است . گفتند اینچه معنی دارد گفت بجهت آنکه اوآنچه ازمردمان گرفته بمستحقان اوسیدهد ویرا هیچ نمیماند (۲) ودرکتاب نوازل فقیه ابوالليث سمرقندی رحمه الله آورده که درولایت مسئله واقع شددرطلاق درزمان ابو مطیع، صاحب آن واقعه نزد علماء وفقهاء بلخ رفته آن

(۱) شیخ بیست وسوم درفضایل.

(۲) درفضایل اینطورآمده، تاحانث نشود گفتند به چه معنی گفت اگرانچه ازمردمان گرفته است به خداوند آن بدهد اوراهیچ نماند.

مسئله را سؤال نمود استفتاخواست همه گفتند که طلاق واقع شود پس پدرسرای ابو مطیع حاضرشدند که شیخ درحالت نزعست حاضر ان گفتند که یارای جواب گفتن مسائل نیست چون ابو مطیع این سخن بشنید اشارت کرد تاآنمرد رانزدوی آوردند تامسئله خود رااز امام سؤال نمود. آنگاه امام بسر خود اشارت کرد که طلاق واقع نمیشود پس آن مرد بیرون آمد وائمه رااززان حالت خبر داد چون نیک ملاحظه کردند جواب اودرست بودآن بود که همه ائمه به قول امام ابومطیع رجوع کردند. فقیه ابو الليث رحمة الله(۱) علیه میگوید که این نقل دلیلست که اگر مستفتی ازمسئله سوال کند جواب دهنده بسر خود اشاره کند بلاونعم روابود ودرشرح اوراد در ذکررکوع وسجود از ذخیره نقل میکند که تسبیح رکوع وسجودفرض است بقول ابو مطیع رحمة الله.چون اورابد ار آخرت سفر آمد سه پسر وهفت (۲) دختر ازوی بماند پسربزرگ را نام محمد بود ومادرش دختر سهل بن حجاج بود و پسر دویم رانام شفیح (۳ ) بود و پسر سوم عکرمه وا ورا پسری دیگری بود مطیع نام پیش ازپدر وفات یافته ودختر بزرگش بفراش

ابوالقاسم (۴) رزین بود ودختردوم عشری درحباله یحیی بن سیار بودود ختر سوم خوله درعقد صالح بن عیسی بود ودخترچهارم حندق بود ودخترپنجم حسنه(۵ )در

---

(۱) نصر بن محمد سمرقندی متوفی ۳۷۶ (کشف الظنون)

(۲) درفضایل: هشت .

(۳) درفضایل یسع .

(۴ )درفضایل : قاسم رزیق

(۵) درفضایل : خشیشه

نکاح معین بود ودخترششم طاهره درنکاح والی طالقان (۱) بود ودختر هفتم رقیه وهم امام ابومطیع روایت میکند باسناد درست ازابي هریره رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وآله وسلم لعنت کرد کسانیرا که دست از کسب بازدارند وتزوج اختیار نکنند و مرزنانیرا که باین صفت باشند وکسانی را که خانه نشین و صحرا گرد وبیهوده گوي بوند والله اعلم .

سوم مقبرهٔ وسیم بن جمیل الثقفی (۲) رحمه الله است واوهم قتیبه بود وکنیت او ابومحمد وازجملهٔ عباد بودو وفات او درسنه صد و هشتاد و دو بود وتربت وی مع تربت یعقوب قاری بیرون دروازهٔ نوبهار یکجا است لیکن اینوقت غیرمعلوم است.

چهارم مقبرهٔ عصام بن یوسف است رحمه الله پدر عصام واپسران برگزیده بوداول ایشان عصام بوددوم ابومحمد ودیگرخضم وابراهیم رحمهم الله وپسرعصام را عبید الله نام است وابومحمد والی بلخ بوده بعدازاحمد بن مدرک که عم عصام بن یوسف است ووی دردین ودنیاقوی بود ودرسنه ۲۲۳ وفات یافته وهشتادوچهارسال عمر او بوده وتربت اونیز دربیرون دروازهٔ نوبهار است واومرد سخی وزاهد بود • وعصام روایت کندباسناد درست که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند مرعبدالله ابن عباس رضی الله عنهما که مژده دهم شمارا بآنچه مژده وهدیه آورد مرا جبرائیل علیه السلام درباب حفظ عبدالله گوید گفتم بلی حضرت فرمودند بنویس بطشی بزعفران بعد الفاتحه صورت یس وواقعه وملک راتاآخر واخلاص ومعوذتین

---

(۱) درن : طایقان

(۲) شیخ پانزدهم درفضایل : شرح واقوالش مفصل آمده است .

راتماما بعد کمتر آب پاکیزه انداخته آن آبرا بنهار بخورد باسه مثقال کندر (۱) ده مثقال شکروده مثقال عسل بعد ه دور کعت نماز بگذارد در هر رکعتش بعد از فاتحه پنجاه مر اتبه سورهٔ اخلاص خوانده وروز را روزه داشته افطار نیز ازین کند تاسه روزچون این شرایط بجا آورده شود چهل روز نگذرد حافظ کامل شوی پس عبدالله عباس گوید : من این عمل بجاآوردم صحیح یافتم آنچه یافتم .

ونیزعصام میگوید که منهم این شرایط بجا آوردم چندان درحفظ من بیفزود که صفت آن نتوانم. شعبی رحمه‌الله میگوید که من نهصد دعا بجهت حفظ قرآن کردم هیچ یک را ازین نافعتر نیافتم .

پنجم مقبرهٔ مطهرهٔ حضرت سلطان احمد (۲) خضرویه است واوصاف باپر کات اوبسیا ر است واو صحبت حاتم اصم را دریافته وازصالح بن عبدالله تفسیر استماع کرده درسال دوصد دو چهل وفات یافت در کتاب حلیة الاولیاآورده که کنیت او ابوحامد است واز کبار مشایخ خراسانست وصحبت ابو ایوب را دریافته وبه نیشاپور رفته ابوحفص حداد را ملازمت کرده وبه بسطام بخدمت بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز رسیده وسلطان المشایخ (۳) فرمود که اگر احمد خضرویه نبودی ما فتوت وجوانمردی نداشتیم ، ابوحفص حداد راپرسیدند ازمشایخ که توصحبت ایشانرادریافتی ازهمه بزرگتر وصاحب همت تر کرادیدي ؟ گفت برروی زمین از احمد خضرویه هیچکس رابزرگتر وراستگوی ترندیدم . گویند هفتصد دینار مراو را وام بود دروقت

---

(۱) درفضایل کندرو درنسخه کندنا آمده که کندرا صح باشد .

(۲) درفضایل شیخ بیست نهم آمده است .

(۳) مراد از سلطان المشایخ بایزید بسطامی است .

نزع همه قرض خواهان نزد او نشسته بودند چون چشم باز کرد دید که غریمان (۱) پیش او نشسته اند در حال رو بجانب آسمان کرد گفت بارخدایا تو گردانیدهٔ ما را در رهن وثیقه از مال وتو گرفتهٔ از ایشان وثیقه پس حق ایشان را ادا کن . هنوز از مناجات فارغ نشده بود که شخصی آمده حلقهٔ بر در زد وگفت قرض خواهان احمد خضرویه کجا یند وپس آنکس درآمد ونشست وتمام قرض اورا ادا کرد بعد از آن جان بجان آفرین تسلیم نمود . ومشهد متبرکهٔ او در بیرون دروازهٔ نوبهار مشهور است سرا جابت دعا را آزموده وقضاء دیوان را مجربست . امام الحرمین (۲) گفته که هر که حوایج دینی خواهد بزیارت شداد ابن حکیم رود وهر که حوایج دنیوی خواهد بزیارت شیخ احمد خضرویه رود . در تاریخ بلخ آورده که از جمله کلمات احمد خضرویه اینست که هیچ خوابی گرانتر از خواب غفلت نیست وهیچ بنده گی قوی تر از بنده گی شهوت که اگر گرانی غفلت نبودی هرگز شهوت بکسی ظفر نیافتی وهم از گفته اوست هر که میان لطف الهی خواهد که بروزگار وی واصل گردد باید که او در بناء صدق گریزد که هیچ پیرایه وزینتی سرا ورا زیباتر وخوشتر از صدق نیست .

---

(۱) درنسخه : غریبان .

(۲) امام الحرمین عبد الملک بن عبدالله بن یوسف جوینی متولد در سال ۴۱۹ هـ ومتوفی بسال ۴۷۸ هـ در نیشاپور از بزرگان شافعی ودر فقه وعلوم اسلامی متبحر بوده است نظام الملک مدرسهٔ نظامیه را در نیشاپور برای تدریس او بنا نمود . (الاعلام زرکلی)

نظم مثنوی

راستی آور که شوی رستگار | راستی از تو ظفر از کردگار
از کژی افتی بکم و کاستی | ازهمه غم رستی اگر راستی
گل زکجی خار درآغوش یافت | نیشکر از راست روی نوش یافت
چون سخن راست بیاری بجا | ناصر گفتار تو باشد خدا
سرخوشی و راستی آورد سرد | باد حوادث گل او کژ نکرد
هرکه بدین راست علامت بود | حالت تو قیع سلامت بود

درتاریخ گزیده درفصل چهارم ازباب پنجم درذکر مشایخ عظام رحمهم الله می‌آرد که شیخ بیست‌وچهارم ابوحامد احمد خضرویه است ، مدت نودو پنجسال عمرداشت ، درسنهٔ ۲۴۰ بزمان متوکل خلیفه وفات یافت واز سخنان اوست که حقیقت معرفت آنست که دوستداری حق رابدل‌وجان یادکنی ، اورابزبان وفرمان بری اورابتن ودرکتاب صلوة العارفین مذکور است که روزی احمدخضرویه رحمةالله علیه صدهزاردرم ازمردي استقراض کرد ، آنمرد گفت توازعارفان وزاهدانی این صدهزار درم راچه میکنی گفت همه راطعام گیرم ولقمه لقمه دردهان مؤمنان نهم واز ایشان درمقابله هزار چیزی نخواهم الاثواب ومزد ازدرگاه حضرت صمدیت چونکه همهٔ دنیا وما فیها نـــزد او تعـــالـــی مقـــدار پشهٔ نیرزد . وهم درکتاب مذکور آورده که روزی احمد خضرویه وابواحمد واحمد حرب رحمهم الله را دیدم یکجا نشسته بودند احمد خضرویه ابوحامد واحمدحرب را سوال نمودند که اگرزمین جملگی ملک تو گردد آنراچه سازی ؟ گفت: همه رابخصمان داده ایشانراخوشنود گردانم تا در روز حشراز رنج وتعب ومشقت ایشان سالم مانم. بعد از این همین سوال را از احمد خضرویه نمودند اوگفت همه ملک دنیا راطعام

کنم ولقمه لقمه در دهان مومنان نهم تا از آن طعام ایشانرا را حتی رسد. واحمدرا پرسیدند گفت جمله را بطالبان آخرت ارزانی دارم تا ایشان بدنیا محتاج نشوند وثواب آخرت را اختیار کنند. این بزرگان هر یک از معامله خود سخن گفته اند. ابوحامد از زبان شفقت گفته وشیخ احمد خضرویه از زبان محبت وشیخ احمد حرب از زبان معامله یعنی هر یک از آنچه بر صحیفه دل ایشان بود بیان شود. امام ابوالقاسم قشیری رحمة الله علیه با سناد درست آورده که شیخ احمد خضرویه زوجهٔ خود را فرمود که ای خاتون دوستی از دوستان خود را که مهتر جوانمردانست دعوت مینمایم. خاتون گفت تو نتوانی زیرا که اصحاب مروت وارباب فتوت راندانی تا چگونه دعوت نمایند. شیخ گفت لابد طعام باید ساخت خاتون گفت اگر آن عزیزانرا مهمان خواهی کرد اول گاو، گوسفند وخر، ذبح کن. شیخ گفت ایخاتون آنچه گفتی از گاو وگوسفند معلوم شد اما ذبح خر را چه فایده بوده. ام علی گفت یا احمد مهمان عزیز را بخوانی البته جمعی از اهل محله خواهند آمد پس گاو وگوسفند پخته بایشان دهی لیکن سگان محله بوی طعام را یابند ایشان نیز بیایند چون ایشان را خیری ونوای نباشد لاجرم نا امید باز گردند، این از مروت وجوانمردی نباشد. گویند که خاتون مذکوره ارادهٔ حج نمود پس ضیاع وعقار خود را بهفتاد هزاردرم فروخته احرام حج بست چون بمکهٔ معظمه رسید از مناسک وعبادات حج فارغ گشت روی به آموختن علم آورد، چند سال آنجا مقام کرد تا که در جمیع علوم ماهر گردید وکتب تفسیر واحادیث سماع نمود، آنگاه ببلخ آمده وفات یافت واو را بنزدیک احمد خضرویه رحمه الله دفن کردند. وعلی بن فضل گوید که ام علی زوجهٔ احمد گفت ایمان بنده مؤمن مثل کو هیست که هیچ باد معصیت او را جنبانیده نتو اند وزوجهٔ دیگر وی فرموده که ایمان مؤمن بدرخت تروتازه ماند که بجهت باد معصیت

هر طرفی میل کند اما نافتد .

آورده اند که روزی ام علی را خبر کردند که اینک شیخ احمد کشته شد وام علی در سطبخ نان می پخت هیچ حرفی وحرکتی از وی ظاهر نشد. زمانی گذشت که بشارت آوردند که شیخ احمد زنده است ام علی از شنیدن این خبر نیز متغیر نگشت معلوم شد که خاتون آن بزگوار بدین درجه بود خود وی چون خواهد بود. شیخ ابوبکر وراق ترمذی را رحمه الله میگوید که شیخ احمد خضرویه رحمه الله ده درجه وضع کرده است میان بنده وخداوند تعالی عزو جل تا که بنده با قصای درجه رسد وازآن پنج بربنده است وپنج بر کرم واجب الوجود اما آن پنج که بربنده است:

اول ـ تو به واثبت آنکه تا بنده بتوبه محتاج است هنوز تایب نگشته است.

دویم ـ دور بودن بنده است از مغبوض ومنهی خدای عز وجل .

سوم ـ زهد است مادامیکه بقدار پرپشهٔ (۱) بزهد محتاج است زاهد نباشد .

چهارم ـ حلم است میان خلق ووی .

پنجم ـ برداشتن اذی وزحمت اغیار است . هرگاه که کسی این پنج در را بروی خود باز کند حق تعالی بفضل وکرم خویش پنج در دیگر بروی او کشاده گرداند .

اول ـ درمنت بکشاید. دویم درشکر بکشاید . سوم درامانت. چهارم درمحبت. پنجم در واله وشیدائی. واین غایت درجاتست پس هرکه درمحبت واله وشیدا گشت همه گی ازمحبوب اندیشد وهمه ازوی شنود وهمه آن خواهد که او خواهد وهمه گی آن که اوفرماید ودرکتاب العافیه (۲) مسطور است که شیخ احمد خضرویه

---

(۱) در فضایل : دربسته .

(۲) ازعلی ابن الحسن مستملی است .

رحمه‌الله فرماید که مرد از معاصی معصوم نگردد تاازپنج خصلت عصمت نیابد.
اول آنکه یافت وگذاشت دنیا بروی آسان بود.
دویم عزت وذلت وبرا یکسان باشد. سوم دل او درهمه احوال مستقیم بود.
چهارم زبانی از یاد حق غافل نباشد. پنجم از حال بحال دیگر نگردد که اگر همه دنیای عالم رابوی دهندویا همه ازوی بستانند بدادنش شاد وبگرفتنش محزون نشود، واینچنین اگرهمه خلایق روی زمین مدح اوکنند بدان فریفته ومغرورنشود، واگرهمهٔ اهل دنیا مذمت اوگویند دلگیر نگردد وازجای خود نرود والله اعلم.

**ششم مقبرهٔ محمد بن مالک بن بکر بن قیس(۱)** بن جعد بن حارث بن هاشم اعربی ابلخیست واو درفصاحت بینظیر بوده ودرسال دوصدو چهل وچهار ازهجرت وفات یافته‌وبیرون دروازهٔ نوبهار آسوده است وداودبن‌عباس که امیر بلخ بوده بروی‌نماز کرده وجنازهٔ ویرا برسرتربت اوبرده وشصت ودوسال عمر دیده ومرد شجاع ومبارز عظیم بوده وسی هزار سوار جمله تابع وخدم وی بودندی واو درزمان ابراهیم بن یوسف بوده وبیشتر برینند که وی ازمحمد مقاتل فقیه تربوده، محمد بن‌مالک رحمةالله علیه روایت میکند از روات ثقات‌مسند ازعمر خطاب رضی‌الله عنه که کرامت وبزرگی‌شما بمقدار وتقوی وپرهیز گاری شمااست از ناکردنیها وعزو شرف شما بتوانگری دل ونفس است نه بتوانگری مال. واو درعصر ابو حنیفه رحمةالله علیه بوده وهم مجلس وهمصحبت قاضی شریح (۲) وسفیان ثوری بوده والله اعلم.

---

(۱) درفضایل: بن‌الحورب شیخ سی وسوم.

(۲) درفضایل: شریک.

هفتم مقبرهٔ متبرکهٔ احمد بن یعقوب است (۱) وکنیت او ابو صالح است ودر عراق بهیبت وشکوه وقدوقامت وبزرگی و در فنون علم معروف ومشهور است ودرسال دوصدو چهل وهفت وفات یافته وهشتاد وچهارسال عمر دیده وبه دروازهٔ نوبهار نزد پدرش مدفونست والحال غیر معلوم است .

هشتم مقبرهٔ متبرکه **محمد بن فضل** (۲) عابد است واودر سال دوصدو شصت و یک‌از هجرت بدار آخرت خرامید وپسرش ابو مقاتل بروی نماز گذارید وتربت اونیز بدروازهٔ نوبهار است

امامعروف ومشهور نیست واز عجایب کرامات اویکی آنست که چون او وفات یافت درخت شه توت (۳) که درمسجد وی بود درسال خشک شدبزرگی درخواب دید که آن درخت میگوید که من تر وتازه آنزمان بودم که محمدابن فضیل از من تناول مینمود چون اووفات یافت من از تازگی باز ماندم وهم اورحمة الله علیه گفت که روزی فقیری ازمن چیزی سوال نمود ومن یکدرم داشتم بوی داد م زمانی بو دکه نگاه کرد م آندرم با من بود .والله اعلم .

نهم — مقبرهٔ فقیه عالم محقق نصیر ابن یحیی بلخیست (۴) وکنیت اوابوبکر است واوآنمرد است که گفت من درعمر خودبه غیر ازحلال خود احتلام نشدم (۵)

---

(۱) درفضایل : شیخ سی وچهارم .

(۲) درفضایل : بن فضیل .

(۳) درنسخه : خرتوت.

(۴) درنسخه : نصر ، درفضایل :شیخ سی و هفتم .

(۵) درنسخه : دوکلمهٔ عربی آمده ودر هفتاد مشایخ بلخ ورسجی ابن جمله آمده است .

ومحمد ابن سلمه رحمه‌الله که قدوه و پیشوای بنی ادم بود بسیار گفتی که نصیر بن یحیی عالمتر است در نوازل وواقعات ازمحمدابن بلخی ونصیر درسال دوصدوشصت و هشت ازهجرت وفات یافت ومرقد اونیز به دروازهٔ نوبهار است الحال غیرمعلوم است.

**دهم مقبرهٔ متبرکهٔ محمد ابن احمد الاسکاف** است رحمة الله علیه واود رسال سیصدوسی (۱) ازهجرت بجواررحمت حق پیوست ومرقد اونیز بدروازهٔ نوبهار است واینوقت غیر معلوم است ودرحکایت آمده که اودراول جوانی تحصیل علوم نداشت ، روزی مردی کتابی بوی دادتابخواند ، اوخوانده نتوانست، خجالت کشید پس بنزد عبدالله فلاس (۲) رفته بتعلیم علم مشغول شد وشیخ عبدالله فلاس کسی بود که هرروز هزار بارسورهٔ اخلاص میخواند و هشتاد رکعت نمازنافله میگذارد . والله اعلم .

**یازدهم مقبرهٔ اقضی** القضات شیخ الاسلام عبدالرحیم ابن عبدالله ابن احمدصیر فیست (۳) رحمه‌الله و کنیت او ابوالفتح است ودرسال چهارصدوپنجاه وچهار از هجرت وفات یافته بدروازهٔ نوبهار مدفون است وازرؤس علماء بوده وقاضی امام شیخ خلیل احمدسجری (۴) بخدمت او تعلیم کرده وسیدامام الاجل ناصرالدین شهیدسمرقندی رحمه‌الله تعالی ازجهت پاکی وبزرگی وکرامت ودیانت اورا مسبوق آورده ازسایر مشایخ بلخ رحمهم الله .والله اعلم .

---

(۱) درفضایل : ۳۳۳ شیخ ۳۷

(۲) درنسخه :قلاش آمده «فلاس» درست است.

(۳) درفضایل شیخ پنجاه وپنجم

(۴) در نسخه :سجزی .

دوازدهم — مقبرهٔ القضات الامام الزاهد ابوعلی حسن بن محمد بن احمد بن جعفر الوخشی است (۱) رحمة الله علیه واو صاحب کتاب اما لیست ودر شهر ربیع الآخر سنه ۴۷۱ هجری وفات یافت وتکش سلطان که از ملوک آل سلجوق وهم سنجر بن ملکشاه بوده پایهٔ تابوت اورا بر کتف خود نهاده وبآن مباهات وتفاخر مینمود وسید امام اجل زاهد عالم محقق ابوالقاسم سمرقندی رحمة الله علیه فرموده روزیکه شیخ ابوعلی الحسن الوخشی را بدروازهٔ نوبهار دفن نمودند جمله حیات وعقارب وسایر حشرات ازان مقابر بیرون آمده گریختند واین ازجملهٔ کرامت عجیبهٔ اوست ومقبرهٔ این بزرگوار نیز حال غیر معلوم است .والله اعلم .

**سیزدهم — مقبرهٔ قاضی ابوبکر اسکافیست (۲)** رحمه الله واسم وی محمد بن عبد المالک بن محمد بن عمر است ومدت مدید قضاء بلخ درعهدهٔ او بوده ودرسال چهار صدوهفتاد وپنج از هجرت بجوار رحمت حق پیوست وتربت وی بدروازهٔ نوبهاراست واینوقت غیر معلوم است واو درجامع بلخ نزدیک محراب اعظم در املا ودرس گفتن خود باسناد عالی از انس ابن مالک رضی الله عنه روایت کرده: قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ،العلماء امناء الرسل علی عباد الله ما لم یخالطوا السلطان ولم ید خلوا الدنیا واذا دخلوا فیه وفی الدنیا فقد خانوا الرسول فاعتزلوهم واحذروهم .

---

(۱) درفضایل شیخ پنجاه وششم گفته شده وشرح حالش مفصل آمده است .

(۲) درنسخه : تا شکا نیست ،شیخ پنجاه وهفتم

چهاردهم مقبرهٔ منورهٔ شمس الائمهٔ سرخسی است رحمة الله علیه و اسم اومحمد بن ابی سهل فقیه (۱) است و کنیتش ابو بکر است و درسنه چهارصدوهشتا دو یک از هجرت برحمت حق پیوست ودرگو رستان نو بهار نزد ابومطیع دفن کرده‌شده‌والحال تربت‌اوغیرمعلوم‌است وی‌مشهوراست بعلم‌ومعروف است بحلم وسرا ورا مناقب وافروکرامات ظاهراست وآن‌بزرگوار راسرخسی الاصل وبخاری الموطن وفرغانی‌المجلس (۲) وحقیقی العلم ووافی (۳) الصیت و بلخی الدفنست وازشاگردان بزرگ امام شمس الائمه حلوانی (۴) است ود رجد و جهد بمثابهٔ بوده که بروی مثل زد ندی . درحکایت آمده است که شیخ الاسلام ابوعلی برثوی‌نورالله مرقده که‌در ماوراءالنهر چون‌اوعالم وحافظ فهیم‌وفقیه وصاحب فطانت‌نبوده ویکی‌ازمناقب‌او آن‌بود که مختصر حاکم‌خلیل مروز برادرایام (صباوت) حفظ کرده بود سید امام اجل ناصر الدین شهید سمرقندی رحمه الله گوید که من برهیچ نسخه از کتب‌فقه آنقدراعتماد ندارم که‌برتصانیف فخرالاسلام‌علی‌البزدوی و آن بزرگ رحمه‌الله گوید که من درایام شباب بتکرار علم مواظبت‌مینمودم وبا خودمیگفتم که‌ازتکراروتحصیل زمانی‌غافل نشوم تا از دیگراصحاب علم لایق وپس نمانم.

لیکن دیدم که‌شمس الائمهٔ سرخسی رحمه الله درین کار برمن سبقت‌مینمود و درفکر بودم که یکان روز بتکرار ویا سبق‌بروی‌سبقت نمایم واین اتفاق‌نمی‌افتاد،

---

(۱) درفضایل : شیخ پنجاه و نهم .

(۲) درفضایل :فرغانی المحبس آمده .

(۳) درنسخه : فی‌الصیت .

(۴) درفضایل بخاری نیز آمده .

ناگاه عید نزدیک شد باخود گفتم اکنون وقت‌آن‌آمده که درین روز بتکرار وتحصیل علم مشغول شوم ، باشد که از شمس الائمهٔ درین روز سبقت گیرم ، چون از نماز عید فارغ شده وقت را غنیمت دانستم پس بگوشه یی رفته بتحصیل علم مشغول گردیدم بعد چند روز معلوم شد که در آنروز آن بزرگ نیز از تحصیل علم غافل نبوده و زیاده ازمن تکرار نموده . و در حکایت آمده که حاسدان اوغمازی نموده بتهمتی شمس الائمه رادر غضب ابراهیم خان که خان اوزکنج بوده بسعی بسیارد ربند افگندند واودر بندبود وائمهٔ مشرق رو بوی‌آورده بنزد اوبتعلم علم مشغول گشتند واو ازیاد نسخه ها را املا آغاز کرد .

تا که کتب بسیار را املا کرد وازآنجمله یکی مبسوط است وگویند بسبب آن حبس نشرعلم اوازسابق بیشتر شد وسبب آمدن شمس الائمه بدیار بلخ آن بود که شیخ الاسلام علی اللامشی گوید که من بدیار سمرقند بمدرسهٔ شهید قثم بن عباس بودم که ناگاه شمس الائمه آنجا بود دیدم که چشمان او از بسیار گریستن بدرد آمده بود ومع ذلک شب وروز میگریست بااوگفتم چرا اینقدر گریه میکنی؟ گفت: بفراق فرزند دلبند . پس گفتم بفراق کسی گریه میکنی که او باتو پاینده نیست ، اوگفت ای حسن ! هیچ میدانی که چون یوسف علیه السلام را از یعقوب علیه السلام دور کردند ، چنان بفراق فرزند گریست تاهردو چشمش سفید گشت وباوجود آنکه بغیراز یوسف علیه السلام یازده فرزند دیگرداشت ومر اوراقوت نبوت هم بود ، پس من چرا نگریم که مرا قوت نبوت وفرزند دیگر نیست بعد از آن ببلخ آمد علماء وفقهای بلخ باورجوع نمودند و روز آدینه بود که مردم بروی جمع آمدند واز هرنوع سوال ها کردند ووی سورهٔ المص (۱) راقرائت نمود وگفت شما بفرع مشغول گشته از اصل بیخبر مانده اید . بعد

---

(۱) سورهٔ ۷ اعراف : الف لام صاد .

سوالها ی ایشانرا جواب گفت ومرایشانرا مواخذه‌نمودوفرمود تابتعلیم قرآ ن مشغو ل گشتند وآ نعزیز سبب اقبال علماء بلخ شد پس همه‌گی علماء روبحفظ قرآ ن آ و ر د ه اند تابحد یکه شیخ الاسلام ابو بکر قزاز (۱) رحمه‌الله دریکماه تماسی قرآن راحفظ نمود . وشمس‌الائمه راتصانیف بسیاراست درفقه وغیرآن واحسن تصنیفات اوکتاب مبسوط وسیر کبیر است درفقه وعلما ء ومشاهیر ومعارف که‌قدو ۀ و پیشوای جها ن بودند نزد اوتعلیم وتفقه کردند مثل قاضی امام محمودبن‌عبدالعزیز وشیخ‌الاسلا م حسن بن علی‌اللامشی وشیخ‌الخطیب مسعودبن الحسین الکشافی ( ۲ ) و غیر هم من‌الائمه الذین هم اعلی واعلام الاسلام ومشاهیرالانام وهم شمس‌الائمه‌رحمه‌الله باوجود چندین فضل وکمال چون ازسرخس بقصدتعلیم علم بیرون آمدببخارا بخدمت شمس‌الائمۀ حلوانی رفت واورا بدرس گفتن یافت باخودگفت حرمت‌استادی ا و را نگاهدارم وازوی‌چیزی‌سوال ننمایم وآنچه مشکلاتی که‌او بیا ن میفرمود همه را شمس الائمه سرخسی بر جای تعلیق میکرد ودراستخراج آن میکوشید تابجا یی‌رسید که‌بسبب حرمت‌داشت استادی آنهمه‌مشکلات بروی‌منکشف‌گشت وبدرجۀ بزرگی رسیدوهم‌شمس‌الائمۀ سرخسی رحمه‌الله ازشمس‌الائمۀ حلوانی وازمحمدبن عبدالعز یز سرهلی‌وغیرهما‌احادیث روایت کرده است وترجمۀ یکی‌ازآن‌احا د یث ابن است که مهتر عالم‌محمدصلی‌الله‌علیه و اله و سلم میفر ما ید که د و ست دا شتنه تر ین ا ز خلقـــا ن نـــز د خـــد ا یتعـا لـــی آ نســـت کـــه نفـــع وي

---

(۱) درنسخه‌فراعقزازابریشم‌فروش‌نام‌اودراجواهرج (۲) ابوبکرمحمدبن احمدبن علی‌قزاز یکی ازفقیهان حنفی است .

(۲) درنسخه : کشافی که کشانی درست‌است‌منسوب به کشانیه یکی ازنواحی سمرقند.

بخلق رسیده تر است ودیگر دوست داشته شده وگزیده تر از اعمال درآوردن شادیست دردل برادر مسلمان باآنکه اورا دینی بود ادانمایی ویا در غمی و محنتی ومشقتی گرفتار باشد اورافرح وشادی رسانی ویاگرسنه بود اورا اززحمت گرسنگی دورگردانی ، و دیگر اگر من روم با مسلمانی ازجهت برآوردن حاجت وی . آنرا دوستتر دارم ازآنکه درمسجد مدینه معتکف نشینم ودیگر هرکه غضب ازخود دورکند باآنکه قادر باشد براندآن غضب ، خدای عز وجل دل ویرا بر ضای خود مخصوص گرداند وا ز محبت خود پرکند در روز قیامت ودیگر خوی بدمرد را تباه کند همچنانکه سرکه عسل را . والله اعلم.

**پانزدهم مقبرهٔ قاضی حسین محمود است** (۱) رحمة الله علیه او مدتی در بلخ تولیت قضا کرده درعدالت ودیانت بمثابهٔ بوده که مردم بوی مثل زدندی و دردلهای مردمان مهیب وباصلابت بوده واصل وی از تالقانست وایشان سه برادر بودند همگی قاضی وعالم وفاضل ، لیکن حسین محمود بدیانت وعدالت مشهوربود ومراورا پسری بود ابو القاسم نام واو بدرجهٔ رسیده بود که درولایت بلخ مجلس وعظ داشت واکابرواشراف درمجلس وعظ اوتقرب جستی وقاضی حسن درسنه پنجصد وشش ازهجرت بجواررحمت ایزدی پیوست وبدروازهٔ نوبهار در حضیرهٔ محمود یه نزدیک حوض مدفون گشت الحال غیر معلوم است (۲) .

**شانزدهم مقبرهٔ حسن** بن علی بن ابی طالب الحسینیست رحمة الله علیه وکنیت اوابومحمد ولقبش شرف الدین واو رامسجدیست معروف ومشهور بر سر قبرستان

---

(۱) درفضایل : شیخ شصتم ودرنسخه اما م آمده .

(۲) ورسجی میگوید هردو برادر قاضی حسین وحسن در ۵۰۶ بیک روزفوت شده اند . هفتاد مشایخ بلخ ( نسخهٔ خطی )

بلخ که آنرا مسجد شرف الدین خوانند و درین آوان از آن مسجد وقبرستان بجز نام چیزی باقی نیست وآن بزرگوار معروف است بجوانمردی از بقیهٔ سلف رحمهم الله واو در سنه ۵۳۲ از هجرت وفات یافته وبدروازهٔ نو بهار مدفونست واو بماوراء النهر وخراسان و عراق سفر کرده وصحبت مشایخ بزرگ را دریافته وازایشان احادیث استماع نموده و از آنجمله احادیث، بعضی اینست « لیس الخبر کالمعاینه»(۱) حدیث « الدال علی الخیر کفاعله » (۲) حدیث الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر» (۳) حدیث «لایحل للمومن ان یهجراخاه فوق ثلثة ایام » (۴) واینجمله از احادیث مشهوره ومستغنی از ترجمه است .

**هفدهم مقبرهٔ عثمان بن عمر** بن علی بن ابی بکر الغزنوی یست (۵) رحمة الله علیه وکنیت او ابوعمر است وبعضی گویند ابوسعید است ودر سنه ۵۳۶ (۶) هجری وفات کرده ودر مقبرهٔ نوبهار مدفون گشته واینوقت غیر معلوم است واو در علم وعلم نحو ولغه وقرائت و روایت وتفسیر واحادیث باهر وماهر بوده .والله اعلم .

**هژدهم -مقبرهٔ شیخ الامام** الاجل الافضل ضیاء الدین ابوشجاع عمر بن ابوالحسن محمد بن ابی عبد الله بن محمد بن عبد الله نصر بسطامی ست (۷) رحمة الله علیه واو را مولد ومنشاء در بلخ است

---

(۱) شنیدن کی بود مانند دیدن .

(۲) رهنما به نیکویی مانند فاعل آنست .

(۳) دنیا زندان مؤمن وجنت کافر است .

(۴) به مومن روا نباشد که بیش از سه روز برادر خود دوری بجوید .

(۵) شیخ شصت وششم .

(۶) در نسخه ۵۳۳

(۷) شیخ شصت ونهم ودر فضایل نامش « نصر» است .

اما بعضی ازا جدا د او در بسطام بوده اند واو رئیس اصحاب حدیث بود و شیخ المحدثین نیز لقب دارد ودرین علم ید بیضا بوده ودرمعرفت فقه وعلم معانی وتفسیر وحقایق وعلم حساب مشهور بوده وسفربسیار کرده وفواید بیشمار حاصل وخدمت مشایخ عظام دریافته واز انفاس برخورداری تمام بدست آورده وحج اسلام گذارده واورا دربلخ مجالس وعظ واسلا وفتوی بوده ودرسنه ۵۶۲ ازهجرت بدار آخرت رفته ودرمقبرهٔ نوبهار مدفون گردیده والحال بغیر ازنام اثری ازآنمقام باقی نمانده .

واسامقبره متبرکهٔ بیرون دروازه هندوان بلخ مقبرهٔ ابوجعفر هندوانیست (۱) فقط چنانکه سابقا تعیین یافت واسمش محمدبن عبدالله بن محمد بن منو به بلخیست وگویند اورا شربت مسموم دادند واو دربخارا فوتیده ودرسنه ۳۶۲ ازهجرت واورا ازبخارا ببلخ آورده درشهر ذی‌حجه یوم جمعه اورا بخاک دفن کردند ودرروزوفات شصت ودو ساله بود ومرقد اوبدروازهٔ هندوان مشهور است درغایت شهرت ومرور اقالیم جهان ازآنجا است واهل بلخ بزیارت اوعظیم رغبت مینمودند خصوصا در باسداد روز شنبه هرهفته واز یکی ازثقات شنیدم که گفت چون ابوجعفر رادفن کردند واندک وقت آنگورستان مملو گشت ویکی ازاکابر علماء بخواب دید که فقیه ابوجعفر آنجا که مدفون است وسردمان گرد او برآمده ناگاه درآنوقت نا له بگوش فقیه رسید پرسید که اینچه آواز است ، حاضران گفتند که گناه‌گاریرا امروز درین گورستان دفن کرده اند و ملایکه اوراعذاب می کنند فقیه یکی از حاضران راپبان قبر فرستاد و گفت ملائکهٔ عذاب رابگوی که ابوجعفر میگوید : حق تعالی این مقبره ها را در اتباع من گردانیده باید که هیچکس را ازمومنان درین مقابر عذاب نبود . پس چون آنمرد

---

(۱) درفضایل : شیخ چهل ونهم .

برفت و پیغام فقیه را بان قبر رسانید درحال ملائکهٔ عذاب رسالت اورا تصدیق کرده دست ازعذاب اوبرداشتند . ودیگرفقیه ابوجعفر چنین گفتی که بمثل همه کتب ابوحنیفه وامالی ابویوسف ونواد روغیرها مقصودشودوسفقود گردد من همهٔ آنها را ازظهر قلب خود املا کنم که یک حرف‌آنرا پس وپیش نیارم . ودیگر ازاحادیثی که آن بزرگوار عالیمقد ار روایت کرده باسناد عالی تاعبدالله ابن‌عباس رضی الله عنه که‌فرمود رسول‌اکرم صلی‌الله علیه وآله وسلم که هرکه چیزی بکسی بخشد ودر عوض ازوپا داش بگیرد مثل سگیست که‌قی کردهٔ خودرابخورد . وهم ابو جعفر باسناد عالی روایت میکند که ازعبدالله بن مسعود رضی الله عنهما سرویست که قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم منهومان لایشبعان طالب العلم فیزاد فی رضاء الرحمن وطالب الدنیا فیزاد فی الطغیان (۱) والله‌علم

**واما مقابریکه بدروازهٔ یحیی واقعست اول** آن‌مقبرهٔ حضرت شقیق بن ابراهیم الزاهد البلخی (۲) است‌وآن‌اینوقت معین ومشخص است چنانکه سابقاً ذکر یافت‌ووی درسخا و جودوعلم شعربی نظیر وغازی وجاهد وعارف‌بوده وگویند اول کسیکه در خراسان معرفت بیان کرد شقیق بلخی بود همواره باعلماوفقهاوصلحا مجالست داشت مثل ابراهیم ادهم وعبدالعزیز وراد (۳) ویحیی بن‌سعیدانصاری و عبادبن کثیر ووهب(۴)بن وردوسفیان ثوری رحمهم اللهودر تاریخ عبدالله(۵)میگوید

---

(۱) آزمند انیکه سیری ندارند جویندهٔ دانش وطلبگار دنیااندواسابهکدیگربرابر نیمتند جویندهٔ دانش خوشی خدا زیادت کند وجوینده دنیا درسرکشی افرونی‌نماید.

(۲)درفضایل : شیخ دوازده

(۳) درنسخه زیاد عبدالعزیز بن ابی‌رواد متوفی ۱۵۹ ه

(۴) درفضایل : وهیب

(۵)درچندجای‌جریدهٔ‌بلیغ تاریخ امام‌عبدالله‌آمده که‌این تاریخ علی‌العجاله‌شناخته‌نشد.

که او بشرف شهادت مشرف شده بمرحله کولان(۱) میان ختلان(۲) وواشجرد(۳) و بیان نکرده که این مرحله وقریه کجا باشد ومدفن او رانیز تعیین ننموده و لیکن از قدیم الایام مرقدایشانرا دراینموضع که الحال معروف و مشهور است تعیین نموده اند العلم عندالله.

واماشیخ الاسلام واعظ رحمةالله علیه میگوید که من مرقدشیخ شقیق را دو بار زیارت کردم: مرتبهٔ اول در سنه ۵۸۸ هجری تربت او را مسجل و معظم یافتم بنزد اهل آن ناحیه تاکه می گفتند اگر مستی درخارج آنموضع بودی درانده درنیامدی تا هشیار گشتهٔ غسل نیاوردی واینهمه از برای حشمت وجلال وحرمت او بود ودرتاریخ گزیده درفصل چهارم ازباب پنجم که درذکرمشایخ مسلمانانست آورده که ابو علی شقیق بن ابراهیم البلخی درابتدأ بازرگان بوده وسبب توبه او از آن کار آن بود که دفعه از برای تجارت بترکستان آمده ودر بلخ کافر یراازبت پرستی منع کرد که این بت قدرت وقوت هیچ چیز ندارد، چرا او را ستایش میکنی. کافر گفت چون خدایتوقادر است که تر در شهر بلخ روزی دهد بترکستان نباید آمد .شقیق ازین سخن ازتجارت توبه کرد و در طریق سلوك درآمدبدرجه اعلی رسید. ووفات اودرسنه دوصدونودوشش از هجرت در زمان خلافت هارون الرشید بود . اوصاف و کرامات اودرسی ودو رسالهٔ صوفیهٔ او مشهور ومعروف است .

---

(۱) درنسخه : «کولان» آمده کولاب : شهرچه ایست در ماوراءالنهر درحیطه شهر های ترك .

(۲) ختلان : درنسخه: جیلان: ختلان :شهریست در نزدیک سمرقند درناحیهٔ وخش (معجم البلدان)

(۳) واشجرد : شهر یست بسان ترمذ درماوراء النهر (معجم البلدان ، جلد ۵ )

واز جملهٔ سخنان اوست خردمند آنست که دنیارادشمن دارد وزیرك آنکه دنیا را بفریبد وتوانگر آنکه به قسمت حق راضی باشدودرویش آنکه از خدای عزوجل چیزی نخواهد وبخیل آنکه حق خدا یتعالی را ندهد وقدر مرد آنگاه پدید شود که بوعده خدا ایمن تر بود از وعده خلق .وهم امام عبدالله در تاریخ بلخ آورده که شقیق رحمة الله علیه سیصد هزار درم مال داشت جمله را رها کرد پشمینه پوشیده بصحبت ومجالست فقرا آرام گرفت . وهم شقیق رحمه الله گوید که من با بو یوسف رحمه الله بخدمت ابو حنیفه رحمة الله علیه اکثر آمد وشد داشتم پس میان ماسدتی مفارقت افتاد وگذرم ببغداد شد چون ببغداد درآمدم ابو یوسف را دیدم که در مجلس قضا نشسته ومردمان بروی جمع آمده ،چون مرا لباس فقر دید گفت الشیخ ترا چه بوده که لباس خود را متغیر کرده یی گفتم آنچه تو طلب کردی یا فتی وآنچه من طلب کردم نیافتم از ین جهت لباس کبود ماتمزده را پوشیدم پس ابویوسف گریان شد ویرا دعاها کرد .

وهم ازشقیق رحمة الله علیه روایت کرده اند که گفت اگر گناه کار را این چیزها نباشد هرگز بوی بهشت نیابد : اول توبه است اگر گنهکار را گناه در وجود آید وتوبه نکند باید که بضعف بیماری مبتلا گردد واگراین میسر نشود باری حق تعالی اورا بفقر وکثرت مبتلا گرداند ؛ واگر اینهم میسر نشود دروقت مردن او را بشدت ورنج جان گرفتار سازد تا باین کفارت گناه او شود واگر اینهم میسر نشود باری سیدعالم صلی الله علیه وآله وسلم در روز قیامت اورا شفاعت کند واگر ازین دولت محروم ماند باری رحمت ولطف وکرم حضرت اکرم الاکرمین وسیله دخول جنت وقرین او گردد . وهم او گوید رحمة الله علیه که ابویوسف امام مابود من باابومعاذ وابومطیع بخدمت او بودیم وابو یوسف را درآنوقت اینمقدار سال نبود که کردهٔ خریده بکاربرد

وهم او گوید که ابراهیم ادهم را دیدم در سی‌دردست داشت وسیگر پست ، ناگاه چشمش بر من افتاد گفت یا اباعلی اینکه دردست دارم بسیار آدم را فریفته کرده ایشان بصد حسرت رفتند ما نیز بر اثر ایشان میرویم در کتاب الصلوة آورد که حاتم اصم گوید از شقیق رحمه الله شنیدم که گفت عاقل باید از سه چیز خالی نباشد:

اول آنکه ترسان باشد از گناهانیکه از وی دروجود آید .

دویم آنکه نداند تا این ساعت بروی چه حادث گردد .

سوم آنکه از آخرت بر حذر باشد تا آخر کار اوچگونه خواهدشد . وهم شقیق گوید اگر خواهیکه همه عمر تو براحت گذرد ، بخور آنچه داری وبپوش آنچه یا فتی وراضی باش بقضای خدایتعالی تامنعم گردی. اگر مردی جمله علوم رانویسدهیچ نفع نکند تا بروی دوخصلت نبود یکی تفکر در اعمال ودیگرعبرت در نظر. وا ما مومن باید که بدوخصلت مشغول باشد وهم منافق مؤمن بفکروعبرت ومنافق بحرص واهل. والله اعلم .

دویم مقبرة ابو بکر ابن ابی سعید العالم البلخی (۱) است

رحمه الله وا سمش محمد است اما ایشان بکنیت مشهوربوده اندودرسنه ۳۲۸ ازهجرت بدار آخرت رفته و از عمرشان پنجاه وپنجسال (۲) گذشته بودواستادفقیه ابوجعفرهندوانی بوده اند ومرقداوبدروازهٔ یحیی نزدیکتراست وتربت اواینوقت غیرمعلوم است وازابوبکر فارسی

---

(۱) در فضایل : شیخ چهل وپنج

(۲) در فضایل: درجوار ابونصر سلام ودراین نسخه وهفتاد مشایخ ورسجي: «دروازهٔ یحیی» آمده که درست نیست ودروازهٔ عکاشه باید باشد که مزار خواجه عکاشه نیز درهمین حوالی است .

(۱) منقول است که اگر غرابت وفقاهت ابوبکر ابن ابی‌سعید نبودی بمسئلهٔ اصحاب ابوحنیفه راالزام نمودمی واین از غرابت علم ابی بکراست . ونیز آورده اند که حسن بن ابی طیب راکه یکی از اصحاب و عمال خلیفه بود واز قریهٔ مال بیوجه طلب میکرد منع نمود وگرفتن این مال را روا نمیداشت حسن باوی درمناظره شده گفت یا ابابکر بسلطان جرأت منمای ودلیری مکن . حسن گفت یاابابکر فراموش کردی که ازسلطان باستادت ابوالقاسم صغارچه رسید شیخ درجلادت شده فرمود توهم یادکن که باستادت ابو طیب المصعبی (۲) چه منازل شده بود باآنکه اواز اصحاب قرامطه بود پس حسن از ین سخن درووهم شده گونهٔ رویش زرد شده خاموش ماندپس حسن هرچه شیخ فرمود آن نمود بعداورا گفتند که تو ازچه ترسیدی که گونهٔ رویت زرد گشت گفت آنزمان که شیخ درخشم شددوشیررا دیده دهن کشاده قصد من کردند که اگرحرف شیخ راقبول نمیکردم هرآینه سرامیخوردند. ونیزازفقیه ابوجعفر هندوانی سوال کردند که مصلی درحالت قنوت دستها را ارسال کندیاپیش گیرد فقیه گفت شیخ ابوبکر اسکاف رحمه الله دست راست برچپ نهادی بوقت قنوت وشیخ ابوبکرابن سعید هردودست را فرو گذاشتی واین چنین میان تکبیرات نمازجنازه ومیان رکوع وسجود ، ومن مذهب ابوبکرابن سعید را اختیار کردم . والله اعلم .

---

(۱) ابوبکر احمد بن حسین بن سهل فارسی متوفی ۳۰۵ مولف عیون المسایل که از فقهای شافعی است. (رک : الاعلام ج ۱)

(۲) ابوطیب مصعبی صاحب دیوان رسالت وزیر نصر بن احمد سامانی حدود سال ۳۲۶ بیهقی قدرت بیان اورا ذکر میکنند .

سوم مقبرۀ محمد ابن جعفر ابن صا لحست (۱) واوازکبارعلماء وسپهسالار همه مفسر انست و کنیت او ابو بکربن امیرک الرواس (۲) البلخیست رحمه الله ودرسنه ۳۱۴ هجری بدار آخرت شتافت وبدروازۀ بختی دفن کرده شده والحال که سنه ۱۱۱۸ هجری است غیرمعلوم است .

واو اندک سال یعنی ازسه تاده قضاء ولایت بلخ کرده ودرعلم تفسیر وحدیث در مذهب اهل سنت وجماعت آیتی بوده وتفسیر جامع العلوم تصنیف کردۀ اوست چنانکه ازاول سوره آغاز کرده هر ده آیه را روایات از اسوله ولغه واعراب بیان نموده بعداز ان سبب نزول آنرا شرح داده وبعد تفسیرنکات واشارات ورموز آنرا بیان ساخته وبعد فوا ید وخواص آن ده آیه رابسط کرده باین نسق ونمط از اول قرآن تا بآخر پرداخته .و نیز از تصنیفات اوست کتاب المواضع ونهایت الوضوع و غایت الایضاع (۳) وتفسیر وخبر واز احادیث کتاب کرامة المؤمنین وغیره ونیز درتقریر مذهب سنت کتابی تصنیف نموده مسمی بکتاب الدیانه بالتماس سلطان محمود ونیزاورا تصنیف بسیاراست واز احادیثی که آن بزرگوارعالیقدربیان نموده ازمسندعالی یکی ایکه قال علیه السلام « من صام یوما فی سبیل باعدالله من النار سبعین خریفا » (۴)

---

(۱) درفضایل : شیخ پنجادوچهارم بدین نام محمدبن فضل بن احمدبن محمد بن جعفربن صالح .

(۲) درنسخه : ابن امیرلیث .

(۳) این نام به فضایل نیامده . درفضایل :« مدتی قاضی بلخ بوده »

(۴) یعنی کسیکه یکروز درراه خدا روزه گیرد خدا اورا هفتاد خریف (سال) از آتش دوزخ دور دارد .

واما مقابر یکه از جملهٔ هفتاد بزرگوار مذکور که درتاریخ ازولایت بلخ بوده اند و د رولایت دیگر مد فو نند یازده‌نفرند که‌مناقب ایشان بطر یق اختصارذکر کرده میشو د :

**اول مقاتل بن حیا نست** (۱) ووی صحبت‌حسن بصری‌ونافع وعمرعبدالعزیز (۲) رادریافته و کنیت اوابونظام است وپدر اوحیان از وادی‌عرب بود ه وا یشا ن چهار بر اد ربوده اند مقاتل ومصعب وحسن‌ویزیدوروایت کرده‌اند ازیحیی بن معن که مقاتل بن حیان از ثقات ائمه ومحدث وامین وزاهد وجاهدومتهجد وشب‌زنده دار بوده است واز خوف و جلال وعظمت حق تعالی بسیار گریستی‌وبسبب کثرت گریه وتقوی‌اورا مقاتل بن‌سلیمان تفضیل‌وترجیح کرده اند وحماد بن سلمه میگوید که‌مقاتل بن‌حیان از اخیار وابرا رو نیکو تر ین جوانان بوده درولایت بصره تا که اهالی‌بلخ سعی تمام نموده ویرا امیر وو الی بلخ گردانید ند ومدتی درین‌شهراحکام ملکی را بحسب صیانت ودیانت بنفاذ میرسا نید وهمهٔ خلق درپناه عدل اوروزگار بآسوده گی میگذرانیدند ومرقد پاک‌او بقریهٔ ازقر یهای غزنیست که آنرا گردیز گویند ووفات اودرسنه ۱۳۵ هجری‌بوده والله اعلم بالصواب .

**دویم- مقاتل بن سلیما نست** (۳) ووی در علم تفسیر وسایر علوم یگانه بودموابو معاذگوید که من از سفیان ثوری رحمه‌الله سوال کردم که‌در تفسیر مقا تل چه میگو یی اوگفت تفسیر تفسیر مقاتلست وا مام شافعی رحمه الله فر موده

---

(۱) شیخ پنجمین ، درفضایل شرح مفصلی دارد .

(۲) عمرعبدالعزیز بن مروان ، یکی از خلفا ی بنی امیه که مردی خیرخواه و عادل بوده‌است وخلیفهٔ هشتم سلسلهٔ امویانست ( ۹۹— ۱۰۱ ه ) .

(۳) درفضایل :شیخ هشتم .

که مردمان همه گی عیال ابو حنیفه اند در فقه وعیال مقاتلند در تفسیر وعیال زریرند (۱) در شهر وعیال کسایی (۲) اند درنحو واز عبدالله مبارک مرو یست که او عبادت مفروضهٔ خود را سه بار اعاده کرده واز مقاتل بن سلیمان روایت است که حق تعالی وحی فرستاد بموسی علیه السلام تا بفرماید بنی اسرائیل را که چون مائده حاضر کنند افتتاح آن بنمک نمایند وختم آن نیز بنمک کنند وهرگاه که باین سنت قیام نمایند الله تعالی هفتاد نوع از بیماری ودرد بروی ایشان بربندد که کمترین آنها درد جذام است ووفات وی بولایت بصره بوده است بعباد ان (۳) نام موضعی درسنه ۱۵۸ هجری واز جمله احادیثی که او روایت نموده این است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید هر که ماه رمضان راروزه دارد وشش روز دیگر ازشوال باو ضم کند که او را درعرف عرب ستهٔ شوال گویند از روی ثواب چنان باشد که همه ایام آن سنه را روزه داشته است . والله اعلم .

**سوم ــ سلم بن سالم** است آورده اند که چون سلم رحمة الله علیه در وقت رفتن بحج درشهر بغداد رسید ، هارون الرشید را ندید قبل از آمدن او ببغداد شکایت او را علی بن عیسی که امیر بلخ بود باو رسانیده بود چون هارون الرشید (شنید) که سلم ببغداد آمده فرمودتا او را در زندان کردند . گویند ده سال درزندان محبوس بود بمثابهٔ که دراعضای او ده جا بند نهاده بودند وخلیفه هارون الرشید گوید من

---

(۱) در نسخه : زبیر آمده : زهیربن ابی سلمی واو زبردست ترین شعرای جاهلیت است در سال ۱۳ قبل از هجرت . (الاعلام)

(۲) علی بن حمزه بن عبدالله کوفی کسایی امام نعت وا لمصها درو معانی القرآن راتالیف نموده در سال ۱۸۹ در ری بمرد . (وفیات الاعیان)

(۳) عبادان جزیره ایست در دهنه دجلهٔ بصره (مراصد الاطلاع)

اینقدرچشم میداشتم از سلم که میگفت ای خلیفه اگر چیزی ازمن واقع شده باشدآنرا عفو کن ومرا ازین حبس برارتامن او را ازحبس سی بر آوردم وخلعتش میپوشا نیدم لاجرم چون عذر نخواست بمحنت بند وزندان گرفتار ماندوگویند وی مستجاب الدعوات بوده ودایم درآن حبس چون دعا کردی گفتی خداوندا جان مرادرین حبس قبض مفرما تا آنکه حج اسلام مرا روزی کنی واهل وفرزندان مراجمع گردانی. مقاتل گویدچون ما یان (!) بسوی حج روان شدیم خلیفه جانب خراسان قصد نمود چون بولایت طوس وفات یافت آنگاه زبیده (۱) خاتون که منکوحه هارون الرشیدبود بند های (۲) سلم را رفع کرده از زندان برآورده باعزاز واکرام ویرا بجانب مکهٔ معظمه دامها الله شرفا فرستاد چون سلم بمکهٔ معظمه رسید بعداز سه روز اهل وفرزندان او نیز آنجارسید ندوهمه یکجا جمع شدند چون از مناسک حج فارغ گردیدند ، روز هفتم ذی الحجه درسنه ۱۹۴ هجری سلم در مکهٔ معظمه وفات نمود ، وسفیان بن عتیبه بروی نماز گذاردودرآنجا دفن نمود . آورده اند که خلف بن ایوب راگفتند توچراامرمعروف ونهی منکر نمیکنی، گفت اگر من مثل سلم بود می امر معروف ونهی منکر کردمی چون اورا اینقدرمحنت ومشقت رسیدصبر کرد من نتوانم .

**چهارم عبدالله بن محمد** بن عمر بن میمون بن رماح است وکنیت او ابو محمد القاضی بوده واو به نیشاپور وفات یافته درسنه ۱۹۰ هجری (۳) و او

---

(۱) بنت جعفر بن منصور هاشمی دختر عمهٔ هارون واز مشاهیر زنان دوره عباسیه است متوفی ۲۱۶ در بغداد .

(۲) در فضایل : سلم شیخ شانزدهم آمده است .

«۳» درفضایل : « شیخ هجده » آمده وتاریخ وفات ۱۷۷ ذکریافته است .

سخی وراست گوی وبا تحمل بوده حکایت کنند که مامون خلیفه چون بخلافت نشست فرمود تا خلف بن ایوب ویوسف ابن واقدی وابن رماح رحمهم الله بدرگاه او حاضر کنند ووی درآنوقت بمرو آمده بود وا ین واقعه بعد از فوت امام مطیع وگریختن شداد بن حکیم بوده از قضاء بلخ چون این سه بزرگوار را بدرگاه حاضر ساختند ، حاجب ایشانرا دید واز هریک استفسار احوال نمود درمیان خلف بن ایوب را دید که پوستین بی ابره وسوزهٔ خرکارانه وعمامهٔ پشمینه پوشیده پس حاجب او را نماند یوسف وابن رماح رانزد مامون درآورد چون مامون را نظر برا یشان افتاد حاجب راگفت ماترا فرموده بودیم که سه تن را حاضر کن سوم ایشان کجا ست حاجب واقعه رابیان کرد خلیفه امرنمود که ویرا بهمان حال نزد ماحاضر کن چون خلف بهمان لباس درآمد مامون اورا حرمت وتعظیم نمود ونزدیک خود نشانید، آنگاه باایشان درموعظت کشوده از قضات عادل وحکام ضابط شمهٔ ایراد فرمود، نخست روبه یوسف بن واقدی آورده از تولیت وتقلید قضاء بروی سخن رانده گفت ترابشغل قضاء بلخ اقدام باید نمود اوگفت ای خلیفه مراعات ضعف بصروگرانی سمع است اگر این راباورندا ری ازعلماء وفقهای خراسان سوال کن چون سوال نمود همگی دربنحال گواهی دادند بعد مامون روبجانب خلف آورد که قضاء بلخ را این زمان تو قبول نمای خلف گفت ای خلیفه من نیزصلاحیت قضا راندارم مامون گفت اگردرین سخن کاذبم قضا را صالح وشایسته نباشم. مامون از ین سخنان درگریه درآمدوگفت نیکو خلقی بوده اند وگویند چون مامون از ین دوبزرگ زمانه این نوع حیله وبهانه استماع نمود باخود گفت اگر باثالث ایشان از ین باب سخن گویم او نیز عذ رآو رد پس مامون فرمود تا عمامهٔ قضا را آورده بر سرابن رماح نها دند واو باواز بلند میگفت من این شغل را صالح وشایسته نبا شم چونکه جوانم واین کار شغل پیرانست ،

ماسون گفت یاابن رماح من نیز جوانم واین دولت نیز جوانست لاجرم او قضا را قبول کرده آن سه بزرگ از نزد ماسون بیرون آمدند وسرکبی از برای اوآوردند پس یوسف رکاب سپارک ابن رماح را وخلف بازوی ویراگرفته برمرکب سوار کردند بعد ازآن بعضی ازمخلصان خلف راگفتند توچرا تابع اوشده ویرا برمرکب سوار کردی خلف گفت اگر از اینجا ببلخ اورا برگردن خود سوار کرده برم هنوز حق اورا مکافات کرده نتوانم چراکه این مؤنت را امروز ازبارهٔ من او ساقط نمود ، والله اعلم .

**پنجم - حاتم اصم** (۱) است رحمةالله علیه واو ازجملهٔ کبرا وعلماء وعظماء اهل بلخ است وکنیت او عبدالرحمن ووفات اوبه‌سیاجرد(۲)است وهمانجا مدفونست . وامام عبدالله تاریخ وفات اورا بیان ننموده ولیکن مناقب اورا بسیار ذکر کرده که بیان آنها گنجایش این مختصر نداشت .

**ششم ابو سلیمان** جوزجانیست که ازبغداد تاخراسان وماوراء النهر اعتماد بروایت او داشتند وروایت او روایت شیخ الفقها امام ابوحفص کبیربخاریست رحمهماالله وشیخ الاسلام که مصنف تاریخ قدیم بلخست میگوید که من زیارت تربت خواجه امام ابو حفص کبیرا لبخاریرا درسنه پنجصدو هشتاد ودو از هجرت (کردم) وازآنجابه جوزجان رفتم بزیارت مرقد ابوسلیمان چون مشهد اورا استفسار نمودم گفتند مرقد او درفاریابست پس ازآنجا احرام زیارت آن بزرگوار را بربستم تاحق تعالی مرا بانمقصدرسانیدو زیارت تربت اورا کردم اما هیچ مرقد را باصلابت تر از تربت ایندو شیخ بزرگوار ندیدم واینجانیز بیان تاریخ فوت ابو سلیمان نکرده والله اعلم .

---

(۱) درفضایل : شیخ نوزده .

(۲) درفضایل : واشجردآمده یکی ازشهر های ما وراء النهر .

هفتم ـ قتیبه بن سعید بن جمیل بن ظریف بن عبدالله بقلانیست(۱) واو مشهور بکنیت است که اورا ابورجاء الثقفی گویند واو گاه گاه بزبان مبارك خود راندی که من تولد یافته ام روز جمعه از ماه رجب درسنه ۱۰۲ هجری درولایت بلخ ودرسنه دوصدو چهل از هجرت وفات یافته درولایت بقلان واورا بجوار مسجدی دفن کردند که اورا مسجد ابو رجا گویند واز بقلان تابلخ پنج منزل است وگویند او نیز ده حج کرده و صحبت لیث بن سعید را درسنه ۱۷۲ از هجرت در یافته وهم ابورجا گوید که هیچ شهر مرا از شهر بلخ خوشتر نمی آید زیرا که تولد من درویست ودرخاك پاك اوجدوجده واعمام وعمات ووالده وهفت فرزند صبی از بنین وبنات دفن نموده ام وگویند که ابو رجا راعلم بمثابهٔ بوده که ائمهٔ کبار مقتدی وی بوده اند چون یحیی بن معین وابو بکر بن شیبه (۲) وغیر هم ازوی احادیث استماع میکردند تاکه روزی میگفت امام حنبل آمده از من حدیث نوشت ومرا چنین گفت وقتی که حدیث روایت کنی هرآینه باید که کتاب درنظرت باشد وبیشتر ازمتاخرین ازحفاظ وثقله وکتیبهٔ احادیث حدیث ازوی استماع کرده اند مثل محمد بن اسمعیل البخاری (۳) ومسلم بن حجاج (۴) وابو داود

---

(۱) درفضایل: شیخ سی ام

(۲) از راویانی که درصحیح بخاری نام اومذکور است.

(۳) ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بخاری صاحب صحیح متوفی ۲۵۶ درخرتنک سمرقند. (رك: الاعلام زرکلی)

(۴) ابو الحسین مسلم بن حجاج بن مسلم القشیری نیشابوری صاحب صحیح مسلم متوفی ۲۶۱

سجستانی(۱) وابوعیسی ترمذی(۲) ویحیی بن حجاج(۳) وغیرهم من الحفاظ المشهورین رحمهم الله وعبدالله بن احمد بن حنبل رحمهم الله چنین گفت که منقطع گشت اسانید ازاهل دنیا مگر از سه نفر: اول عبدالله ثقفی در ولایت بصره. دویم: ابن حماد در بصره. سوم: قتیبه بن سعید در خراسان واز جملهٔ احادیثی که قتیبه رحمه الله روایت نمود معنعن باابو هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم اطلبو الخیر عنداحسان الوجوه من امتی.

**هشم ابو بکر بن محمد بن عمر** بن وراق الترمذ یست (۴) رحمة الله علیه وی دربلخ درکوی ایاس (۵) وطن داشت ودر علم وحلم وورع ودیانت وتقوی علم بود ودانا و محقق و مدقق بود واو را تصانیف بسیار است چون کتاب عالم ومتعلم و کتاب الاخلاص و کتاب الحروف و کتاب اللفیف (۶) والالفکاک وکتاب الدرجات وکتاب العهدوکتاب الصفا وکتاب العجب و کتاب جذبة (۷) الباطن وغیرها ازمنشورات ومنظومات ومتفرقات الکلمات وحکمت

---

(۱) ابوداودسلیمان بن جارود بن اشعث سجستانی صاحب سنن متوفی ۲۷۵

(۲) جامع ترمذی محدث بزرگ.

(۳) ابو ایوب یحیی بن ابی الحجاج جامع ترمذی وسنن نسایی متوفی ۲۰۰ (میزان الاعتدال)

(۴) درفضایل: شیخ چهلم.

(۵) درفضایل: عیاض

(۶) فضایل: کتاب العتیق.

(۷) درفضایل: خدمة الباطن.

ومسئولات واخوانات ونیزاورا درریاضیات نفس تصانیف بسیاراست واکثربشیخ احمد خضرویه صحبت داشتی وازگفته اوست که مؤمن را چهار علامت است یکی آنکه جز ذکر سخن ذکر نگوید وخاموشی وفکر ونظر بعبرت وعلمی که اورا از آن گزیر نیست آموختن ونیز چنین گفتی که مردمان گزیده سه طایفه اند : اول علماء دویم امراء سوم قراء اما چون علماء تباه شوند وازعمل غافل گردند طاعت وعبادت همه مردم تباه شوند وچون امرا تباه شوند وعدل وانصاف نورزند کار های رعایادر تفرقه و پریشانی افتد لاجرم ازخانمان خویش بسبب ظلم وتعدی آواره گردند . چون قراء تباه شوند تاکه قرآن را باجرومزد خوانند اخلاق وعادات خلقان تباه گردد وا ینجمله درین زمان پیدا وهویدا گردیده است . آورده اند که ابوبکررحمه الله در بلخ بیمار شد اوراقصد بردن ترمذ کردند واودر راه وفات نمود . درسنه دو صد و نودو چهار از هجرت درترمذ برده دفن کردند ومرقد اوآنجا معروف و مشهور و در کمال تعظیم است وشیخ الاسلام واعظ میگوید که من بکرات و مرات مرقد آن بزرگوار عالیمقدار را زیارت کردم واثر روح وراحت ازآنجا بمن رسیده محظوظ گردیدم وقبول تمام میان خواص وعوام یافتم . وهم این پیر (۱) سراپا تقصیر در اوان حکومت امیر کبیر شاه محمد دیوان بیگی درترمذ باوالد بزرگوار همراه رفته مرقد منور آن بزرگ را زیارت کردم باسایر مزارات ترمذ .

**نهم محمد بن فضل البلخی** (۲) است رحمه الله وکنیت او بوعبدالله (۳) است واو بلخی الاصل است لیکن درسمرقند رفته ساکن شده ودرسنه

---

(۱) مراد مؤلف کتاب است امیرشاه محمد یکی از امرای اشترخانی (اوایل قرن ۱۲)

(۲) درفضایل : شیخ چهل وسوم .

(۳) درنسخه : ابوعبیدالله

۹ ۱ ۳ از هجرت وفات نموده وهمانجا دفن

گردیده ووی از اقرباء بزرگ شیخ احمد خضرویه اشت واز مشایخ وعلماءطریقتست

وهم اوگفته که اسلام ورفتن مسلمانی از چهار طایفه پیدا شود : اول از کسا نیکه

بحلیه وزیورعلم آراسته نباشند و خواهند که طریق اسلام رابجهالت قطع نمایند .

دویم از کسانیکه بزیورعلم آراسته باشندواز عمل عاری بوند. سوم از کسانیکه

چیزیراندانندواز علماء نیاموزند . چهارم از کسانیکه مردم راازتعلم علم منع نمایند .

چون کاراسلام ومسلما نی اینجا رسد درآن اوان وزمان از اسلام ومسلمانی بغیر

از نام چیزی باقی نماند .

**دهم یونس بن طاهر** است (۱) وکنیت اوابوالقاسمست واو از روساعلماء

بزرگ بوده ودر بلخ ساکن بوده ومرا ورا روایات بسیار است وکتاب البهجت در

ذکر اصحاب ابوحنیفه رحمه الله از تصنیف اوست اول کسیکه بشیخ الاسلامی در

بلخ موسوم گشت او بود ودر سنه ۱۱۳ از هجرت فوتیده و در مقا برنه گنبد ان (۲)

مد فونست وبا جابت دعا ومعروف است والله اعلم .

**یازدهم شیخ الاسلام** محمدبن الحسین بن علی بن عباس (۳) بن ابی

العباس القلانی الاشفورقانیست (۴) وکنیت او ابو عبدالله و بعضی گویند ابوجعفراست

---

(۱) در فضا یل : شیخ پنجاه وسیم .

(۲) نه گنبد مسجدیست درجنوب غربی بلخ .

(۳) در فضایل : شیخ شصت و پنجم .

(۴) در فضایل : الا شمعوری قانی .

واو امام مسجد جامع بلخ بوده ودر سنه ۵۳۰ از هجرت در بلخ فوتیده و بگورستان سپاش (۱) دفن شده وبه زبان مبارك میگفت متولدشدنم درسنه ۴۴۹ از هجرت بوده ووی همیشه در مسجد معتکف می بوده وپنجاه سال درس گفته . والله اعلم .

اما مقابریکه ازجمله این هفتاد بزرگوار مذکور استودر بلخ وفات یافته لیکن مدفن ایشان معلوم نیست ودر تاریخ بیان ننموده است بیست وهشت نفرند :

**اول ضحاك بن مزاحم** (۲) است که او از تابعین است ومعروف بابو القاسم است واو ببلخ وفات یافته بپروقان نام موضعی والحال از آن موضع هیچ نشانی نیست . واقدی گوید که وفات او ببلخ درسنه ۱۰۷ (۳) ازهجرت بوده منقولست که ضحاك رحمه الله دوسال در شکم مادر ماند چون تولد شد میخندید بدان سبب او را ضحاك نام کردندواو رابرادران بوده چون سالم ومحمد قاسم واسحق. والله اعلم.

**دویم سعید مقبریست** (۴) او نیز از تابعین است و کنیت او ابو عباد است وبعضی گویند نام او کیسانست وچون مقام ومنزل او درمدینه بود بدانسبب سعید مقبری گفتندی . واز واقدی حکایت کنند که سعید مقبری رحمه الله دراول خلافت هشام بن عبدالملك که از خلفای بنی امیه است د رسنه ۱۰۰ از هجرت وفات یافته ومسجد مقبری در بلخ بوی منسوبست ودر تاریخ

(۱) در فضایل : اسپریس .

(۲) شیخ دوم.

(۳) در فضایل: سنه ۱۰۰

(۴) در فضایل شیخ سوم .

در بیان تولد ولقب او بمقبری حکایت عجیبی آورده که روزی بزرگی در گورستانی میگذشت آواز کودکی بسمع اورسید، چون تفحص نمود قبری را دید که آواز کودک ازآن بیرون می آید چون قبر را شکافت کودکی را درآنجا تولد شده از پستان مادر شیر میخورد پس آن بزرگ او را تربیت کرد تا بکلانی رسید ازآن سبب ویرا سعید مقبری میگفتند و بعضی گویند اورا مقبری ازین جهت می گفتند که پیش درسرای او مقبره بود والله اعلم .

**سوم عطا بن ابی سایب است** (۱) رحمه‌الله وکنیت او ابو سره و او از مشاهیر متقدمانست ومحمد بن جعفر الوراق اورا درصدر طبقه دویم ازعلماء بلخ ذکر کرده است وابو سایب (۲) پدر عطا مال وافر داشته اورا سه پسر بود عطا و سایب وعبدالله وگویند امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه دست مبارک خود را بسر عطا کشیده اورا دعای خیر کرده وگویند پلیست دربلخ که آنرا پل عطا خوانند که بنا کردهٔ ویست واول کسیکه دروقت خلافت حضرت عثمان رضی الله‌عنه ازبزرگان به‌بلخ رسید اوبود وگویند اورا پنج پسربوده سره و عمرو محمد وصالح وابوبکر وگویند عطا دربلیهٔ طاعون ببلخ وفات نمود، تربت او وسال تاریخ وفات اورا بیان نکرده اند ، والله اعلم .

**چهارم عطاء خراسانیست** (۳) اونیز ازتابعین است وکنیت او ابومسلم

---

(۱) درفضایل : شیخ چارم

(۲) درنسخه : سابت

(۳) د رفضایل : شیخ ششم

است واو به کنیت معروف است وموالی مهلب وبرادر سلیمان بن میسره است واصل اواز جوزجان است وپدر اوازجوزجان ببلخ نقل کرده واورحمه‌الله در سنه پنجاه از هجرت متولد شده ودرسنه ۱۳۰ ازهجرت فوتیده تربت او غیر معلوم است .

**پنجم ابراهیم بن ادهم بن منصور است (۱)** واومعروف دراقالیم جهان است وقدوهٔ اولیاء روزگاراست وکنیت او ابواسحاق است ووفات او ووفات سفیان ثوری رحمهم الله درسنه ۱۶۱ ازهجرت بوده وگویند اودر کشتی باغزات روبحرب کفار داشته تیر درحقهٔ کمان نهاده تمام کشیده بود که وفات کرده اورا از آنجا بیرون کرده بقلعهٔ صور بردند بموضعی دفن نمودند .والله‌اعلم .

**ششم عمر بن میمون رماح است (۲)** رحمةالله علیه وبعد از متوکل بن حمران او قاضی بلخ بوده واو را برادری بود که حسن بن میمون گفتندی وگویند اومدت بیست سال بقضاء بلخ قیام نمود وهمه روز بدرس گفتن ومذاکرهٔ علم مشغول بوده ودرسنه ۱۷۱ ازهجرت درماه رمضان بجوار رحمت حق پیوسته والله اعلم .

**هفتم ابو معاذ است (۳)** رحمةالله علیه که او امام بلخ بوده ومعروف بخالدبن سلیمان است واوروز آدینهٔ ماه محرم سنه ۱۹۹ هجری وفات یافته وهشتاد وچهارسال عمر دیده ونزد امام ابو حنیفه رحمه‌الله تلمذ وتحصیل کرده وشریک امام ابویوسف وامام ابومطیع وحضرت شیخ رحمهم‌الله بوده وتربت اودربلخ غیر معلوم است ،والله اعلم .

---

(۱) درفضایل :شیخ نهم وشرح مفصلی دارد

(۲) درفضایل :شیخ یازدهم .

(۳) در فضایل : شیخ سیزدهم .

**هشتم عمر بن هارون** (۱) بلخیست رحمه‌الله و کنیت او ابو حفص است وعبدالرزاق رحمه‌الله گوید که از کمال علم وفور حفظ احادیث اورا بحرمی‌گفتند وقتیبه بن سعید گوید کمترین چیز ها که از روی عدد بخدمت عمر بن هارون نوشتم پنجاه هزار حدیث بود وگویند والدهٔ عمر خاتون ومنکوحه ابن جریح بوده واین خاتون بلخیة الاصل بوده وعمر گوید که من بطلب علم جانب بصره میرفتم تا که بدریایی رسیده در کشتی نشسته به موضعی رسیدم که آنجا جزیره بود پس مردی از اهل خراسان آنجا بمن گفت که از کدام شهری . گفتم ازبلخ گفت درمیدان بلخ تلیست میان دوتل ودرآن تل تربت ایوب صابر علیه الصلوة والسلام است واما عمر بن هارون رحمه‌الله شصت‌وشش سال عمریافته و روزآدینه درسال صدونو دوشش از هجرت دربلخ فوتیده ، والله اعلم .

**نهم قاسم بن زریق** (۲) بلخیست رحمه‌الله علیه واو نیز از افاضل ائمه است و کنیت او ابو محمد فقیه است وداماد ابو مطیع قاضی رحمه‌الله بوده واو درسال دوصدو یک ازهجرت بدار آخرت رفته ، والله اعلم .

**دهم مکی** بن ابراهیم بلخیست رحمه‌الله‌علیه و کنیت‌وی ابو المسکن (۳) است واونودسال عمر دیده ودر نصف شعبان سنه ۲۱۵ هجری برحمت حق پیوسته ووی باسناد درست روایت کرده که قال رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم اذاشرب

---

(۱) درفضایل : شیخ هفد هم .

(۲) درفضایل : شیخ بیستم ودر نسخه زین

(۳) درفضایل : شیخ بیست وچهارم دراین نسخه وورسجی ابوالمسکین .

احد کم الماء فلایتنفس فی الاناء واذا اتی الخلاء فلایمس ذکره بیمینه (۱).

**یازدهم شهاب معمر است (۲)** رحمه الله درسمع مبارکش گرانی شدید بوده وهفتاد وچهار سال زندگانی نموده وگویند در زندان وفات کرد بجهت دینی که بروی متوجه شده بود اقضی القضات لیث بن سافور اورا در زندان حبس کرده بود وفاتش درسنه ۲۹۶ هجری بوده والله اعلم.

**دوازدهم لیث بن مساور است (۳)** رحمه الله وکنیت اوابویحیی است وبعد ازعبدالله بن عمر بن میمون بن رماح قضاء بلخ باوتفویض شده واوقاضی یازدهم است در ولایت بلخ وبعدازوی هیچ قاضی دربلخ نبود مگر اصحاب مظالم. آورده اند وقتیکه لیث قاضی بود از خلیفهٔ وقت باونامهٔ رسید که همه گویند قرآن مخلوق است اوگفت الله اکبر بعد از هشتاد سال درمیان اهل اسلام کفر ظاهرشد پس کلاه قضا را از سر گرفته برزمین زده گفت من خودرا ازقضا معزول کردم هرکه میگوید قرآن مخلوق است کافر است پس لیث آن نامه را ردکرده بخلیفه فرستاد. ودر سنه ۲۲۶ هجری در وقت زوال برحمت حق پیوست، والله اعلم.

**سیزدهم ابراهیم (۴)** بن یوسف است رحمه الله که اورا درعصام بوده کنیت اوابو اسحاق است وولادت او درسال صدوپنجاه ازهجرت بوده ووفاتش روز آدینه سنه ۲۳۹ هجری وداود بن عباس بروی نماز گذارید. واوبهیب وصاحبقدر وجواد بوده وگویند صد قاتیکه او بدست خود داده

---

(۱) یعنی هنگامیکه آب می نوشند درظرف آب تنفس نکنند وچون به خلا روند ذکرخود را بدست راست نساوند.

(۲) درفضایل: شیخ بیست وپنجم

(۳) شیخ بیست وششم.

(۴) شیخ بیست وهشتم.

نهصد هزار درم سفید بوده تا که همه فقراء بلخ درعهد اواز زحمت فقر و فاقه خلاصی یافته بودند،والله اعلم .

**چهاردهم محمد بن قاضی ابو مطیع است (۱)** رحمه الله و کنیت اوابو جعفر است ودر سنه ۳۴۲ هجری برحمت حق پیوست گویند چون ابو مطیع رحمه‌الله راوفات نزدیک رسید فرمود که بهترین اهل بلخ برمن نمازگذارد سوال نمودند که کیست اوپسر مبارک خود اشارت بمحمد پسر خود کرد .چون ابومطیع رحمه‌الله وفات نمود پسرش محمد بروی‌نماز خواند وگویندمحمد بن ابومطیع هرروزه دوازده هزار تسبیح گفتی وایام بیض راروزه‌داشتی وهر هفته ختم قرآن کردی، والله اعلم .

**پانزدهم محمد بن فرخست وکنیت او ابو جعفر المسبجی (۲)** است واو از رؤسای عبا دوزهاد است واو همیشه گلیم پوشیدی وصحبت ابو عاصم (۳) وفضایل عیاض رحمهم‌الله رادر یافته بود وفات اودرسنه ۲۷۵ زهجرت بوده، گویند ازتربت مبارک اوبوی مشک می آمد .

**شانزدهم فقیه عالم کامل ابو بکر شادان (۴)** بلخیست رحمه‌الله درتاریخ بیان‌سال فوت اورانَنموده اند .

**هفدهم محمد بن سلمه (۵)** است رحمه الله وکنیت اوابوعبدالله است واو

---

(۱) شیخ سی ویکم

(۲) درفضایل : شیخ سی‌وپنجم نامش محمد بن عبدالله بن عیسی‌بن‌ابراهیم در نسخه لمثنی که مسبجی درست است یعنی گلیم پوش .

(۳) ابوعاصم ضحاک بن مخلدشیبانی‌مشهوربه‌نبیل بصری‌ازمحدثان‌متوفی۲۱۳ .

(۴) درفضایل : شیخ سی وهشتم درنسخه: ابو بکرنسار .

(۵) درفضایل : شیخ سی‌ونهم .

هفتا دو هشت سال عمر دید مودرسنه ۲۷۸ هجری برحمت حق پیوست ومحمد بن شجاع البلخی (۱) رحمه‌الله که قدوهٔ مشایخ عهدبود ، محمد بن سلمه رامی ستود ودرمدح او بسیار مبالغه مینمود وبرقول وعمل او اعتماد میداشت واز احادیثی که اوروایت کرده ازروات خویش، ترجمهٔ یکی از آنها این است که روزی مردی بخدمت سرور ومهتر عالم صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد درآمد واوعلیه السلام خود را جنبانید ، اگر چه یکه مسجد فراخ وخالی بود آنگاه رسول اکرم صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم فرموده که حق مؤمن بر مومن آنست که چون اورا بیبند ملاقات اورا عزیز دارد وخود را جنبانیده اورا جای دهد .

**هژدهم ابو نصر بن محمد بن سلام (۲)** الفقیه البلخیست رحمة‌الله علیه واو بسیار مهیب ومعظم ومکرم بوده وچون د رمجلس درس نشستی هیچکس راجراءت تکلم نبودی تااذن نفرمودی ودرسنه ۳۰۵ هجری وفات کرد . از ابو حازم (۳) رحمة‌الله علیه سوال نمودند از فقهاء آنزمان اوگفت ازا ئمهٔ کبار

---

(۱) محمد بن شجاع بلخی که اورابلخی نیز گفته اند محدث واز اصحاب حسن بن زیاداست(جواهر المضیه )

(۲) درفضا یل : شیخ چهل ویکم .

(۳) ابوحاذم عبدالحمید بن عبدالعزیز متوفی ۲۹۲ قاضی که ادب القاضی از مؤلفات اوست (رک : جوا هر المضیه)

الحال سه نفر مانده اند : اول ابو جعفر طحاوی (۱) د رمصرو شیخ علی قومی در ولایت ری وابو نصرسلام دربلخ . وهم ازوی سوال نمودند که ازسه بزرگ کدام بهتر باشد . فرمود ابو جعفر طحاوی فاوق است درعلم حدیث وابو نصر سلام افقه است از ایشا ن .

## نوزدهم: محمد بن عقیل بن از هر البلخیست (۲)

رحمه‌الله وکنیت او ابو عبدالله است ونام سا دروی طلحه وبعضی روایت را بما در اونسبت داده اند که حد ثنا ابن طلحه واو نیز از ائمهٔ ثقا ت است ودر علم حدیث معروف ومشهور بوده، کتاب الصحیح وکتاب الد قایق وشمایل الصالحین ازتصنیفا ت اوست . واو درسنه ۳۱٦ ازهجرت بدار آخرت سفر کرده وبراذر او احمد بن عقیل نیزاز ثقات ائمه است درسنه ۳۱٦ (۳) از هجرت فوتیده وازاحادیثی که او روایت کرده ترجمهٔ یکی از آنها این است که سهتر عالم صلی‌الله‌علیه وآله وسلم فرمود حق سبحانه تعالی مرا برسالت فرستاد تاخلق رابسوی حق دعوت کنم وتبلیغ احکا م شرع نمایم لیکن از هدایت بد ست من چیزی نیست وابلیس اللعین گناه را درچشم مردمان بیاراید تا که خوش وشیرین گردد .

---

(۱) ابو جعفر احمد بن محمد بن بن سلامه طحاوی از بزرگا ن حنفیه آ ثار زیادی تالیف نموده یکی ازمؤلفات او احکام القران (رک : تاریخ ابن خلکان ج ۱)

(۲) در فضایل : شیخ چهل ودوم.

(۳) درنسخهٔ هذا ۱۱۰ آمده که سهو کا تب است .

**بیستم: عبدالله بن محمد بن علی بن طرخانست (۱)** رحمه الله و کنیت او ابوبکر است واز ائمهٔ بزرگ است و چهارسال در عراق مقام کرده و درآخر ماه صفر سنه ۳۳۳ هجری برحمت حق پیوست.

**بیست و یکم: علی بن احمد بن موسی بن مروان الفارسیست (۲)** رحمة الله علیه وکنیت او ابو الحسن است واو در بلخ مقیم بوده روایت کنند که او در رمضان هر شب جامه یی پوشیدی چون از ترا ویح فارغ شدی آن جامه را بیکی ازمستحقان بدادی ودر ماه ذی حجهٔ سنه ۳۰۵ ازهجرت وفات یافته. از جمله احادیثی که او روایت میکند مسندا بابو سعید خدری رضی الله عنه، یکی این حدیث است که قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم سیاتی علی امتی زمان یصیر الهتهم بطونهم واحبانهم ولباسهم اربابهم درا همهم ومحایهم نسائهم. (۳)

**بیست ودویم: ابو القاسم بن ابو بکر سعید (۴)** است رحمة الله علیه ونام اوعبیداست وفقیه ابوجعفر رحمه الله گفته که اگرمن مداومت وملازمت کردی رکابداری ابو القاسم را هر آینه بجا آوردی این ازمن در حق او اندك بودی. ودر ماه صفر سنه ۳۷۰ از هجرت وفات یافته والله اعلم.

---

(۱) در فضایل: شیخ چهل وششم.

(۲) در فضایل: شیخ چهل و هشتم.

(۳) رسول علیه السلام فرماید: زمانی بیاید برامتان من که شکمها ایشان معبود ایشان شوند یعنی همه شکم پرستی کنند ولباس ایشان احباب ایشان بود، خواجه ومهتر وارباب ایشان درم بود و فخر ایشان زنان. این ترجمه ازمتن فضایل بلخ گرفته شد.

(۴) در فضایل: شیخ پنجاه هم ابو القاسم ابی بکر بن ابی سعید.

بیست و سوم : فقیه ابو الليث بن نصر بن محمد بن ابراهیم بن خطاب السمرقندیست رحمةالله علیه شیخ الاسلام یونس بن
ظاهر البصری رحمه‌الله درآخر کتاب البهجه میگوید که زاهد ابوالليث رحمه‌الله در
بلخ فی‌سنه ۳۷۶ ازهجرت فوتیده ونزدیک سرمبارک فقیه خلیل ابوجعفر هندوانی
دفن کرده شده. وگویند سبب مدن فقیه ابوالليث رحمه‌الله ازولایت سمرقند ببلخ
آن بود که بطلب علم ازسمرقند برآمد بمرو راهی‌شد، چون بلب جیحون رسید
آنشب سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم را درخواب دید که میفرمود یااباالليث
اگر بطلب علم میروی نزد ابوجعفر هندوانی دربلخ رو، لهذا متوجه وساکن بلخ
گردید . گویند نصف شب بود که ابوالليث به دروازهٔ بلخ رسید ودرآن اوان فقیه
ابوجعفررحمه‌الله پاسبان همان دروازه‌بود، ازآن کار اجره گرفته بتعلیم علم مهرداخت
واکثرشبهارابخواند ن قرآن وتکرارعلم زنده میداشت تا که آنشب خواب غلبه
کرده بالای دروازه برآمده خفته بود که فقیه ابوالليث به‌آن دروازه رسید، و فقیه
ابوجعفر نیزجمال جهان آرای بهترین موجودات صلی‌الله علیه وآله وسلم را در
خواب دید که میفرمود مافقیه ابوالليث سمرقندیرا نزد توفرستادیم تا وی‌تعلیم
علم‌نماید، اکنون اوبرد راین دروازه آمده، زودبرخیز ودررا باز کن واورا اعزاز
کن . درحال فقیه ابوجعفر ازخواب بیدار گردیده در رابکشاد فقیه ابوالليث‌بروی
سلام کرد ابوجعفر گفت علیک‌السلام یااباالليث ! گفت : توکیستی واز کنیت
من ترا که خبر کرد . ابوجعفرگفت ازکنیت تومرا آنکس خبر داد که ترا نزد من
فرستاد . چون‌فقیه ابوالليث‌این‌شنید درقدم فقیه‌ابوجعفر افتاد ابوجعفر او را درکنار
گرفت هردومصافحه نمودند . بعد ازآن ابوالليث بتعلیم علم‌مشغول گشته قدوعلماء
بزرگ شد . منقولست که درزمان فقیه ابوالليث ازاهل علم ازوی زاهد ترکس

نبود و کتب بسیار تصنیف کرده واملاء آن بشاردان خود نموده ، چون کتاب مبسوط وجامعین وزیادات ومختلف الروایه وتفسیر وتنبیه الغافلین وبستان العارفین وسفارات فقه (۱) وکتاب رؤوس المسایل وغیرها ازتصنیفات اوست . آورده اند که چون ازسمرقند بتعلیم علم برآمد یك شتر کلوخ بار کرد ازوی پرسیدند که این راچرامی بری فرمود که چون درراه کلوخ حاجت شود ومُلك من نباشد چکنم هرگز بی طهارت ببازار کاغذ گری نگذشتی اورا همین شرف و کرامت بسنده است که علم شرع واحکام مسلمانی را کما ینبغی عزیز و مکرم میداشته . والله اعلم .

**بیست و چهارم : قاضی امام خلیل احمد بن اسماعیل الهجری است**

(۲) رحمة الله علیه وکنیت او ابوسعید است . گویند چون وی از ولایت خود بشهر بلخ آمد بجهت تعلیم وتفقه چنان شد که ازاقران خود فایق گشت ، بعد بجانب ولایت خود عزم را مصمم گردانیده تهیه اسباب سفر کرد . چون علما و کبراء وصلحا بلخ از رفتن وی واقف شدند همه اتفاق کرده گفتند تو علم را در شهر ما آموختی ، اکنون ترا نمیگذاریم که بشهر خود روی تا که قاصد و مکتوب بجانب غزنی فرستادند واز حکام واهالی آنجا اقامت اورا در بلخ التماس نمودند چون التماس مبذول گشت مدرسه یی بنام او در بلخ بنا کردند که اورا مدرسهٔ خلیلیه میگفتند ، لیکن اینوقت اثری ازآن معلوم نیست ، ودر علم فقه و حدیث و فتوی وغیرها علامه یی بود بر همه علمای وقت گویند که ابوسعید (خلیل احمد) رحمه الله مدتی ضعف عدم امساك بول که اورا در عرف سلسلة البول مینامند بروی عارض گشته وآن مرض اورا ضعیف و نحیف گردانیده خلایق ازفواید درس او محروم گشتند ، روزی فرمودند تا اورا در محافه برداشته بمسجد جامع بلخ بردند واو طهارت کرده دو رکعت نماز گذاریده دست بدعا برداشته

(۱) درنسخه صفارات واقعه آمده که ضبط فضایل را ارجح دانستم .

(۲) درفضایل : شیخ پنجاه و هشتم درنسخه : سنجری .

بمناجات مقهد گردیده گفت بارخدایا توسیدانیکه من باین عضو کاری نکرده‌ام که رضای تو دران نباشد، پس زود مرا از ین مرض خلاصی ده، چون فراغت حاصل کرد گفت زود سر اپیرون برید تاحصیر مسجد آلوده نگردد، بعداز چند روزازان رنج خلاص یافت در سنه (۳۸۱) ازهجرت فوتیده وهم اورحمه‌الله روایت میکند باسناد عالی از انس بن مالک رضا لله عنه که فرمود رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم : مومن آنکس است که مردمان ازوایمن باشند مسلمان آنست که مسلمانان از دست و زبان او سلامت یابندو مهاجر آنکس است که از جمله بدیها پرهیز نماید وازسر همه معاصیها برخیزدو هم ازوی منقولست که مهتر وبهتر عالم صلی‌الله علیه وآله و سلم در نمازوتر سوره سبح اسم ربک الاعلی وقل یا ایها الکفرون وقل هوالله احد و بعداز سلام سه بار سبحن الملک القدوس و در کرت سوم آواز بلند کردی و مد کشیدی ، والله اعلم .

**بیست و پنجم** : محمد عمر بن علی النجاری الضریر البلخیست (۱) رحمه‌الله واو شیخ بزرگ وواعظ ومفسر ومحدث بوده وازتضات ثلاثه که ابو بکر الاسکافی وابوعلی الوخشی وخلیل بن احمدالشجری (۲) مجلس وعظ او ارفع واعلی بوده ودرسخا وجودعلم بوده ومحمد بن محمد الدستجردی روایت کند که چون آن بزرگ را اجل رسید اهل خانهٔ اوخواستند که سر مبارک او را بتراشند ، گفت بگذارید ، تامن بحضرت اوشل زندانیان روم ودرسنه ۵۱۱ هجری وفات یافته درجوارشیخ احمد خضرویه مدفونست ، الحال غیرمعلوم است واو فرزند ان شیخ

---

(۱) درفضایل : شیخ شصت ویکم ودرنسخه : علی البخاری آمده است .

(۲) این حضرات ازشیخان بلخ اند .

شقیق بلخیست رحمه‌الله وهم ازوی منقول است مرفوعا تا انس بن مالک رضی‌الله تعالی عنه قال قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم کفارت الاستغتاب ان تستغفر لمن اغتبته ) (۱)

**بیست و ششم** : اقضی القضات شیخ‌الاسلام‌محمد بن ابوبکر بن ابو القاسم بن ابی القصیر البلخیست(۲) رحمه‌الله واجداد او درزمان سابق از اهل بیت شرف وسیادت ومهتری وفضل ونعمت بوده وآن بزرگ درفنون علم نحووفقه‌وحدیث‌وفتوی معروف بوده وطبل قضاوت بلخ و نواحی آنرا چندین سال بنام او گرفتند وهمه بزرگان شجره نسب اوبودندتامهلب ابن ابی صفره (۳) که‌ازجملهٔ صحابه کرام است واونیز درسنه ۵۱۱ هجری وفات یافته‌والله اعلم .

**بیست وهفتم** : سید الاجل الا شرف الا مجد ضیاء الدین ابو الحسین طاهر بن محمد بن الحسین الحسنی (۴) است رحمه‌الله وسید السادات ناصرالدین ابو القاسم سمرقندی رحمه‌الله گوید که من بشرف لقای او مشرف گشتم دروقتی که سال عمر او بهشتاد رسیده بود واو را دربلخ خانوادهٔ بزرگ ونسب عالی بوده که ایشان قبیله یی بودند از اولاد عبدالله اعرج واز سبط علی بن حسین بن علی

---

(۱) یعنی کفارت غیب کردن آنست که مرآن کسی را که غیب کرده باشی ازحق تعالی اورا آمرزش‌خواهی وازوی عفو التماس کن(متن‌فضایل)

(۲)درفضایل : شیخ شصت‌ودوم درنسخه : نصیر آمده .

(۳)مهلب بن ابی صفره ظالم بن‌سراق ازوی عتکی امیر شجاعتمند و درسال ۷۹ بولایت خراسان تقرریافت.(رک : الاعلام زرکلی )

(۴) شیخ شصت و هفتم درفضایل :عوض طاهر بوالحسن آمده .

بن ابیطالب رضی الله عنهم از جملهٔ روساء وکبراء بلخ بودند وآن بزرگ باوجود وسعت وفراخی عیش مصحف نوشتی وازثمن آن قوت خود ساختی وشب را بیداربودی وچون سحر برخاستی باوجود خادمان آب طهارت راخود آوردی هر روز آدینه یك ختم قرآن کردی ونمازجماعت را هرگز ترك ننمودی مگر بعذری . وهم سید السادات ناصر الدین گوید رحمه‌الله من درسال پنجصد وسی وشش دربلخ آمدم واو درسال پنجصدوسی وهفت رحلت نمود ودرین مدت میان من واوعقد محبت و مودت بود واو را دو پسر بوده درغایت حلم ووقاریکی را نظام‌الدین محمد نام بود ورئیس خراسانیان ونقیب آل رسول علیه السلام گشته بود درغایت مهابت وصلابت وعظمت بوده ، ودیگر را تاج الدین محمد نام بود واونیز نقیب آل رسول صلی الله علیه وآله وسلم بوده ، والله اعلم .

**بیست و هشتم** : امام حافظ زاهد عالم ابوبکر محمد بن معتصم بن محمد بن علی بن محمد المرجانیست (۱) رحمه‌الله درولایت بلخ درزمان خود شبیه ونظیرنداشته ودر زهد وتقوی علم بوده وجامع بین العلم والعمل والصدق مع الحق والرفق الخلق بوده ودر سنه ۵۶۲ هجری فوتیده .آورده اند که در زمان شیخ ابوبکر رحمه‌الله محنت وزحمت جباران وظلم والیان دربارهٔ اهل بلخ بسیار بود واکثر ازاهل محلهٔ خود در خواست میکردند که اورا درآن محنت ها شریك سازند وچیزی اخراجات ازوی گیرند ومردم قبول نمیکردند که زحمت برخود میگیریم وصحبت شمارا غنیمت میدانیم . گویند شبی شیخ ابوبکر رحمه‌الله در خواب دید که برآسمان پارهٔ ابری ظاهر گشت وباران خوش برخانهای اهل محله باریدن گرفت

---

(۱) شیخ شصت و هشتم .

و لیکن به خانه شیخ هیچ نبارید، چون بیدار شد بعد از نماز بامداد مردمانرا گفت استدعای من از شما بیان آنست که مرا با خراجات ظالمان و جباران شریک گردانید و الا در محله شما نمی‌باشم و خواب وتعبیر خواب خود را بدیشان بیان نمود که آنچه از خیرات وحسنات بشما میرسد بجهت ناشر یک بودن بدان زحمات من از برکات وحسنات محروم ماندم بعد از ان شیخ هر گاه شنیدی که اعوان ظالمان در آن محله آمده و به در خواست چیز پیشتر از همه آورده بعاملان دادی و-

شیخ الاسلام محمد(۱) رحمه الله گوید که من در ابتدای جوانی بخدمت شیخ ابوبکر رحمه الله تلمذ میکردم از خصال حمیده او یکی آن بود تا هر کسیکه بخانه او درآمدی ماحضر نیکه داشتی پیش مهمان آوردی تا که روزی با شریکان درس خوان آنجا در آمدیم و بخدمت شیخ چیزی از مقوله علم استماع کردیم خواستیم که بیرون آئیم شیخ برخاست و سفره یی بیاورد که نان پاره ها درآن وآن نان پاره ها را بکاسه یی ترید کرده آنگاه ابریقی را از تنور گرفت که درآن پاره آب ونمک و چیزی ماش پخته بود برآن ثرید ریخت که ترشد ویارانرا گفت بخورید. و شیخ الاسلام مذکور گوید من درآنوقت نگاه کردم درگوشه آن خانه آبگینه یی دیدم آویخته گمان کردم که آن ظرف روغن باشد گفتم یا شیخ اگر پاره از آن روغن آبگینه درین کاسه بریزیم شاید، فرمود اگر هست بریز. چون آبگینه را گرفتم بر کاسه ریختم چیزی سهل از روغن دران کاسه ریخت، پس شیخ ویاران از آن طعام خوردیم. بعده گفت یا شیخ چه خوب شد که تو مرا یاد آوردی که خدای تعالی نان خورشی بمن داده بود و مرا از ان هرگز خبری نی. وهم شمس الدین گوید از هرنوع

---

(۱) در فضایل: طیان اضافه دارد که کلکار را می رساند.

طعا میکه میخو ر دم از خانه خود یا از خانه دیگری هرگز باحلاوت ترو با مزه ترو خوشگوار ترا زان طعام شیخ نبوده والله اعلم این بود اسماء آن هفتاد بزرگ که در ذکرو بیا ن آ مد .

بعد برخاطر حاضران وناظران این جریده پنهان نماند از جمله مزارات متبرکه ولایت بلخ سرقد قدس آثار خسرو دارا لملک ولایت وخاقان تختگاه سیادت وهدایت شاهبا ز قضاء ملکوت مقرب حضرت جبروت امیرالمومنین اسدالله الغالب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه جانب آفتاب برآمد ولایت مذکور قرب یکمنزل .

نظم :

شاهیکه هل اتی خبری هست در حقش

شاهیکه لا فتی صفتی بود در خور ش

شاه هیکه روز رزم چو شمشیر می کشید

شوری نبود در صف هیجا برابر ش

شاهیکه طبلهای بشارت نواختند

چون رفت درجهان خبری فتح خیبر ش

شاهیکه بی نظیر بود درسخا وجود

باشد هزار حاتم طی چاکر د رش

شاهیکه هست خرق کراست همیشه وقت

در مرقد شریف صفا دیده پیکرش

شاهیست اوکه منکر وبد خواه ودشمنش

خاک ضلالت است فرو شسته برسرش

دیگر معلوم رای سخن سنجان این زمان بوده باشد که در ظهور این مرقد پاک مردان از خود باخبر رساله ها نوشته اند بزبان تازی و فارسی و این پیرخاکسار چند کلمه از آنها برسبیل اختصار از جهت یادگاری درین اوراق ثبت مینماید، چنانکه دربعضی ازان رسایل سبب شهادت آن ولی کامل را از تاریخ گزیده وغیره نقل نموده میگوید که عبدالرحمن بن ملجم که یکی از خوارجیان بود، بقطامه زنیکه دختر جنج یمنیست عاشق ونگران شد، چون عبدالرحمن آن زنرا خواستگاری نمود آنزن گفت اگر تو علی مرتضی را کشتی من زن تو باشم زیراکه پدر وبرادران این زن در جنگ خوارج نهروان بدست امیر وسپاه ایشان کشته شده بودند. پس آن بود که عبدالرحمن بادو خوارج دیگر که یکی رانام مبارک بن عبدالله و دیگررا نام عمر وبن بکریمنی میگفتند هرسه تن اتفاق کرده که امیرالمؤمنین علی و حضرت معاویه وعمر وبن عاص را بکشند. واین اتفاق را روز آدینه هفدهم شهر رمضان سال چهلم ازهجرت کردند، تاکه مبارک بدمشق رفته معاویه رابسرزخم منکرزد امازخم او دوا پذیر شد وعمر و بمصررفته عمروعاص را کشت. لیکن در تاریخ گزیده گوید که عمر وبن عاص را درآن شب مرض قولنج عارض شده بود سهیل عامریرا بجای خود بامامت درمسجد فرستاده بود عمر وبن بکراو را بگمان عمروبن عاص بکشت وعبدالرحمن بکوفه بطلب شهادت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه مقید شد دروقت صبح بمسجد کوفه زخمی بسر مبارک وی زد وآنجناب رابشهادت رسانید.

آورده اند که این واقعه هایله درشب جمعه نوزدهم ماه مبارک رمضان واقع شده، روزسوم که بیست و یکم شهرمذکور باشد از ان الم وفات یافته حسنین رضی الله عنهما بموجب وصیت اورا براشتر بسته سردادند، شتر میرفت تا آنجا که

اکنون مشهد اوست بایستاد اورا فرود آورده همانجا دفن نمودند ودربعضی رسایل آورده که حضرت امیر راحسنین شستند جعفر ومحمد حنیفه آب ریختند وامیرالمؤمنین حسن رضی الله عنه با یشان نماز گذارده اند در تحفة السعداء بنقل ازشواهد النبوه (۱) آورده اند که امیر المومنین حسن رضی الله عنه فرمودند درآن شبی که پدر بزگوار بجوار رحمت ایزدی پیوست شنیدم که قایلی میگفت شما جماعه بیرون روید واین بندهٔ خدای رابا ماگذارید. چون بیرون رفتیم آوازی از درون خانه شنیدیم که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم از این جهان درگذشت ووصی اوشهید شد اکنون نگهبانی این است واکه کند. باز آوازی آمد که هر که سیرت ایشان ورزیده پیروی ایشان نماید. چون ساکن شد در آمدیم که اوراغسل وکفن کرده بودند پس بروی نماز کردیم . وهم در آن کتاب آورده روایتی آنکه حضرت امیردروقت رحلت فرمود، چون من ازین عالم بگذرم اززاویهٔ خانه تختهٔ برآید مرا بران خوابانید ، بشویند واز استانهٔ کفن وحنوط برآید مرادران کفن پیچیده منوط کنید وتابوت رادرمیان خانه وضع نمایید وفرزند انرا بیاورید تاپدر خودراوداع کنند . گویند حضرت امیر راسی وپنج بروایتی سی ودوفرزند بوده: چهارده پسر وهژده دختر . بروایتی هفده پسر وپانزده دختر .

آنگاه یکبارحسن بر من نماز گذارد ویکبار حسین وبعد تابوت از پیش برخیزد آنگاه تابوت را بر دارید وهرجا که سرتابوت برزمین آمد آنرمین رابکنید تا بوت از شاخ پدید آید مرا برآن نهاده دفن کنید. ودر مناقب الخلفاء نقل ازشواهدالنبوة کرده که حضرت امیر دروقت سفر آخرت ،حسین راوصیت نموده بود که چون من

---

(۱) یکی از مولفات مولانا جامی

درگذ رم سرا برسر یری نهاده بیرون برده بعرین (؟)(۱) برسانید آنجا سنگ سفید خواهیدیافت که در خشان باشدسرا درآنجا دفن کنید وهموار سازید. پس بوصیت پدر شهزادگان سریر حضرت امیر رابشب دران موضع که حالابه‌نجف مشهوراست برده دفن کرده به زمین هموار ساختند که کسی بران مطلع نشد مگر اهل بیت.

اما دردفن حضرت رضی الله‌عنه‌اختلاف بسیار است اصح آنست که ایشان در نجفند وقبر مبارک ایشان تازمان بنو عباس‌نامعلوم‌بود. درزمان‌خلفای عباسیه‌خلیفه‌هارون الرشید آنمرقد مبارک راپیدا کردومردم رفته آنجا را زیارت می‌کردند، تا زمان عضدالدوله‌دیلمی،واین‌عضدالدوله‌درسنه ۳۷۰ هجری‌آنجاعمارتی‌نمود که‌الحال زیارتگا مردم‌است‌وروایات‌اکثرتواریخ دانهابهمین‌مضمون‌است ودربعضی‌روایات‌ازتواریخ آمده که حضرت امام حسن رضی الله عنه باحضرت معاویه صلح نموده تابوت مبارک‌را درمدینه آورده درخانهٔ حضرت فاطمه رضی الله عنهادفن کردند.

ودر بعضی روایات آمده که درمسجد جامع کوفه یا نمازگاه برده دفن نمودند، تا وقت پادشاهی حجاج ابو یوسف رسید شبی‌حجاج مذکور جسد مبارک ایشانرا از آنجا نقل‌داده بموضعی بردند که آنرا هیچکس ندانست. ودر بعضی از رسایل‌مدفن ایشانرا درقصر الاماره نیز گفته اند. بعضی گفته اند اشتر یکه‌صندوق ایشان باربود در بادیه گم شد وبعضی گفته‌اند که مدفن مبارك ایشان اصلا معلوم نیست. اما بیان ظهور مدفن آن شاه حشمت وجاه درمدینه بلخ است. مولوی‌عبدالغفور(۲) در رساله (خود) بیان مدفن آن پاکرا چنان‌عیان‌ساخته اند که صورت آن منبع نورچنان

---

(۱) کذا درنسخه.

(۲) این همان مولوی‌عبدالغفور لاری‌است که‌رساله یی‌به اومنسوب‌است وبکوشش نگاونده از طرف انجمن تاریخ افغانستان چاپ شده است.

بوده که شیخ زاده پاک طینت شمس الدین محمد نام که اجل مشایخ بسطام بوده در ولایت ملتان که از جمله ممالک هند است روزی در کتابی نقل صریح با سناد صحیح از گفته علما سلف رحمهم الله دید که در سنه ۵۵۰ ازهجرت جماعه یی از ثقات ولایت قبة الاسلام بلخ در واقعه چنان دیده‌اند که حضرت سید کاینات و خلاصهٔ موجودات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات ظاهر شد بموضع خاص از مضافات شرقی آن شهر که موسوم بخواجه خیران است اشارت نموده فرموده اند که تربت پسر عمم علی بن ابیطالب رضی الله عنه در اینجااست.ودر بعضی از رسایل صورت این واقعه را بدین گونه تقریر کرده اند که در کتابخانه مولانا تاج الدین که یکی از بزرگان قبة الاسلام بلخست کهنه کتابی یافت شده که باو نوشته بود. در تاریخ ماه رمضان سنه ۶۰۷ ازهجرت بوده که جماعه یی حضرت رسالت پناه صلی الله علی وآله وسلم را در خواب دیده اند که آنحضرت فرموده که قبر پسر عمم علی مرتضی رضی الله عنه در خواجه خیران ولایت بلخست . بعد مولانای مذکور در رساله مزبور چنین عنایت مینماید : مقارن اینحال خبر فرخنده مقال بسمع احمد قماچ که از قبل سلطان سنجر بن ملک شاه والی ولایت بلخ بود رسید پس وی آن فرق نقابت را درمجلس خویش طلب نموده از صورت آن واقعه استفسار کرد ایشان بیان آنخواب در آنمجلس مینمودند که درین اثنا یکی از ثقات فقها مانع صدق آن رؤیا آمده بزبان استغاثه شکوه آغاز کرده گفت که حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه درعراق عرب بدرجهٔ شهادت رسیده ومرقد قدس آثار او بحسب اختلاف روایات درحوالی منارهٔ کوفه یا در مقابر کرخ ویا درفضاء نجف ویادر سواد آمل ویادرعدن است اینجا چه میکنند .

الغرض چون آن فقیه مخالف اعتقاد همان شب که درخواب میرود درعالم واقعه خواب چنین می بیند که جمعی از طبقهٔ علیه علویه اورا بعنف و درشتی تمام گرفته

کشیده بقرب قبری رسانیدند که آنجا حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه بربالای آن نشسته، پس حضرت امیربمهابت وصلابت تمام ازان جماعه پرسیدند که همین است آن مدبر بیوقار که قول سید مختار صلی الله علیه وآله وسلم را استوار نمیدارند ،واز رو یا طایفه عناد واستکبار سینما یدآن جماعه گفتند آری همین است، پس حضرت امیر دست وپای ویرا بسته وتمامی اعضای اورا به دردهای گوناگون مبتلا ساخت تا که بوحشت وشتاب زده گی تمام از خواب بیدار گشت درآن شب باضطراب بدربار والی رفته صورت واقعه خواب خود را بیان نمود . پس روز دیگر که خسرو انجم سپاه شب حمله آورده فیروز گردید، صدق این قضیه چون صبح صادق برهمهٔ مردمان روشن گشت ،آنگاه احمد قماچ وزمرهٔ اکابر واتباع ، متوجه آن صوب شده درکندن وشگافتن آنموضع مقید گردید، تا که علامت قبر وصندوق حید ر کرار نمودار شد ،وبر فرازآن دوسنگ از مرمر ورخام نهاده ودرمیان آن صندوق جسد مبارک شاه با کفن اصلی درغایت سلامتی وخوشبویی ایستاده ودر زیر سرآن بلند اختر خشت سنگین تـر اشیده منقش بکتابت : هـذا علی ولی الله ابن عـم رسول الله بعد ازآن احمد قماچ عمارت عالی بنا کـرده . ونیز موافق این حکایت روایت دیگری ازنسخهٔ علماء سابق دربودن مرقد مبارک حضرت شاه درمدینة الاسلام بلخ شایع شد پس بعد ازشگافتن آنزمین بفرمودهٔ سلطان معزالدین بایقرا که ایشان بوسیلهٔ شرف براده خواندگی سلطان حسین میرزا متصدی ضبط امو راینولابودند اثر عمارت احمد قماچ قبل از اتمام بواسطهٔ خروج چنگیز خان درمعرض اندراس وانهدام افتاده بود. ودر بعضی از رسایل می آرد که درتاریخ قدیم بلخ نقل میکنند که سبب آوردن تابوت حضرت شاه از کوفه بحوالی ولایت بلخ آن بوده که صاحب الدعوات

امیر ابامسلم مروزی چون مملکت خراسان رادرتحت تصرف درآورد، رسولی بنزد امام پنجم از ائمهٔ اهل بیت امام جعفر صادق رضی الله عنه فرستاد التماس نموده باید که امر خطیر خلافت را بنمائید. حضرت امام از ایجاب اواستناع کرده فرمودند که اگر صاحب الدعوت میتواند کاری کند که صندوق رفیع القدر جد بزرگوارم حضرت امیرالمؤمنین علی کرم‌الله وجهه راباپرادر بزرگوارم عبدالله بن زید بن حسن بن علی راگرفته بجانب خراسان برد، تا از شرگروه بنی‌امیه محفوظ ومصئون ماند. آن بود که امیراباسلم نامدار جمعی رااز عیار پیشه گان خواص بعزم آنکار صعب متر ومصمم گردانید، تاایشان برحسب فرمان، صندوق صدف سان آنگوهرپاک راازقعر دریای خاک نجف بدست آورده درحدود بلخ باین موضع مذکور مشهور رسانیدند. وروایتی آنکه عیارانِ ابومسلم صندوق مبارک امیر را بفرمان امام جعفر صادق رضی الله عنه از کوفه بدست آورده بولایت مروآوردند وچون مهم ایشان از نصر سیار کفایت نشده منهزم ومتنفر میبودند تاکه آن صندوق را از آنجابولایت بلخ آوردند تابعد از انقضاء مهم آنرا اظهارسازند. گویند پیش از اظهار آن خاندان ابامسلم بقتل رسید آنمرقد منور همچنان مخفی و پوشیده ماند تازمان دولت پادشاه اسلام سلطان حسین میرزاچون صیت سلطنت(آن)سلطان درجهان منتشرشد پس درآن اثنا شیخ نظام الدین مروی از حج می آمدبراه هند کتابی بدست آورده ودرآن کتاب تاریخ عمارات احمد قماچ را ثبت نموده بودند چون شیخ مذکوربولایت بلخ رسیده آن تاریخ را اظهار کرده تاکه میان اشارف واکابروتمامی اهل بلخ اشتهار تمام یافته همه گی متجمع برین موضع مشهورآمده آنسر زمین را بشگافتند اثر عمارت احمدقماچ را دیدند ودرمیانه آن عمارت علامه قبر

وصندوق مبارك آنحضرت را یافتند ولوحی نیز پیداشد که درآن چنین کنده بودند:
هذا مرقد علی ولی الله ابن عم رسول الله علیه وآله وسلم بعد آثار و علامات کلی صورت
وبمعنی بسمت وضوع پیوسته تا که اظهر من الشمس گشته، نظم:

گوهری غایب شد اندر قعر دریای نجف و ین زمان در قبة الاسلام بلخ آمد پدید
عین آب زندگی از کوفه می جستند خلق ای خضر بشتاب کاندر جام بلخ آمد پدید
این کرامت بین زقبرش کورها بیناشود این فضیلت بس که این، برنام بلخ آمد پدید
مرجع مخلوق شد این مشهد پاکیزه خاک هم از ین پاکیزه خاک اکرام بلخ آمد پدید

چون صیت این اخبار فیض آثار در عرصه روزگار انتشار یافت، آنگاه کمال اخلاص
و صفای عقیدت خلایق باعث اقامت رسم زیارت گشت، تا که فوج فوج و گروه
گروه با نقود واجناس نا متناهی ازهرطرف روی توجه باین دیار نهاده می آمدند تا
زیاده از صد هزار مردم در فضای صحرای این روضه مبارک که مترصد مشاهده آثار
کرامات و ملاحظه خوارق عادات آن بزرگوار ایستاده میبودند تا که درمدت
انقضای دوماه، قریب یکهزار وپنجصد کس از زمرهٔ صم بکم عمی در ضمن طواف
آنروضهٔ خجسته ماثر بشفاء کامل وصحت عاجل رسیده نده، نظم:

ای مرقد شریف ترا حرمت حرم کوی تو کعبهٔ عرب و قبلهٔ عجم
درخاک روح پرور تو مندرج شفا وز فرش روح گستر تو منهد م الم
گیتی برآستانه تو می برد پناه گردون بخاک پاک رگهت میخورد قسم
گشت از ظهور روضه رضوان پاک تو خاک زمین بلخ بد از گلشن ارم

بعد چون ثبوت خرق عادات ازان روضهٔ مبارکه بطریق تواتر وایقان رسید واختصاص آنمقام عالی مرقد مظهر منور حضرت علیه علویه ازفحوای نسخهٔ تواریخ سلف بصحت و ثبوت انجامید ، آنگاه صدای این خبر فرخنده اثر بسمع مبارک سلطان حسین میرزا رسید ، درحال مرغ روحش ازقفس بدن ببال اقبال طیران نموده ازحضرت عزت بزبان تضرع ومسکنت چنین مسئلت مینمود : چه میشد که زودتر بتوفیق ملک اکبر قطع طریق آن اماکن قدس اثر میکردم تا که زمین بوسی آن آستان که قبله گاه راستانست برمن میسر میگردید آن بود که میرعلی شیرراقبل ازخود بولایت بلخ روانه نمود تااوتفحص این احوال نماید . چون او بدین ناحیه رسید کما حقه احوال رامدلل کرده عریضه یی بحضور سلطان فرستاد نخستین نوشت که : بشرالمؤمنین بان لهن من الله فضلا کبیرا . چون این نوید جان فزا بسمع مبارک سلطان رسید ، با آنکه موسم تموز وشدت گرمی هوا بود باتمامی شاهزادگان وهزارالوس چغتای عنان عزیمت ازخراسان بجانب ولایت بلخ گردانید . بعدازمدتی چون قوافل همایون و رواحل دولت روز افزون سلطان بحوالی آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال رسید یکفرسخ راه مانده بود که ازسمند براق همت بزیر آمده نصف از آن راه بپای ملبوس ونصف دیگررابپای عاری (قطع) فرمود . درحین طواف اطراف آنحرم واجب الاحترام رداء فروتنی در گردن انداخته وسلسلهٔ شکستگی درپای کشیده آمده بدوزانوی ادب بر آستانهٔ آن شاه عالی نسب نشسته وجبین بخاک پاک آنزمین مالیده بزبان تضرع و مسکنت نالیده میفرمود «وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید» نیزگویا مترنم این مقال بود ، نظم:

السلام ای بارگاه شاه مردان السلام　　السلام ای مرجع مجموع خلقان اسلام

با رگاه فیض بارالله اکبر اینچه جاست　　سجده جای اولیاء سبحانک الله اینچه نام

بعد بحسب فرمان حضرت سلطان در مدرسهٔ علیای شاهرخیه که متصل جامعست مجمع بزرگی از جماعه اکابر صلحاانعقاد یافت وصدر آنمجلس رفیع اقدر بشرف حضور حضرت سلطان مشرف وبزین گشت . آنگاه سخن در باب نقل نعش بزرگوار آن شاه ازخطهٔ بلخ بفاخرهٔ هرات که خاطر سلطان چنان میخواست طریق مشاورت آن درمیان آمدبعد از القا مقدمات حمیدهٔ ومباحثات کثیره علماء واکابر را اراده بامتناع نقل وتحویل آن نعش مطهر قرارگرفت . پس مقارن این آوان حضرت سلطان اشارت فرمود تاعمارت عالی طول وعرض فضای گنبد عالیه آنرا در همان موضع اصلی که تخمینا بیک جریب تواند بود مدفن مطهر آنشاه پاکیزه‌سیر نفاذ یافت تا که اختر شناسان باهرو بنایان ماهر که هرکدام سرآمد تعمیر کنندهٔ کشوری بودند از روی حذاقت ومهارت بحدی ازحدود بنیاد آن کار نها دند وبطفیل آن بسیاری ازعمارات دراطراف وجوانب متلاصق ومتلاحق گردید ، تا که دراند ک زمانی ساحت حدود آن خجسته مقام درغایت عظمت ورفعت باتمام رسید . دیگر موازی صدزوج آب از رود خانهٔ چشمه‌شفا که آب خوشگوارآن درچند ین مزارع وکشت زار جاری نمود، موسوم بنهر شاهی گردانید ، وبرآن موقف رفیع وقف مو ید فرمود وتقلد مهارت کلیات وجزئیات اموریکه بحال عمارت وآبادی آن تعلق داشت همه‌گی بقبضه جناب قدوة العلماء جلالت انتساب شیخ زادهٔ مذکور که سبب ظهور روضهٔ منوره است حواله رفت، ودیگر اسباب وادوات ونقاره خانه سلطانی درمحاذات آنمشهد عالی سمت تعیین پذیرفت بعد چون سلطان از مهم زیارت مرقد فیض بخش خاتم خلفاء رضوان الله تعالی علیهم اجمعین فارغ شد ، آنگاه ازآنمقام باسعادت معاودت فرموده متوجه استقرار برسریرسلطنت درولایت بلخ گردید. گویند ازعجا یب

تقدیر حضرت عزت جل‌جلاله درآن اوقات خجسته‌ورود درهرجا ازمملکت خراسان حادثهٔ پرتشویش روی نمود. تفصیل اینواقعه آنکه درهرگوشه ازین مملکت زمرهٔ از اراذل واوباش باطایفه یی ازمردم بد اعتقادهم دستان شده بسخنا ن بیحا صل که آن محض فساد وگمراهی بود سربرآورده بودند ومبداء حدوث اینواقع ازولی شیر نام لئیم بدکیش که ازسگان خطهٔ بطالت بوده بظهورآمده واوبزور بازوی روباه بازی درمعرض شیران بیشهٔ اسلام درآمده ازمحض جنون وجهالت روبباد یه کفرو ضلالت آورده زبان بسب صحابهٔ کرام گشادند، تاکه اکابرعلما دین برحسب فرمان حضرت سلطان، ولی شیر گمراه لئیم رایا فته آوردند باجمعه پیروان او بتیغ وتیر اعضای پلید شانرا پاره پاره ساختند، وخاطر سلطان از دغدغهٔ خبث وجود آن بیدینان فارغ گشت، چنانکه ازتدارک آن مخذول سایرمدبران بوالفضول که اندیشهٔ خطاپیش‌نهادخاطر نموده بودند، آن خیال باطل ازسردور کردند، ودرمجمع الغرایب آورده، که عمارت آستانهٔ علیه علویه درسال هشتصدو هشتادوشش بنایافته.(۱)

---

۱- مدت چهارده سال عمارت مزار بسررسید، چهار باغی بچا رحد روضه ساختند در وقت سلطان حسین (رک: ورسجی، هفتاد مشایخ) بسال ۱۰۱۱ ولی محمد خان والی بلخ دردورهٔ اشتر خانیان چارباغی بمزا رفایض الانوار حضرت علی(رض) ساخته وبه وطرف درختان میوه دار غرس نموده است.

(رک: تاریخ مقیم خانی، خطی ص ۱۴۳)

درسال ۱۱۱۶ دروقت سیدمحمد مقیم‌خان که‌والی بلخ بوده مزار راتجد ید نمودند گوید: «مهندسان قضا وقدر گنبد نیلفام کاشی نمای گردون را بگچ صبح

وازبلخ تا بروضهٔ مبارکه تخمیناً دوفرسخ گفته اند واطراف قبهٔ مطهرهٔ آنروضه سعهٔ صفحهٔ ایوان ونظرگاه وایوان چهار ده زرعه کم چهار جریب است ،والله اعلم .

دیگر ازجمله مزارات متبرکه مقا بر بابا یانست که دردرون وبیرون این شهر شریف آسوده اند وهمه گی ایشان یازده نفرندچنانکه مقبرهٔ هشت نفرایشان دربیرون این شهروسه نفر دیگردردرون شهراست .اما آن هشت مقبرهٔ بیرونی چهاردرجانب شرقی وچهار درجانب جنوبی وغربی این ولایت است ، اما آنچهار مقبرهٔ شرقی اول مقبرهٔ بابا شا هو است .

---

صادق وخشت زراندود خورشید تجدید اساس نهاده اند ومعماران قدرت ومشیت برشمهٔ شهاب ثاقب وقالب هلال آنرا ازعیب کجی ونا هموارى مبرا ساختند .
(ایضا : تاریخ مقیم خانی )

خانقاهیکه سلطان حسین درپهلوی مزار حضرت علی (رض) درخواجه خیران بنا نموده است ، محمد یوسف منشی بلخی تذکرداده وآنرا ورسجی درهفتادمشایخ عینا نقل نموده است . وهم ورسجی خبر میدهد . «صد زوج آب از دریای بلخ جدا کرده موسوم به نهر شاهی کرد ند وآن وقف صحیح مؤبد ساختند . صد نفر سادات وصد نفر غلام را آزاد کرده برای خدمت درآن گذاشتند ، وامور تولیت به سیدتاج الدین اندخودی علیه الرحمه که ازاولاد سیدبرکهٔ اندخودی قدس سره بوده اند قرار گرفت . بعد ازایشان تولیت بخواجه میرزا ابو الحسن انصاری که از اولاد حضرت خواجه عبد الله انصاری قدس سره ولد ارشد حضرت شیخ شمس الدین مسکین (رح) بودندداده شد .

( رک: هفتاد مشایخ ورسجی ،خطی کتابخانهٔ انجمن تاریخ )

دویم مقبرهٔ بابا کهنه که قریهٔ بابا کهنه باو سوسوم است. سوم مقبرهٔ باباقو، چهارم مقبرهٔ باباشمس که درمیان محوطهٔ لب جوی باراحمد مشتاق است ودر آفتاب برآمد آن مزار محله ایست مسمی بمحلهٔ ساربانان. و اما مقبرهٔ آنچهار بابا یی که درجنوبی وغربیست سه نفر ایشان قدیمی اند ویکی ایشان جدیدی. اما سه نفر قدیمی: اول بابا کوظمست که قریهٔ بابا کوظم باو منسوبست. دویم بابا عالم که قریهٔ باباعالم بوی منسوبست. سوم بابا یوسف که درسر راه قریهٔ یولبوغه واقعست.

واما یکبابای جدید رانیز بابا قوزام است که مقبرهٔ ایشان بیرون دروازهٔ سلطان احمد خضرویه درمیان مدرسهٔ وی واقع شده. واما سه بابایی که دردرون شهرند، دوی ایشان دردرون شهر بیرون ویکی درمیان شهر درون، درجوار زندانست که نام ایشان نیز باباقوجقار است. واندونفر یکه درشهر بیرون آسوده اند، اول باباجان باز است که چهارسوق باباجان باز بوی منسوبست. دویم بابا مست که مقبرهٔ متبرکهٔ ایشان درقفای دکاکین صحافیست که درجانب جنوبی آن راه عام است. و نیز کوچه یی که درجنوبی راه عامه میرود آنرا کوچهٔ بابا مست نامند.

ومولانا معصوم سمرقندی دررسالهٔ مناقب حضرت قاضی سید صالح وحضرت ایشان میرالله درمقالهٔ پنجم آورده، اطبا اتفاق دارند باینکه بهترین آبها آنست که ازجنوب بشمال رود. پس موافق گفتهٔ اطبا است وقوع دریای درهٔ جز که از جنوب بشمال می آید واین مخصوص به آب بلخ است. بعد چون آب مذکور از تنگی چشمهٔ شفاه برآمده منقسم بهژده قسم میشود که آنرا هژده نهر نامند، اگرچندیکه زیاده ازین هم نیزبوده باشد، لیکن آن هژده نهر قدیم است بعد از آن معلوم باد که تقسیم آب ایند ریا بهژده نهرچنین شده: شش نهر که نهر شاهی وقدروسیاه جرد وبلخ ودستجرد وچمتال است ازفوق

پل امام بکری جدا گردیده وچهار نهردیگر که نهر مشتاق و اصفهان و عبد الله وبغشور (۱) است سربند این چهار ازپل مذکور (۲) پا یانتر واقعست و سه نهر دیگر که نهر ارغنداب وفیض آباد وعلیا باد است سربند این سه نهر از سر بند چهار نهر مذکور پایانتر است . وپنج نهر دیگر که نهر آدینه مسجدوقراچه وبور لیک وبرقوت (۳) وشحشارک است سر بند اینهمه گی در یك موضعیست که آن مسمی بسر اپنجه (۴) است . واما پنج نهر که شاهی وقدروسیاه جرد وبلخ ومشتاق است برطرف آفتاب برآمد این شهر جاریست . ودیگر هاهمه گی بجانب قبلهٔ این میگذرد ودرمابین نهرشاهی وقدرو سیاهجرد نهر خوردی بهمراه این چهار جاریست موسوم بنهرقزیل رباط .

ودیگر مخفی نماند که هریک ازین هژده نهر بچند قریه مشتملند: چنانکه نهر شاهی منقسم بده قریه است اول آستانه مقدسهٔ دویم ال تیمور دولت آباد . سوم پیش یغاج (۵) چهارم وقف عبدالله پنجم باباشاهو، ششم خان آباد باباشاهو، هفتم چغدک، هشتم ده چقور نهم ده ارباب، دهم نوآباد خادم اتالیق ونهرقدر منقسم بهفده قریه است: اول قریه رباط ، دویم بابا کهنه — سوم طغای بوغه (۶) چهارم خوشحال آباد ، پنجم

---

(۱) ن : باغ شور

(۲) یعنی پل امام بکری

(۳) دریك نسخه : مزارقوت .

(۴) درنسخه : سرپنجه

(۵) ن : یلش نعاج ، امابیش یغا جد رست است بمعنی پنج درخت .

(۶) درن م قفای بوغه

قریهٔ د ادی ، ششم تخته پل ، هفتم چهل گزی ، هشتم د لخکی ، نهم تا شتیمو ر
د هم قر یه سرای، یازدهم چیچکتو ( ۱ ) ، دوا ز د هم لنگر خا نه ، سیز د هم
کر سلک ، چها ر د هم د یه ( ۲ )عبد ا لجلیل، پا نزدهم تا شتیمور وقف شا هی
شا نزدهم قول تیمور ،هفدهم فولا دی .

وجوی قزل رباط منقسم بسه قریه است : اول— نوبهار. دویم — قزل رباط،سوم اویغور .

ونهرسیاه جرد منقسم بشانزده قریه است :اول توخته،دویم خاصه پز، سوم ساشی، چهارم نگارین، پنجم زامکان، ششم ده قاضی ،هفتم ابوت (۳) ، هشتم ارغون ،نهم کمپیر ک ، دهم امیرگان، یازدهم ده سوار ، دوازدهم ده گلخار ، سیزدهم قریهٔ محمد آ باد ،چهارد هم ده شهر ک، پانزدهم ده نیک پی(۴) ،شانزدهم قریهٔ سیاه جرد.

ونهربلخ مشتمل بربیست ویک قریه است: اول ده نواله(۵) ؛دویم ده قلعه، سوم سمرقند یان ، چهارم حصار ک ، پنجم ده را زی (۶) ،ششم خواجه جنبدان ، هفتم وفامک ،هشتم پلاس پوش ، نهم کوشکک ،دهم سرای زرد ،یازدهم خواجه

---

(۱) ن و م : سر خجکتو .

(۲) د رن : د یک

(۳) ن : ا یوت

(۴) ن م : ینگی پی

(۵) ن :شادلواله

(۶) ن م : فره رازی

شهدا ، دوازد هم خواجه سنگ لیس(۱) ، سیزد هم کوشک آغای روسی ، چها رد هم کافرشیخ ، پانزد هم او چبوغه ، شانز د هم بازارچه ، هفدهم د ه بی بی ، هژ دهم قریهٔ تور غمچی (۲) ، نوزدهم ده گنبد کک (۳) ، بیستم بهاء الدین ، بیست و یکم ده انبوه .

ونهر مشتاق مشتملبر پنج ده است: اول قاذنبق (۴) ، دویم ده لولی ، سوم سرای سلطان ، چها رم ده نو حاجی گاو ، پنجم مؤمن آبا د .

و نهر اصفهان مشتمل برده قریه است : اول خواجه قمبر ، دویم توختمیش ، سوم خوا جه روشنائی ، چهارم یکه توت ، پنجم آبوالخیر ، ششم بر مزید جدید ، هفتم اورته شاخ ، هشتم شاخ مغولان ، نهم خیرآباد ، د هم سوزنچ آبا د .

ونهرعبدالله مشتمل بر بیست وشش قریه است: اول پنجهٔ لنگری ، دویم لغمانی سوم تیمور سرای ، چهارم چهار کپه ، پنجم کدوخانه ششم چهارباغ گلشن ، هفتم آسیای ریگک ، هشتم جوی حرم ، نهم قریهٔ ساشک ، د هم چیگل ، یازد هم ده ولی ، دوازد هم قریهٔ سیدان ، سیزد هم سیدان ، چهارد هم د هشتان ، پانز د هم سرخ گنبدان ، شا نز د هم شنگل آباد ، هفدهم د هر آباد ، هژدهم نخجیر آباد ، نوزدهم هاشم آباد ، بیستم قریهٔ کلاته (۵) ،

---

(۱) ن م : سنگ ا لب

(۲) ن م : نورغمچی

(۳) ن : جند کک

(۴) ن م : کا وق انبق .

(۵) ن : کلبه

بیست ویکم جرجان ، بیست ودویم قریه‌عجله ، بیست‌وسوم زعجات(۱)، بیست‌چهارم زادیان ، بیست وپنجم چهارگنبد مغولان ، بیست وششم وزیرآباد .

نهر بختور (۲) مشتملبرده قریه است: اول قریه‌شیخ حسن، دویم قارتق، سوم‌شهاب، چهارم باغ شور، پنجم ده رحیم قلی‌قارتق (۳) ، ششم سرده ، هفتم دولت آباد هشتم یخدان ، نهم تل غله (۴) ، دهم قرشیگك .

نهر ارغنداب مشتمل بر شانزده قریه است : اول بوکه ، دویم دا چی ، سوم شیخ تاشتیمور ، چهارم موسی ترخان ، که مشهورهشترخان ، پنجم صدآباد، ششم قشلاق شهر سبز ، هفتم حیاتان ، هشتم توق‌بوغه ، نهم خاله‌بچگان، دهم‌پیتابه، یازدهم اورس ، دوازدهم فرخ آباد ، سیزدهم سیونچی خواجه ، چهاردهم جوکی مغل ، پانزدهم قچرجی (۵) ، شانزدهم سبحان آباد .

نهر آدینه مسجد مشتمل بر سیزده قریه است : اول قراکیك ، دویم گیچی ، سوم یولبوغه ، چهارم قوشچی ، پنجم قورچی ، ششم باورچی ، هفتم حاجی سلك ، هشتم النچی ، نهم‌آدینه مسجد، دهم‌چراغچی ، یازدهم‌ده‌منذر ، دوازدهم‌صندوقچی، سیزدهم‌مروران .

---

(۱) ن م : زعجاو

(۲) ن م : باغشو ر

(۳) ن م : قاریق

(۴) ن : غکه

(۵) ن : قمچر

نهر قراچه منقسم بهشت قریه است : اول ایمن علی ، دویم شاه مقیم ، سوم قراچه چهارم رفیع الدین خواجه ، پنجم قریهٔ حاجی علی ، ششم سیرشکاران ، هفتم ویرانه ، هشتم میر آباد .

نهر بورلیک منقسم بر پنج قریه است : اول جوی عربان ، دویم ساالبورون (۱) ، سوم خواجه روشنایی ، چهارم چرسیك (۲) سرای ، پنجم بورلیک .

نهر قوت مشتمل بر هفده قریه است : اول نوریان ، دویم آق تپه ، سوم قزان تیمور ، چهارم قریه یساوری (۳) پنجم قابت سرای ، ششم ارناغه ، هفتم یلسان ، هشتم شادی یوزی ، نهم جوبه بوزی ، دهم ینگی اریغ ، یازدهم منگلیك ، دوازدهم قوچقارچی ، سیزدهم یوزلوك ، چهاردهم دادرك ، پانزدهم کوشکلك ، شانزدهم قبچاق ، هفدهم ایلچی گدای .

نهر شخشارك منقسم برده قریه است : اول ـ شخشارك ، دویم خان آباد ، سوم قشلاق خواجه غایب ، چهارم عاشقان ، پنجم ده دراز ، ششم اخته چی ، هفتم تغلق تپه ، هشتم قریهٔ خطای ، نهم رحمت آباد ، دهم ده آس وبخت شاه .

نهرفیض آباد منقسم برسیزده قریه (۴) است : اول ـ فیض آباد ، دویم باندرك ، سوم قشلاق مهتر صفری ، چهارم چهارباغ ، پنجم درویش آباد ، ششم عبدالله آباد ، هفتم سان سیز ، هشتم شیخ آباد ، نهم اله مان آباد ، دهم تنبل آباد ، یازدهم فتح

---

(۱) ن : ساکبودن

(۲) ن : حرمك

(۳) ن : پشاوری .

(۴) ن م : دوازده قریه

آباد ، دوازدهم نصرت آباد ، سیزدهم قرقچی تپه .

نهرعلی آباد (۱) مشتمل برهشت‌قریه است: اول علیا باد، دویم قریهٔ اینباق، سوم شورکنت ، چهارم شیشه خانه ، پنجم کرجک ، ششم نورآباد ، هفتم توره چیباچی ، هشتم قریهٔ سکزی .

نهر دستجرد منقسم برده قریه است : اول حیدر بزوغی، دویم قوشچی ، سوم درویش‌خواجه ، چهارم‌بابا عالم، پنجم‌یکه‌لنگه، ششم صیادان، هفتم نوکار (۲)، هشتم کرمانی، نهم نقاش ، دهم آهنگران .

نهرچمتال مشتمل برسیزده قریه است: اول مشک (۳) تپه ، دویم با باکوظم، سوم خوش‌کنت، چهارم شاخ فولاد ، پنجم‌قزوین مغول ، ششم قریهٔ اشرف ، هفتم کابل کنتی، هشتم قوس چینی، نهم نهمدانگی، دهم چمتال علیا، یازدهم پشت جوی ، دوازدهم چمتال سفلی ، سیزدهم رباط .

بعد واضح باد آنکه موازی دوبلوک دیگر مانند اراضی هژده نهر نیز ازین دریای مذکور سفید وبهره وراست، یکی ازان بلوک درهٔ جزاست‌ودیگری بلوک آقچه، لیکن قراییکه دربلوک درهٔ جز ازین دریا آبخوره است، همه گی سیزده‌قریه است چنانکه هفت ازآنها درطرف آفتاب نشست دریاواقعست وشش دیگر بجانب

---

(۱) ن : علیا باد

(۲) ن م : لوکار

(۳) ن م : سوشک

# بخشی از بحرالاسرار

## در زمینه تاریخ بلخ

از : محمود کتابدار

آفتاب برآمد دریا . اما آن هفت که در جانب آفتاب نشست واقعست اول ده بدرالدین ، دویـــم ده بلندی (۱) ، سوم ده سیـــدان ، چهـــار م بینوا خـــان پنجم چهار باغی ، ششم خام رباط ، هفتم ده بی بی اما آن شش قریه که در طرف آفتاب برآمد دریاست . اول بو ینی قره ، دویم قره حلقوم ، سوم ده یکمنی ، چهارم ده اغلی ، پنجم آقتاش ، ششم پیکا نده .

اما قراییکه در بلوک آقچه ازین دریا آب میخورد ، بیست و هفتم قریه است اول ـــ ده عباس ، دویم ده ارل ، سوم ده کفشگران ، چهارم ده صغری ، پنجم چهار باغ ، ششم برنت ، هفتم ده قاضی ، هشتم حاجی خواجه ، نهم رحیم صیاد ، دهم خم صیاد ، یازدهم شهرک ، دوازدهم قول نبات ، سیزدهم خانقاه ، چهاردهم چنگیز ، پانزدهم ده ساما چوچک ، شانزدهم یکه لنکه ، هفدهم قاق دان ، هژدهم بیش اریغ ، نوزدهم نوآباد ، بیستم ده هنو ، بیست و یکم نوآباد ثانی ، بیست و دوم سکز گورکه (۲) بیست و سوم سکز کپه ، بیست و چهارم مردیان ، بیست و پنجم شهرک (۳) ثانی ، بیست و ششم سلطان اریغی ، بیست و هفتم صیاد ، بعد بر ضمیر منیر سیاحان بوادی عالی و متوطنان ولایات از بنی آدم مخفی و پوشیده نماناد که چون قلم دوز بان از تحریر و بیان فضایل و خصایل و عمارات و مزارات و سایر مصنوعات ام البلاد بلخ فارغ گشت ، آنگاه عنان عزیمت واختیار در شرح بواقی بلاد بر سبیل اختصار معطوف داشته ، چنین بیان مینماید . . .

---

(۱) ن ، م : بی بی .

(۲) ن م : سکـس تپه

(۳) در ن : شیر کت .

## بحر الاسرار

تاریخی است بزرگ تألیف محمود کتابدار ابن امیر ولی بلخی است از جانب پدر خود به مخدوم اعظم خواجه عزیزان کاسانی منسوب است. این کتاب را محمود بلخی بنام ندر محمدخان فرزند دین محمدخان پادشاه چارم از سلسلهٔ اشترخانی مصدر کرده ودر رکن چارم جلد ششم آن از بلخ مفصل یاد کرده است.

ندرمحمدخان در اواسط قرن یازدهم در بلخ و بخارا سلطنت کرده است. این کتاب را ظاهراً بمدت پنج سال باتمام رسانده است. دوست فاضل ما آقای داکتر واحدی آن وقت که درشوروی داکتری خود را میگرفته است بخش بلخ را از نسخهٔ خطی آن کتاب نقل نموده ودر دسترس من گذاشتند که در این مولفهٔ محمد یومن بلخی تعلیق گونه قرار گیرد، زیرا در وقت چند سال حکومت ندرمحمدخان در بلخ محمود کتابدار ش چشمدید و گذارشات وعمارات آن وقت را تفصیل داده است که قابل استفاده میباشد. بعد ازآنکه از بعضی اجزاء افسانه یی کتاب بگذریم، برخی مطالب سودمند دارد که بعصر مؤلف تعلق داشته وابنیه وآثار پابر جای آن روزگار یعنی قرن یازدهم تاریخ بلخ با سی را آینه داری میکند.

چنانچه در مناقب بلخ مسطور است که قریب بهشتاد نهرعظیم چه از رود ده جز وچه از دریای فاخر که عنقریب گذارش خواهد یافت بر ین ساحت مساجت آگندساری و جاری بوده و ازین مجموع قطره مصروف بخواری و رشحهٔ موصوف بزاری نمیگردیده وبرومندی اشجار این بلده آنکه از درختی چند که بمقتضی آنکه گفته اند: «سایه سروسهی هم ثمر است» جمیع اشجار آن مثمر و برومند است.

خصوصا در عهد دولت حضرت خاقانی مد ظاله العالی (ندرمحمدخان) که دروسط

سورسوفور السرور دارالسلام مذکور زیاده‌ازپانزده هزار درخت مثمر ومظلل تازه و ریانست ، خارج بلده را ازین قیاس توان کرد .وجریان آب درین بقعه‌بدین دستور است که غیرازنهراصفاهان که‌در وسط شهرساری است و مدخل آن بابیست که اکنون بدروازه آب شهرت دارد و مخرج آن بقرب شمال از جوار دروازه ده شیخ از هشت موضع دیگر آب‌درقلعه می‌درآید که این مجموع را مدخل هست‌اما مخرج نی .بلکه تمامت این میاه درمحلات واسواق و باغات وحیاض وحماما ت مصروف میگردد وبمقدار مجموع میاه داخله از مواضع هشتگانه زیاده از نهرمذکور خواهد بود ... القصه از کثرهٔ اشجار واغصان چون‌از فراز باره برساحت بلده نظاره کرده شود تمامت شهر باغی در نظر آید مشتمل‌برانواع اشجار وازهار وازجمله باغات که‌درخلال شهر مهد است وبحضرت خلافت مکانی منسوب یکی باغ خانی‌است که‌الان محل‌جلوس ووطن مأنوس‌آنحضرت‌است وطول آن ازشرق بغرب ازقرب مسجد جان کیلدی بی تاحدوددروازهٔ جباخان‌جدید وعرض آن ازشمال بجنوب بقدر ساحت واسطه میان درب ده شیخ وجباخان‌مذکور . وآنچه ازعمارات عالیات وقصور سوفور السرور وگلزار ها وسراچها درآن مؤسس گشته عدد آنرامگر رضوان خازن آن داند .

ودیگر باغ حرم سراست که‌اگرچه‌آن‌روضهٔ‌جنت‌نشان دست‌نشان‌خوانین‌سالفه‌است. امابا هتمام‌حضرت‌خلافتماب‌زیب‌وزینت دیگرگرفته چنانچه توان گفت که پیراستهٔ دست خاقانی است ومساحت دوران ساحت قریب بفرسخی خواهد بود . ومحل آن متصل بدروازهٔ قدیم‌نو بهار است . ودیگر باغ گل زمین است که‌مهندس ابداع بنزاهت آن‌درعرصهٔ ربع مسکون گلکدهٔ اختراع نفرموده ... بی بی باجی که از

قدمای پرستاران والدهٔ آنحضرت بود بفرمایش خاقانی آن ریاض جنت اقتباس را د ر موضع ناف زمین که بنا هموارى وناستقبولى درآن حوالى بلکه در ربع مسکون موضعی نبود باقبال آنحضرت اساس نهاد وازسمت شرقی آب در ان آو ر د ه عرصهٔ بد ا ن نااستوارى راسحل نزول فیوضات نامتناهی ساخت . وهم از انجا آب موفوربتدبیرطا ق بندی وکوترمه طرازی ازشیب ارک قدیم بگذرانیده شهردرون راکه ا زبدواساس تابدان هنگام ازره گذار آب بی آبروی مانده وبخشک لبی روزگار میگذرانید کا مگار وتازه عذار گردانید . وحوض عریض و عمیق درقرب ار ک انجام داده اهالی بلده را از رنج ابتیاع آب فارغ گردانید . وامروز که تاریخ هجری بهزار و چهل وپنج رسیده باغ مذکور بموجب وصیت ، مدفن ومشهد حضرت عصمت پناهی و عفت دستگاهی مهد علیاخان بی بی والدهٔ حضرت خلافت مکانیست وموضع آن نزهتگاه ناف زمین است که در درب عشق آباد است والیوم موسوم بباغ گل زمین .

اما اثر دعای حضرت خلیل الرحمن در باب فقهای بلدهٔ مسطوره آنست که د ر سوالف ازمان این بقعه جنت نشا ن مشتمل بر چهار صد مدرسه ابا دان و محتوی بریکهزارو دویست مفتی مصیب ویکصد دبیرستان معتبر بوده امادرین عهدفرخنده عدد محلات ودوراین ساحت سماحت نهاد ازحد احصاوتعداد خارج است.دا ری نیست که از صاحب عیاری خا لی باشد یا سحلتی که از صاحب د عوتی تهی بودواگر بنظرا نصاف درین سطاف مشاهده رود هرکوی مدرسه ایست وهرخانه مأوای فرزانهٔ واز غرایب حالات آنکه معلما ن علوم حکمی و ر یاضی وسایرفلا سفیات را درین بقعه رشدی چندان نبود، چنانچه بی اختیار درین بلده توطن ننمایند بدین سبب تعلم وتعلیم این علوم بالکلیه درین ولایت منتفی است وطلبه از بدایت حا ل تا نهایت کما ل بغیر از

علم فقه وتفسير و حديث وبعضی از علوم بعاحی دیگر شغل ننمایند ،در عنفوان شباب فقیه و مفسر ومحد ث گردند. واز آنچه ازامیرالمومنین علي بن ابی طالب کرم الله و جهه مر وی گردید مصدق این مقال.ازان که دانشمندان فلسفه را عا لم نتو ا ن گفت واز ین سبب بود که امام ابویوسف گفت از جسربغدادبدان طرف تا اقا صی مشرق نیست کسی فقیه‌ترازا بو مطیع بلخی . ازانکه معد ن علم و علما ست.و اگر خز این ودفا ین از نقود واجناس خالی گردد بساط روزگار و بسیط معاد ن از محصول خویش باز ما ند.و یحیی بن ا کثم گوید... وسید شریف مد ینی میگو ید که غلبه تر کا ن بود که چنگیز خان چون عوا صف سخط ایز دی بران بلد ه فرا رسید ه ، رفت،آنچه ر فت از قتل وا سرو تخریب وتعذیب چنا نچه مدت مدیدبران حال بماند. امید است که بوسیله وجود فایض الجود خلافت مکا نی که امام ضحا ک ازظهور او خبر داده مند فع گردد وآن خبر اینست که امام مز کور گفته که وجد نافی الکتب ان بلخ تصیرفی یدملک التر ک وفی روایة تصیرفی یدتورمن التر ک فی اسمه وفی اسم ابیه اسم ا لنبی وله سیادتو هو مبار ک الاثرفیملا الارض خیراً وهوقبل المهدی رضی الله عنه. یعنی یافتیم ساد ر کتب سالفه این را که مالک میگردد مملکت بلخ را پاد شا هی از تر ک که درا سم او وا سم والد اولفظ محمد مندر جست ومرور ا سیا د تست وآن ملک مبار ک اثرا ست پس پر میسا زد ز مین را ا ز خیر و نیکو یی وا و پیش از مهدی خواهد بود. را قم این سطورمخطور محمود بن ا میر ولی گوید : آن ملک موعود که امام ضحا ک از وجود اوخبرداد ه وسید شیریف مدینی جامع مناقب بلخ در دفع سه غرق وعد ه مستظهرباو گشته نیست مگرحضرت خلا فت ر تبت. چه والد بزرگوارآن حضرت ازنسل تر ک است چنانچه درهمین کتاب مبرهن گشته ووالدهٔ

عصمت پناه حضرت ازسادات رضویه اند که الان رضوان جلا لتما ب شان بتو لیت آن بقعه شریفه مشغو لند واسم آنحضرت ذدر محمد ا ست ونام نامی والد بیهمال او دین محمد وآثار میراث وخیرات خود اظهر من الشمس وابین من الامس است. امید که ایام حیات بافرجام آنحضرت نیز بعهد امام مهدی رضی الله عنه متواصل گشته بلیهٔ معهو ده وسایر نوا زل بمقتضای رجای سید مذکور وسایر جمهورا زین بلد هٔ طیبه مندفع گرد د . . .

پوشیده نماند که بعد ازمنو چهر پیشدادی تاعهد اسلام این بلده خراب وتراب بوده تااسد بن عبدالله القشیری برآن بگذشت واو را بعد بنارسا نید . پس بنای آن براسلام بودواساس آن برتقوی. ومؤید انیف آنکه بیشتری کوی وبرزن آنرا باعراب نسبت د هند .

چنانچه سکه اول ازدروازهٔ نوبهار که الا ن بدروازهٔ خواجه سلطان احمدمشهور است بحرب بن غزوان منسوب داشته گذرحرب گفتندی ومسجد حرب نیز بدومنسوب ومعروف بوده ، بعد ازآن آن کوی را کوی دوک گران گفتندی. ودویم دار مهلب بن راشد بوده در زمان سلطان محمود اورا کوی چکه نویسا ن می گفتند . سیم دارالفرافضه . چهارم دارالغزات پنجم دارشکری . ششم دار مقاتل بن سلیمان که بعد ازان اورا کوی نوید گفتندی وهمچنین است دارمقاتل و معمری ودار ابن فاطمه وغیر ذ لک . . .

وایضا برملاحت گفتار وحسن کردار وصفای مهجه وادای لهجهٔ ایشان جمیع انام متفقند چنانچه دراخبار آمده که فرشتگانی که دراطراف عرش مدام دطوا فند کلام ایشان فارسی است . وازحسن بصری مرویست که کلام اهل جنت فارسی دریست .

ونصر بن کمیل گوید که فارسی دری کلام اهل بلخست و در وجه تسمیهٔ این نوع کلام بدری گفته اند که ملوک سابق درمحاورات خویش سه زبان را بکار میداشته اند . چنانچه پادشاهان بنابر مهابت‌لغت پهلوی بدان تکلم می نمودداندو اهل استغاثه بواسطهٔ ضراعت واستکانت زبان سریانی را درمتد اولات ومحاورات خود استعمال می فرموده اند وحجاب وبواب که بر درملوک نشستندی و رعایت مهابت وفروتنی را لازم داشتندی بدین فارسی‌تکلم نمودندی ازآن جهت کداین نوع ازکلام خرگاه نشینان تعلق یافته بود بفارسی دری موسوم گردید .

ودیگر ازنعم دینوی متعلقه بدین بلده آنست که اگر شدتی روی بدین بلده آرد اگر آن شدت از دشمنی باشد تحصیل بکوه یا بدریا نمایند . واگر عسرتی بود همچنین بکوه های بدخشان یاطخارستان بیرون آیند تاباانواع فواکه واثمار فایز گردند واگر از راه تعفن هوا بود بقصبات وقریجات بار دة‌الهبوب توطن نمایند . چنانچه حضرت خلافت مکانی درایام تابستان که هوای بلده بواسطهٔ ازدحام‌انام متعفن ومحرور المزج میگردد به‌ییلاق‌شادیان که دراصل به بهار دره معروف‌است واز شهر تاآنجا چهار فرسخ باشد ، شرف نزول ارزانی داشته روزگار بنشاط وانبساط میگذرانند وبر ناظران منصف ومشاهدان بشعور متصف پوشیده نخواهد بود که‌در فصل مذکور ازبلخ بشادیان رفتن همایون قدر حلاوت دارد که از دوزخ به بهشت شتافتن . اما ادراك این لذت راهوش بایدنه‌چشم وگوش . وآنحضرت را درآن ساحت فرحت فزای باغیست در کمال نزهت ولطافت مشتمل بر جمیع اثمار واشجار . ونیز آبی از فراز کوه بلند بران محل وبر کنار باغ عمارت عالی قدراز قصور وعلو جاری است .

وقوشخانه‌وکو رنش‌خانه جات وسا یر کار خ انه جا ت . چون نزول و حلول آنحضرت در آن عرصه هنگام ارتفاعات آن طایفه است،سال دیوانی را برایشا ن بخشیده وبا نواع عواطف خسروانه سرا فراز میگردانند. غرض‌از تحر یرا ین مقال آنکه چون قرب جوار این موضع را ارباب دقایق از مواهب ونعم ایزدی شمرده‌اند آنحضرت از تضییع آن‌اجتنا ب نموده بتمتع از آن مبادرت میفرمایند و بگزارش شکران قیام می نما یند .

ودر بعض کتب تواریخ بنظر د ر آمده که قبر ها بیل درقفا ی جبا ل شا دیان بموضع چاه انجیراست . اما آنکه بنای این بقعه را بکیامرث‌نسبت داده اند گویند: چون کیامرث تاج‌شا هی بر سر نهاد ودست‌بضبط‌مهام‌طوا یف انام کشاد . دراثنای عبور و مرورگذارش بدین ساحت باسماحت افتاد . چون‌عرصهٔ‌دید در کمال لطافت و نزا هت . آ نگاه خاطر خطیرش بتاسیس بنائی تما یل نموده بطرح انداختن‌این بلده مبادرت فرمود . د ر اثنا ی آ نکه این بقعه سمت سرانجام یافته بود . کیا مرث را برادری بود موسوم‌به‌بلخ ومدتی‌روی‌درحجاب‌اختفا کشیده‌روزگار بسیاحت‌میگذرانید نزد کیامرث آ مدواز غایت ابتهاج وسرتی که مشارالیه را ازوصول برادر روی نمود آ ن بلده را موسوم به اسم اوساخت .

و بعض برا نند که اسپریس که‌حضرت‌ابراهیم درانجا نزول نموده بود همان میدان گشتاسب است . و د ر بعض توا ریخ مجللهٔ بلخ در نظردرآ مده که آ ن مید ان متصل بوده بشهر از جانب جنوب . اما دیرینه‌گان این بقعه گویند : آن میدان‌درقریه ایست که‌امروز آ نرا میدان گو یندو آن‌در صو ب شمالی قلعه واقعست. ونیزتلی الان‌درآن‌قریه هست که آنرابگشتاسب‌منسوب‌میدارند و در ایام‌اعیاد ولیالی

متبرک که از اطراف واکناف جمعی کثیراعم ازغنی وفقیر در آن مقام فراهم آمده بگذارش نذورات و مبرات مبادرت می نمایند ....

راقم این سطور گوید بعداز تصفح تواریخ مصنفه چه ازعربی وچه از فارسی وتحقیق اسامی قدیمهٔ قصبات وقرا از ارباب دیوان واصحاب دفتر آنچه بوضوح پیوست این بود که قریهٔ بهآن درشش فرسخی بلخ بوده برسمت شمالی . اما امروز که تاریخ هجری بهزار وچهل و چهار رسیده در میان اهالی این بلده چنین شایعست که قبر حضرت ایوب علیه السلام درموضعیست که آنرا چیت گران گویند برسمت شرقی دروازه خواجه سلطان احمد خضرویه بقرب نهر مشتاق ومنارهٔ قدیم . واز حضرت خلافت مکانی استماع دارم که میفرمودند: خدام باقی خواجه قلندر شیخی چنان باز می نمودند که هرگاه والدم وحضرت سید السنه میرکشاه الحسینی « ازمشایخ قرن دهم هجری اند ـ واحدی » بموضع مذکور میرسیدند از اسب پیاده میشدند وبرسرآن حظیره رسیده بزیارت مقید میگشتند ومکرر هم دراینمقام میگفتند این خاک مدفن ایوب است علیه السلام .ومؤید این قول آنکه ازابومطیع قاضی منقول است میگفته اند بقرب منارهٔ بلخ قبرنبی است . . . اما آنکه بنای بلخ رابتبع نسبت دهند بدین وجه است که چون تبع برگشتاسب در جنگ غالب آمد بتخریب جمیع ابنیه وقلاع ممالک عجم فرمان داد وبلخ نیز از آنجمله بود ،وبعداز مدتی بنابر لطافت آب وهوا وسماحت ساحت وفضا تبع هم بتأسیس این بقعه راغب گردید . پس بنابراین تقدیر مراداز بناء تعمیر پس از تخریب وتغییر باشد نه اساس اولی.

اما وجه آنکه تأسیس این بقعه رابه باسی ملکه از قوم عاد نسبت دهند و گویند بلخ دراصل بخ بوده آنست که در تاریخ بهجه مسطوراست که درآن اوان که

ضحاک تازی از قبل شداد به حکومت ممالک عجم فایز گردید. بامی نام عورتی را که باو قرابت قریبه داشت ودر تنظیم مناظم ملکی بغایت کافیه بود ، همراه سه برادرش که از وی بسال خورد بودند بحکومت کابلستان وسایر بلاد آنحدود نامزد فرمود و آن ملکه عندالوصول بولایت مذکور نخست به بنای موضع بامیان شروع نموده بعدازاتمام قلاع وبقاع ولایت مذکوره را موسوم باسم خویش گردانید .

چون برخی از سنین وشهور بران بگذشت ، دیگر با رتبةً سیس ابنیۀعالیه شغل نموده آنرا باسم ضحاک تسمیه فرمود، چنانچه امروزآن د ومقام بضحاک و بامیان معروف است .بالجمله دراثنای آنکه ملکه مسطوره رایت تکبر وتسخیربر افراخته توسن تسلط واستیلا بهر جانب می تاخت گذارش بر فراز بهار دره که الیوم بشادیان معروف است افتاد . چون جبل مذکور مستولیست برعرصه بلخ آن ساحت با سماحت درصورت ارجمند بنظر ملکه در آمد . از والی واهالی آن حوالی باز پرسید .یکی از ملا زمانش که از حقایق حالات آن بساط انبساط آیات اطلاع ووقوف تمام داشت بعرض رسانید که این عرصه رانام شیر خانه است اما از مراسم حصانت از قلاع وبقاع عاطل وعاریست وچهار برادر که نام یکی شیر ودیگری ماروسیم وچهارم گاو ومرغ نام است بشرکت درین مملکت پاد شا هند واحکامشان براحشام و متمکنان بیشجا ت ا وجا ر یست ، چون ملکه از حقیقت حا ل مطلع گر د ید با ملوک اربعه طرح محبت و مود ت در اندا خته جهت افنا وا عدا م

همگنان رایت تذویر وتدبیر را برافراخت تابوساطت همزوسعایت معامله اخوانرا بجایی رسانید که باهم بمخالفت ومخاصمت برخاسته کمر استیصال یکدیگر برمیان جان بستند ودرفرصت قلیل بسعی جمیل آن بی‌بدیل سه‌برادر رخت‌حیات ازآن ساحت فرخنده سمات برداشته رایت نهضت بصوب آخرت برافراشتند ، تاسملکت بریکی‌قرار گرفت . نایرهٔ فتنه‌وآشوب‌روزی‌چندانطفا پذیرفت‌آنگاه ملکه بحکم «ان کیدکن عظیم» دیگرباره ازدرتذویر درآمده بلطائف الحیل خاطرازدغدغهٔآن بی‌تدبیر نیز پرداخته اند . چون عرصهٔ مسطوره درتحت تصرف ملکه درآمد خواست تا قلعهٔ درآن بناء فرموده ومعاملان و محافظان‌درآن گذاشته داخل مملکت‌محروسه گرداند . برادران وارکان دولت اوبنا برسمی که‌دران اوان شایع بود بعرض رسانیدند که چون این ملک بارهاق دماء وکوشش وکشش فرادست آمده وهرآینه صواب آنست که هم بخون بزرگی به‌بنای آن‌مبادرت نموده شود . لاجرم‌ملکه به‌آنصوب همگنان‌برمادیان سریع‌السیرسوار گردیده وانگشت خنصر خویش رابقاطعی مجروح ساخته ازسمت غربی بحرکت دوری قلعه نهضت نمود وخون همچنان بطریق تقاطر ازانگشت ملکه میرفت ، چون دایره حرکه بنقطهٔ اولی رسید . ازآنجا که سلسله حیاتش منتهی گشته بود ملکه ازاسپ بگردید و گردنش بشکشت و برادر بزرگ که غایلهای سترک ازخواهر درخاطر داشت ازوقوع آن واقعه سرورمند گردیده‌برزبان آورد که‌بخ یعنی خوش‌وپسندیده بالجمله سور کشورمذکور را برنهجی که ملکه پیموده بود سوسوم بستم مند گردانیدند وباب شرقی را بهنگام برادران درکشتن ملکه برادران درآن مقام داشتند وبعد ازاطلاع لفظ بخ ازهمگنان درسمت عزوقوع یافته بود به‌بخی تسمیه فرمودند وامروز درب مستمند بدروازهٔ اسلام

معروف است وباب یخی بدروازهٔ عکاشه مشهور . بهمه حال چون بلدهٔ طیبه بدین طریقه درحوزهٔ تصرف برادران ملکه درآمده ازآنجا که مزاج شاهی و طبع پادشاهی بهیچ وجه انشاء شرکت وشایبهٔ مساهمت برنیابد . اخوان باهم بمباینت برومعادات برخاسته هریک برسمتی ازقلعه وبابی از ابواب مستولی گشته بملکی که درآن صوب بود التجا بردند وآن درب را باسم همان مملکت موسوم ساختند . چنانچه ملکی که بوالی هند پناه برده بود دروازهٔ سمت خویش را بهباب الهند تسمیه فرمود وآنکه بهحاکم مرو ملتجی شده بود بنابرآنکه درآن اوان مرو به یهودیه معروف بود درب حدود خودرا یهودیه ملقب گردانید . همچنین باب شرقی و شمالی نیز بنابرسبب مذکوربهباب الچین وباب الترک مسمی شدند. عاقبت کاربه کارزارومعامله بمقاتلهانجامیده دراندک فرصت بموجب آنکه گفته اند ، بیت :

ستیزه بجایی رساند سخن      که ویران شود خاندان کهن

همگنان مستاصل گشته مملکت بعمالقه منتقل گردید وپادشاهیت گشتاسب درین بلده درآن اوان بود که دایره دورآنجمع نیز بنهایت رسیده لهوذ اسب که امام صابیان بود ومعاصر عزیز پیغمبر بود علیه السلام والی ولایت شد و درمدت قلیله او نیز دست از دامن حیات بازداشته جای خویش با تراک گذاشت . این طایفه نیز از الحدود منقرض گشته زمام حکومت این مملکت بکف اختیار هرمز بن انوشیروان رسید و هرمز جبویه را که از اعاظم امرای او بود بحکومت ولایت مسطور نامزد گردانیده از حدود فاریاب تا نواحی فروان و کابل باقطاع او مقرر داشت . دراثنای این حالات یکی ازاولاد ملوک اربعهٔ سابقه که حاکم بامیان بود تیغ انتقام ازنیام برکشیده عزیمت بلخ را تصمیم نمود و رسل و رسایل نزد والی

هند متوالی و متواتر ساخت گردانیده پیغام داد که اگر ملك درین داعیه طریقه امداد واسعاد سرعی داردو بعداز تخسیر و تخلیص این بلده در آن مکان بجهت ملك بنایی چون سبز بهار بامیان اساس نهاده آید. بالجمله والی هندبه بذل ملتمس اوسبادرت نموده لشکر موفور بکومك او ارسال داشت.

آنگاه والی با مهان پشوکت وابهت تمام پای در رکاب اهتمام نهاده توسن سریع گامرا بصوب دارالاسلام بلخ در حرکت آورد. چون خبر قرب وصول ملك مذکور بر پیشگاه شعور جبویه پرتو حضور انداخت مراسم انتباه را وجه همت ساخته در ساعت مسرعی بدرگاه شاه هرمز ارسال داشته از حقیقت حال اعلام فرمود و هرمز بعد از استخاره و استشاره بهرام چوبینه را که در سلك ملازمانش انتظام داشت باشاره اهل نجوم جهت امداد واسعاد جبویه تعیین فرمود. چون اخبار توسل جبویه و توجه چوبینه بسمع ملك بامیان رسید اونیز دیگر بار به ملك هند متوسل گشته بداستدعای امداد جدید مبادرت نمود وملك مذکور مجددا طریق اسعاد مرعی داشته کابل شاهرا که ازعظماء امراء اوبود بکومك فرستاد. چون بهرام چوبینه بمزرعهٔ ازمزارع نهر غنداب بلخ رسید که آن موضع بچوبین آباد بعد ازآن موسوم گردید. جبویه از قلعه بیرون شتافته بهرام را دریافت ونزولات و علیقات فراوان بملازمان بهرام تحویل نمود و دران اوان ملك بامیان باکابل شاه در سمت شرقی قلعه بهم پیوسته د رقریه جوار که امروز بده سوار معروف است نزول نموده بود ند و از قلعه تا قریه مذکور قرب یك فرسخ خواهد بود.

بالجمله چون کار از نیرنگ و تدبیر گذشته بود مهم بجنگ ودار و گیر قرار یافت ود رحوالی قریهٔ خیابان که برسمت شمالی شهر بود تلاقی فریقین بوقوع

پیوسته کابل شاه بر دست بهرام بقتل آمد وسلک بامیان طریق انهزام پیش گرفته بجانب بقلان بدر رفت ودر بعضی مواضع حصینه متحصن گشته دیگر باره عریضه بملک هند ارسال داشته بضراعت واستکانت بمام مستدعی امداد گردید. چون نامه بوالی هند رسید، ازآنجا که حقوق والی تامیان در ذمه او بسیار بود بذاته بی درنگ آهنگ بلخ نموده باسپاه گران سنگ درحدود ارهنگ بملک بامیان پیوست چون مغازه درما که امروز بحودان مشهور است معسکر همگنان گردید سراءلشکر وامناء کشور بعرض ملک هند رسانیدند که معامله مقاتله را دو جهتست. اگر کار برسرا د اولیا دولت گردد ملک بامیان بمملکت موروثی فایز آمده بود والاکه اگر مهم نه بروجه مرام سرانجام پذیرد ملک داند که درضمن آن حادثه چه ناپسندیها خیمه بصحرای ظهور زند. بالجمله صواب آنست که درین باب باآهستگی شروع نموده شود، وهرساله خلل درمبانی معموری این بلده انداخته آید تا دراندک فرصت ساحتی بدین سماحت قاعاً صفصفا پذیرد. چون آن کلام درمراسم تدبیر مرتبت پذیرش واقبال داشت ملک هند بقبول آن مبادرت نمود. آنگاه ازمغازه درما ارتحال نموده به سوی جوی ساره که امروز بدریای آق مشهور است نهضت فرمود وبعد الوصول بندی را که کیکاوس برنهر مذکور بسته آب بجوی فاخر آورده بود وتمامت خلم وبیشتری حدود شمالی بلخ وشبرغان واندخود ونواحی زم وآمویه وجمیع جهات بیابان بستک که الیوم بچول زرد ک اشتهار داردو بیشتر مرونیز بدان جوی آبادان بود خراب ساخت تااین مواضع بالکلیه سراب وبی آب گردید وبدین سبب اختلال تمام در مبانی احوال اهالی بلدهٔ طیبه راه یافت وهمچنین آن جوی که بفاخرمو سوم بود ازآن ایام تا

هنگام ارتفاع رایت دولت حضرت خلافت رتبت که تخمینا هزارسال و کسری بوده باشد سمت اندراس و انطماس پذیرفته سراب وضراب میبود تادرین ولا که تاریخ هجری بهزاروچهل وسه رسیده بود و مدارج جمعیت وامنیت از معارج اعتلا گذشته همت ذی نهمت خاقانی که موسس مبانی کمال ومهندس کارگاه اقبال است پرتو اهتمام برساحت تجدید وتعمیرآن بند ارجمند انداخته مراسم سرانجام آنرا خاطر والا ساخت اما ازآنجا که موضع بند را تغییر داده از فرازگاه دریا بقرب آق سرای باتحاد سربند مبادرت نمودند آن مهم درهمان سمت اتمام نیافت چنانچه بعض از سنه آینده را نیز صرف سرانجام آن بایستی نمودلیکن دربدایت سال مستقبل بعض مصالح ملکی مانع آمده انصرام آن مرام درعقیده تعویق افتاده باآنهم تمامت باغ حبش و نواحی سه تله معمور آبادان گردید رجاءواثق است که آن مرام جلیل که متضمن چندین خیر جمیل است عن قریب باهتمام خدام عالیمقام خاقان گردون غلام عزانجام وشرف انصرام پذیرد چنانچه بیشتری آثار سلف صالح بمیامن اقبال خسرو بیهمال سمت احیا پذیرفته باتمام وا کمال رسیده آمده بلکه بسا صحاری و براری مفازات و بادیجات که بدقایق نظرات و ملاحظات که ذهن صافی وطبیعت کافی ابداع واختراع یافت تا بادراك حقایق معاملات ورسیدن بچگونگی حالات مآثر معاملان سالفه ومتکافیان سابقه چه رسد. رجعنا الی اصل المقال. بالجمله چون ملك هندبند مذکور وسد مسطور را خراب گردانیده رایت معاودت برافراخت اهالی بلخ ازمراسم عناد وبیداد چوبینه بفریاد آمده استغاثه بخاقان چین میبردند واونیزك ترخان را که از اعاظم امرای اوبود بصوب بلخ ارسال داشت. وامیرمزبور بعد از ستیزوآویز موفور مملکت بلخ رامسخر گردانیده برتخت

سلطنت قرار گرفت تا رایت دولت اسلام ارتفاع یافت. چنانچه احنف بن قیس درایام خلافت امیر المومنین عمر بن الخطاب بخراسان آمده تا حوالی مرو رود بر دست او مفتوح گردید. بعداز آن حبیب بن قرة الیر برعی بخراسان آمده بعض حدود بلخ را در تحت تصرف درآورد. وچون اومعزول گردید در ایام خلافت خلیفه سیوم امیر المومنین عثمان، سعید بن العاص امیر خراسان شدوبعداز وعبدالله بن عامر والی گردید ودر ایام حکومت او ماورا النهر وخوارزم ضمیمه ممالك محروسه گشت وبعد از وحکم بن عمر والغفاری والی خراسان گردید. چون او درمرو وفات یافت زمام حکومت خراسان بکف کفایت مرام جنید بن عبدالله تفویض یافت. آنگاه بعبید الله زیاد وپس از وبسعید بن عثمان عفان رضی الله عنهما و همچنین به پسر ربیعه و ازو بعبدالرحمن بن زیاد وازوبسلم بن زیاد واز وبمهلب بن ابی صفره وامیه بن خالد ویزید بن مهلب وازو بقتیبه بن مسلم الباهلی. چون حکومت خراسان به قتیبه قرار یافت استیصال نیزک ترخان را که در شواهق جبال بدخشان میبود ودر هر چند گاه نیران فتنه وآشوب را اشتعال داده آتش بیداد در خرمن اعمار سکان ومتوطنان قرا وقصبات بلده بلخ می زد پیش نهاد خاطر عاطر گردانید. بعد از آن چون خبر توجه قتیبه به نیزک رسید از راه بهار دوه عازم مقاتله گردیده بدامنه البرز کوه روان شد ودر آن هنگام قتیبه درموضع تیموریان که الیوم آن مقام را چمتال میگویند نزول نموده بود. بالجمله چون آتش کار زار بلند گردید و لشکر هابا هم بر آمدند قتیبه توسن شجاعت ازجای برانگیخته بحمله اول سلک جمعیت سپاه نیزک را ازهم گسیخته سلسله اقبال شان را برهم زد. چون نیزک آثار ادبار برو جنات معاملات خود مشاهده نمود عنان از طریق قرار بر تافته بصوب فرار معطوف گردانیدوهمچنان

منهزم خود را بقلعهٔ فراز دژ که بر بالای تنگنای البرز کوه واقع است رسانید و قتیبه بی توقف از قفای مشار الیه شتافته کنار رود را معسکر همایون ساختند. روز دیگر اسب در آب انداخته بتسخیر قلعه فایز گردید ونیزک در آن ستیز وآویز بردست یکی از اهالی اسلام گرفتار شد معروض تیغ یاسا گشت وآن مملکت بالکلیه در حوزهٔ ملت بیضا درآمده اثار شرک بکمال وتمام منتفی شد. و بعضی ارباب تاریخ برآنند که نیزک سه دفعه بردست مسلمان شد وباز طریق ارتداد سپرد تا دفعهٔ چهارم درقلعهٔ اشکمش بدخشان اسیر پنجهٔ تقدیر گردیده بقتل رسید. بعدازان مملکت بلخ ازتصرف بنی امیه بیرون آمده بعباسیان تعلق یافت وهم درایام خلفای بنی العباس بطاهریان مقرر گشت وازآن طایفه به صفاریان منتقل گردید وازایشان بسامانیان که از نژاد بهرام چوبینه بودند بازماند وآخراز آنها نیز برگذشته بغزنویان که ازممالیک همگنان بودند تعلق یافت. چون دایرهٔ دوران طایفه نیز بنهایت رسید سلجوقیان پای برمسند سلطنت نهادند وتمامت عراق وخراسان وماوراء النهررا درحیطهٔ تصرف آوردند. چون روزگار بااین طایفه نیز به پیکار در آمد، تاب مقاومت نیاورده روی بمملکت عدم نهادند.

آنگاه ممالیک سلجوقیان که بخوارزم شاهیان معروفند پای بر بساط پادشاهی نهاده قبهٔ بارگاه باوج مهروماه رسانیدند تارایت آفتاب چنگیز خانی ازمطلع مغولستان

طلوع نموده سایه داران خوارزمشاهی راچون پرتو مهر از آسمان برزمین انداخت بل-
که چون سایه پایمال حوادث ساخت . از آنجا که همگی همت و جوامع نهمت
جهان خدیو مصروف تعمیر بلاد وترفیه عباد بود با وجود بیگانه کیشی آن نیک
اندیشی دربارگاه ایزدی درجت قبول یافته مآثر آن بروزگار اولاد وا حفاد آن
خاقان جهانگیرعاید گردید . چنانچه از بدایت اعلای اعلام ظفرفرجام خدیو اعظم
که امروز چهار صدسال زیادتست مراسم شهریاری وقوانین کامگاری درین خاندان
ممهداست وبیشتری ممالک درحوزۀ تصرف احفاد خاقانی ثابت. امید که خالق
ظلمت ونور تاهنگام یوم النشور کاخ سلطنت موفور السرور این خاندان را برهمین
دستور از خلل فتور وذلل شرور دورو مهجور داراد بالنبی وآله الامجاد . رجعناالی
اصل المقال .

بعضی از ارباب تاریخ وجه تسمیۀ این بلده به بلخ بامی آنست که چون
گشتاسب به موجب امر چنانچه سبقت ذکریافت به بنای بلدۀ طیبه مبادرت نمود .
دراثنای آنکه سمت اتمام پذیرد خلل فاحش درمبانی آن پدید آمده فروافتاد. بدین
سبب گشتاسب محزون گشته درمهم قبول آن خدمت گمان مندگردید . چون ایوب
علیه السلام ازملالات خبر یافت عنان التفات بجانب او تافته فرمود از آنجا که این
مهم درغایت عظم است بهی آنکه خون بعضی اولاد سلک با آب وگل
ممزوج گردد این امر با تمام نرسد چون ملک مردرزبقۀ اطاعت

وانقیادداشت بامی نام مخافه که درقباب عصمتش بودحاضرساخته بامتصواب ایوب علیه‌السلام یکی از عروق کعب اورا بفرمود تاقصد نمودند وبراسبی سوار ساخته بطریق حرکه دوری بر همان موضع که بنای سور خواستندی نها د طواف فرمو دند چون پیمایش دایرهٔ سور بمحاذی قهندز رسید آن عفیفه بیفتادوسلسلهٔ حیاتش منتهی گردید. امام ابوالقاسم گوید درهمان موضع که بامی درآن افتاده بود بهیچ وجه تعمیر پذیر نگردید ، باآنکه اسدبن عبدالله‌وعلی بن عیسی بن ماهان که والیان آن بلده بودند وقریهٔ علیاباد بعلی عیسی منسوبست دراتمام آن موضع مساعی مجهوده بتقدیم رسانیدند ، بدین وسیله بلخ رابلخ بامی گویند .

و بعضی گویند: بخ نام ملکی بوده وبامی نام‌حرم‌او. بواسطهٔ غلبهٔ استعمال به بلخ بامی قرار یافته . ودر بعض تواریخ مسطور است که‌بلخ دراصل برخ بوده‌و معنی آن‌حصه ونصیب‌است وبامی منسوب است بسوی بام . وبام فرازگاه‌ومکان مرتفع راگویند .چنانچه هنگام اعتلا وظهور صبح رابامداد نامند .پس معنی آن‌باشد که‌این بلده حصه ونصیبیست مرتفع‌و بلند از جمیع حصص ونصیبهای ممالک . و پوشیده نماند که شیر خانه ومعشوقه ومبارکه ومدینةالغزات ومرجی آباد ازاسامی بلخست.امامرجی‌آباد بواسطهٔ آنکه‌چون امام ابوحنیفه کوفی‌رحمةالله‌علیه‌حکم کرد بآنکه مرتکب گناه کبیره من حیث‌الارتکاب‌ازایمان‌بیرون‌نمی‌آ ید . معتزله که دراین اعتقاد مخالف بودند . امام را درین مسئله بمرجی که‌معنی آن‌امیدواریاشد ملقب گردانیدند . چون اهالی بلخ درآوان تحصیل علوم بدرس امام مسطورشتافته روی توجه ازصحبت علمای دیگر می‌تافتند. اهل مذاهب مردم بلخ را منسوب بآنحضرت داشته بلخ را مرجی‌آبادمی‌گفتند. چون دیگراسامی درتواریخ مثبوت‌نبود

شروع بدان نرفت .والله اعلم بالصواب .

واز مواضع مشهوره آن بلده مسجد عبدالعزیز مقبریست وچنین گویند. که درآن مسجد مقبره نبی است .ومنقول است که متوکل بن حمران که از جملهٔ اعاظم ثقات آن بلده است درآن مسجد نشستی و گفتی من تبرک بجوا ر نبی میجو یم که در ین مسجد مدفون است .

وآنچه راقم از اهالی بقاع وقرای مملکت مسطوره تحقیق وتفحص نموده آنست که مسجد مقبری همان مسجداست که درخارج قریهٔ کلر که ازقرای شمالی بلدهٔ بلخست ومنا ری نیز بردرمسجد واقعست وآن مقبره که درآنست بمقبرهٔ صالح پیغمبر اشتهاردارد . وسرآن مرقد بجانب قبله است. واز بعض ارباب دفاتر استماع افتاده که بروقان که بعدازتخریب حصارنخستین بلخ مجمی انام درآن بوده،ونیز فرعون رابد ان مقام نسبت میدهند .

همان قریه ایست که مسجد مذکوردرآن نزدیکی است . اگرچه ازآثا ر کثیرهٔ آ ن موضع مثل مزارات ومساجد وخوالق ورباطا ت وحصون بوضوح می پیو ند ند که درسوا لف ایام درآن مقام غلبه وازدحام تمام بوده چنانچه سبق ذ کریافت که منازل سلطان العلماء والد مولانای رو می قدس سرهما درآن عرصه بوده . اما اصح آنست که بر وقان ولا یت خلم است یاقریب به آن ، چنانچه درالسنه وافواه دایر و شا یع است که فر عون از خلم است وهامان از بخت آبا د . پوشیده نما ند که بو د ن فرعون وهامان ازنواحی بلخ قولیست درغا یت ضعف و نها یت خلل . جهت آ نکه محققین ارباب اخبار مثل امام شعبی وابن مقنع وغیرهما گویند : وهما تولد بمصر وعاشا فیها وماتافیها . یعنی فرعون وهامان متولد شدند درمصر و زندگا نی کردند

درمصر ووفات یافتند هم‌در مصر . پس بودن این‌دو از بلخ مبتنی برقول ضعیف بل که باطل باشد وبرتقدیر تسلیم اگرازمکی‌بودن ابو جهل وعتبه وشیبه منقصتی به‌بیت الحرام عاید می‌گردد گوبلخ بواسطهٔ انتساب همگنان معیوب باش . اما آنکه گویند دجال ازنواحی بلخ بیرون آید برتقدیر تسلیم مقرراست که‌مامن‌بلده الاوقد تدخلو ها الاالمکه والمدینةوماشاءالله یعنی‌نیست شهری که‌داخل نشود دجال درآن شهر مگرمکهٔ مبارکه ومدینهٔ متبرکه وآن مواضع که‌خدا خواسته باشد محافظت آنها رابا آنکه سمت‌گذارش یافت که‌آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای تعالی بلدهٔ طرابلس وبلخ را از آفات آخرالزمان درکنف رأفت ورحمت خویش محفوظ میدارد . وآنچه مرویست که لیس لهم وفا . یعنی اهل بلخ را وفانیست . امام ابوالقاسم گوید که : فهذا بلیة عمت . یعنی بی وفایی بلاییست عام . کدام بلده که بدین بلیه مبتلا نیست،بهمه حال ازطعن طاعنان خلاصی صورت نبندد . فقد قیل ان الاله ذوولد وقد قیل ان‌النبی قد کهنا . ونیزاز مواضع مشهوره درایام‌جهالت‌ومنسیه بهنگام ارتفاع رایت‌اسلام موضع نوبهار است . امام ابوالقاسم گوید که بانی آن یکی از اجداد آل برمک بوده موسوم به نوبهار که بفرمان یکی از ملوک عجم بتأسیس وبنای آن مبادرت نمود . وبرخی گویند چون اتمام آن مرام در ایام بهار بوده وبدآن اسم موسوم گشته دایرهٔ دور وارتفاع آن صددرصد بوده ودراصل معبد مجوس وکعبهٔ عجم بوده . ابن شوذب که ازاکابر تابعین است گفته که مرابلهس را درخراسان خانه ایست موسوم به نوبهار که حج میکنند درسالی یکبار. آورده اند که شخصی بسلم بن سالم گفت که

درحرم عابدیست ازطخارستان بلخ. سالم گفت: قسم بخدا که آن عابد ازمشرکانست ودرآن سخن مبالغه نموده وگوینده نیز ثبات ورزیده دراثبات مدعای خویش کوشید تا کاربجایی رسید که سلم گفت ازان زاهد سوال نمای که کدام ازبیت الحرام ونوبهار اقدمند. از روی بناء پس سوال نموده گوینده: زاهد گفت بنا کرده شده است نوبهار را به پانصد سال پیشتر ازمکه. چون این سخن بسلم بن سالم رسید گفت نگفتم که او کافر است. امام ابوالقاسم گوید که: وهذالایوجب الکفر. یعنی این سخن موجب کفر نیست. ازآنکه تقدیم بنا مستلزم عظم حرمت وتاخیر مستدعی عدم عزت نیست. مگر گفته شود که قاعدهٔ آن اوان آن باشد که تاخر بنا را موجب عدم کرامت وشرافت میدانسته باشند. وهم ابن شوذب گوید که اهل هندو سندو تمامت عجم دروقت مقرر بطواف آن مبادرت مینموده اند. ودرغرایب الموجودات مسطور است که ارتفاع آن بنا چنان بوده که یکبار علمی ازاعلام آنرا باد ربوده همدرآنروز درترمذ یافتند. ودرترجمهٔ مسالك ممالك مرقوم است که منوچهر دربلخ خانهٔ ساخت که آنرا نوبهار میخواندند وآن ازجملهٔ اعاظم صنمکده های آن عهد واوان بود. بنیاد آنرا صددرصد نهاده بودند وارتفاعش ازصدگززیاده بوده است وتمامت آنخانه را درحریرو دیبا گرفته بودند وشدها جواهرنفیسه دران آویخته بودند. اهل فرس وترك هرسه قبیله اورا معظم داشتندی ودرآنجا حج کردندی وهدایا ونذورات بدان موضع آوردندی. چنانچه فردوسی درین بیت اشارت بان معنی نموده است، بیت:

به بلخ گزین شد بدان نوبهار — که یزدان پرستان دران روزگار
مران جای را داشتندی چنان — که مر مکه را این زمان تازیان

وبلغ تختگاه لهراسب بوده است ولهراسب وی درعهد کیخسرو بود.

واورا ملوک هند وروم مطاوع شدند. ازدیار مردم بسیار آورد تادرین ساحت حصاری بنا نهادند واورا قلعهٔ هندوان نام کرد وامروز آن حصار بشهر درون معروف است. وهم درکتاب مذکور مسطور است که قلعهٔ بلخ دراصل درهامونی واقع شده که از آنجا تا کوه چهار فرسخ بوده ونوبهار مذکور بر سمت جنوبی متصل بشهر بوده چنانچه درب جنوب مسطور را دروازهٔ نوبهار می‌گفته اند وامروز دروازهٔ خواجه سلطان احمدخضرویه میگویند. وهم درآن کتاب سمت ارتسام پذیرفته که رودها پس که حالا باحمد مشتاق معروف است از میان شهر می‌گذشته. گویند که چون فضل بن یحیی برمکی درزمان هارون الرشید بحکومت بلخ وساوراء النهر فایز گردید بعد ازنزول به بلخ اعیان واشراف بلده راطلب نموده گفت جدمن که از جباخان بوده باین مشهوراست که نوبهار را او بنا نهاده و امروز مرا از آن نسبت عارمی‌آید پس مرا بعملی دلالت فرمایید که رافع ودافع آن انتساب باشد. ائمه ومشایخ اتفاق نمودند که مصلحت آنست که درمیان شهرنهری آورده‌شود تا سبب مزید رفعت ونیکنامی گردد.

فضل بصواب دید همگنان نهر ها پس رااز صوب جنوبی بشهر درآورد. واز شداد بن فضل الحافظ رحمة‌الله علیه منقول است که گفت من درهمان ولا پیغمبرعلیه الصلوة والسلام رادرواقعه دیدم که دردست مبارک اومکتوبی بود. گفتم چه شود اگربمن لطف نمایی تبسم نمود وآن‌نوشته رابمن داد. دراول ا وبسمله مکتوب بود وپس از ان بی واسطه نام فضل بن یحیی برمکی. چون خواب رامعروض اشراف واعیان داشتم جمله اتفاق نمودند که این عنایت بواسطهٔ آنست که اوآب بشهراندرآورد وضعفاو مساکین بدان سبب آسایش یافتند. ابن شوذب گوید که عظم کار نوبهاردرسوالف

روزگار بجایی رسیده بود که جمعی از ارباب غنا که بدست اقتدار سر پنجهٔ استظهار قارون را بر تافتندی قطع علایق نموده در آن خانه اختیار سکونت کردندی وطواف وزیارت آنرا از اعاظم مثوبات دانسته بدستور طایفان حریم حرم پیرامن آن برامدندی. در اثنای آن احوال سمر که از بیعتیان عبدالله بن زبیر بود بحکومت خراسان فایز گردیده پرتو نزول بدان مملکت انداخت. چون ببلخ رسید واز معاملهٔ عزت نوبهار وسکونت ارباب ریاضات ومجاهدات دران خبردار گردید. پرسید که مؤدت ومعونت ساکنان آن برا همه ورهابین وازاربا ب تفرید وتجرید بر کیست.

گفتند بر اهل ذمه که درین بلده اند. گفت ارباب ذمه را درزیرا ین بار گران گذاشتن ازمروت نیست. آنگاه سوار گشته بنو بهار آمد وذمهٔ اهل ذمه را از دغدغهٔ بار انفاس متوطنان آن مقام بازپرداخت. چنانچه چهارصد بر همن ورهبا نرا بقتل آورده آیینهٔ خاطر اهل اسلام را ازغبار تحمل وشکیبایی آن پاک وصافی گردانید. مقاتل بن حیان ازرسول صلی الله علیه وسلم حدیث طویلی درباب نوبهار روایت کرده که بعضی ازآن اینست که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که بعدازین نزول میکند رجلی ازبنی العباس بلدهٔ بلخ راپس میدرا ید صنمکدهٔ نوبها را وچون خبر می یابد از سوالف تعمیر و تزیین آنجا نه شقاوت برا ن می دارد او را که خزاین وکنوز صرف نموده دیگر باره مراسم سابقه را از عبادت اصنام وپرستش نجوم وسایر ملاهی ومناهی را درآن دایر میگرداند تامی دیده باشد حسن و لطافت آنرا وای بروی عذاب بروی که به چنین عملی اقدام خواهدنمود. و برار باب ذکاو فطنت وا صحاب بصرو بصیرت مخفی ومستور نماند که چون درسال هزارو چهل وچهار که سنه تالیفست حضرت خلافت شعار رو مدالت دثار نورحدقه کامکاری و نور حدیقه شهر یاری فروغ جبهه عظمت

و جلال، چراغ انجمن فضایل وافضال بانی مبانی امن وامان ندر محمد خان لازال
طلال عاطفته ممد ودانظر نضارت ناکث برمنا ظر عالم خاک انداخته خواست تا
بدستیاری معمارهمت والا رتبتش که مدام مصروف تعمیر بلاد وترفیه عباد است در
خارج درب نو بهار بر فرازتلی که درعرف این زمان توب رستم گویند، بنایی که زینت
رباي انجمن بدیع مسکون تواند بود اساس نهاده آید. بنده که در آن آوان به پیدا
ساختن موضع نو بهار شعف تمام داشتم و رقم اهتمام آن شغل بر صحیفه خاطر
مینگاشتم بعد از تصفح کتب تاریخ وملاحظه اخبار وآثار و مشاهده شعار وجوار
موضع مذکور بنا بر ظهور امور کثیره ازمیت مقلوبة الوجه عن سمت القبله اصنام
واستداره بنا که مقرر معابد سوالف کفار است وقول مولانا معین الدین اسفزاری
که هنوز آثار آن معبد اشرار درخارج درب نوبهار ظاهروهویداست وحکام و ولات آن
حدود بگمان گنج هنوز در شکنج رنجندبه نوبهار بودن آن موضع یقین کرده، روزی
که حضرت خلافت رتبت در آن مقام شرف حضور را رزانی داشته به نیت تعمیر به
تخریب آن اهتمام تمام مینمود حدیث مسطور راباستکانت وضراعت موفور معروض
ایستادگان انجمن والا گردانیدم لیکن نه بروجهی که ایقان این کمینه برپیشگاه
شعور آنحضرت پرتو ظهور اندازد. امااز آنجا که ذهن سلیم وطبیعت مستقیم حضرت
خاقانی دراد راک دقایق بغایت النهایات متعرجست و مرآت خاطر خطیر وضمیر
منیر عکس پذیرالقاآت الهام مصیر بمجرد استماع آن خبر خیر اثر متفطن گشته دست
ابرام از دامن سرانجام آن مرام باز داشتند. چون وفور اهتمام خاطر دریا مقاطر را با
تمام آن مهم خطیر میدانستم به تبیین معنی حدیث مذکور برسبیل تاویل شروع
نموده مضمون بلاغت مشحون بنوعی سمت تحریر یافت که غبار بنا طرازی بل که

آثار نوبهاریت از ساحت آن عرصه مصروف گردید. اما از آنجا که مزاج با ابتهاج شاهی بنا بر شمول نشاة آگاهی معمای عدم را باسم وجوه می شگافت و برا نگشت دقیقه شناس بسر پنجه اسرار غوامض می تافت. از معارج ایقان متنزل نموده از نقل احتمال ملالت نمودن گرفت. چون ازمعاملهٔ رفع احتمال زبان خوش آمد لال بود وسخن نیز روی بانصاف داشت لب تمکین بآفرین کشاده بررای صواب استحسان نمودم.

اما عمارتی که برسمت شرقی مایل بجنوبی موضع مذکور است ودرالسنه اهالی بلدهٔ مزبوره مشهور است بتخت رستم از آنچه ازتحریرثقات ارباب آثار بوضوح می پیوندد وهمانا اینست که مقبرهٔ لهراسب باشد والد گشتاسب بوده. وایضاً بنده درآن ولا که درهند بودم ازمیرزا صالح مؤرخ شنودم که میگفت لهراسب دربلخ مدفون است در موضعی که مردم آنجا آنرا تخت رستم گویند وبسیار از صلحاً بلده درآنجا مدفونند ازخواجه یحیی استماع دارم که فرمود لهراسب درسمت شرقی نوبهار آسوده است. وایضاً درالسنه وافواه ارباب انتباه دایراست که چون گشتاسب از قتل لهراسب بردستارجاسب اطلاع یافت از فارس به بلخ آمده سیصدو شصت آتشکده بعدد ایام سال درحوالی نوبهار ومقبرهٔ لهراسب بنافرمود وهرروز بدلالت زردشت که مخترع ملت مجوسیست بخانه آتش می افروخت وذخیرهٔ دوزخ می اندوخت وآنچه از منازل ودوردرآن حوالی واقعست ازآثار ملوک عجمست واز جمله مواضع قدیمهٔ این بلده موضع جباخان است که امروز بجز نامی از آن درصفحهٔ روزگار نیست.

بر اربات خبرت واصحاب بصیرت مخفی ومستور نماند که باتفاق مهرهٔ فن اخبار واجماع بررهٔ معاملهٔ آثار ازبدوظهورآیات عمارت وآبادانی درین ساحت سماحت آگند که بقول اصح معمورهٔ ثانویست ازعمرانات جهان فانی تاامروز که بعضی از آن از

ایام انبساط انجام سنه تألیف است سور موفور السرور بقعهٔ مذکور زیاده برسه موضع اساس نیافته . اما باعتبار هر مقام بنامی موسوم گشته . چنانچه حصن صغیر که امروز بشهردرون موسوم است بهندوان وقهندز معروف بوده و ربض وسطی که امروز باغ گل زمین درموضع جدارشرقی ودیوار شمالی باغ حرم‌سرای بجای ضلع جنوبی و مسجد ندربایش بحدغربی وباغ شمال متصل برسمت شمالی آن سمت وقوع یافته مشهور بوده بحصن و ارباب‌وسو رسیم که امتداد ضلع شرقی آن ممتد بوده ازموضع آسیا باد تاحدود درب عکاشه وسمت غربی ازموضع برج‌عیاران تاعرصه غربی حصن هندوان و صوب جنوبی ازمقام برج عیاران تا آسیا باد مسمی‌بوده بحصن کوفج اما جباخان درجمیع اوقات باتفاق ثقات خارج حصون ثلاثه وبرصوب باب ستمند وسمت غربی وقوع داشته . چنانچه الیوم درب واقعه برجهت مذکورنیز بنابر مراعات سوابق مراسم موسوم بدروازهٔ جبا خان ومحمد بن‌ابراهیم بن ماشاء الله گوید سامان که ملوک سامانیه باو منسوبند پسر جبا است .

و هوسامان‌بن جبابن نتار ابن نوشیروان ابن طمغان ابن بهرام جوبینه و خان در عرف فارسیان‌خانه ومحله وکوی راگویند . چنانچه خان پادشاه وخان شکرفروشان وخان برده فروشان . وحقیقت‌حال‌آنست که‌جباو فایز دوبرادران بودند از نژادبهرام چو بینه که برمملکت بلخ بحسب ارث استیلا یافته بودند . ازآنجا که فایز بامی سلطنت فایز بوده ودر حصن کوفج مقام داشت‌بنابر مصالح ملکی جباراعذر خواسته درخارج درب ستمند بتوطن امرفرمود ومشارالیه درموضع مذکور که بدایت او از عیدگاه سابق ونهایت آن تاحدود مصلای جدید بوده رحل اقامت انداخته بمراسم امداد واسعاد برادر بزرگ‌قیام واقدام مینمود تا درفرصت قلیل آن‌موضع بمثابهٔ مصر

جامع گشته مشتمل برچند کوی وبر زن گردید و کاخ وقصور جبا موسوم بجبا خان شد آنگاه جبا قریهٔ جهت سامان فرزند خویش متصل بجبا خان آباد ساخته باسم اوگردانید . اما قلعهٔ که باهتمام ملا زمان مظهر قهرمان جلال وشهریار بیهمال عبدالمؤمن خان مغفوری سمت سرانجام یافته حصنیست که درمراسم عروج بابروج افلاک دم مساوات ولاف اشتراک می زند ودرقواعد احکام واستحکام کوه را با همه شکوه ستوه میگرداند .

بیت :

عقل گرد دگر کند دروی تفکر مستمند　　وهم گرد دگر کند دروی تامل ناتوان

درثری بیند ثریا در سمک بیند سما　　گر کند در بومش از بامش نظاره پاسبان

بالجمله حصن مذکور که امروز معمور است مشتمل است برتمامت سور واریان و جباخان وبیشتر درکوفج ومتصل است بقهندز از سمت شرقی و غربی واز ثقات استماع دارم که این حصار چند برج ازقلعهٔ بخارا زیادتی دارد وبرین حصن حصین شش دروازه سمت وقوع یافته .

اول درب خواجه سلطان احمد که برصوب جنوبیست ودرقدیم بدروازه نو بهار موسوم بوده است .

دویم دروازهٔ آب که در سوالف اعصار بدرب باباچک چک مشهور بوده چه مرقد منور بابای مذکور که امروز برسمت شرقی مسجد حضرت نقابت دستگاه شاه خواجه نقشبندی وغربی منزل موقف صاحب فراست منصور حاجی داد خواه است بر شارع آن درب سمت وقوع داشته، سیم دروازهٔ جباخان است که الیوم درمیان مصلای قدیم وجدید واقعست . چهارم دروازه ده شیخست که بقرب قریهٔ مذکور است واین دروازه درقدیم نبوده . پنجم از ضلع شمالی دروازهٔ جباخان است که برسمت قریهٔ

جباخان است واموروز از آن قریهٔ نشانی نیست اما در دفاتر قدیمه مسطوراست .
ششم درب عشق آباد برسمت شرقی که با هتمام حضرت خلافت رتبت (یعنی ندرمحمد خان)
مفتوح گشته ودر سوالف اعصار بدرب هندوان موسوم بوده که مزار فایض الانوار
امام جعفر هندوانی که الیوم بخواجه سبور مشهور است برسمت این بابست .
اما قهندز که الان بشهر درون موسوم است مشتمل است بر چهارباب : اول درب
عراق که برصوب جنوبی مایل بمغرب مفتوحست وآن درقدیم بدرب بختی مشهور
بوده است. دویم دروازه خواجه عکاشه که از آن باب تا مرقد منور آنحضرت که
بر سمت شرقی قلعه است قریب بده جریب کما بیش باشد . سیم دروازه اشترخوار که
برسمت شمالی است و منسوب است با حمد شتر خوار تاریخی که معاصرا بومسلم
مروزی بوده . چهارم دروازه اسلام است که درسوالف اعصار بدروازه ستمند معروف
بوده واین باب برسمت غربی است مفتوح بعرصه ریگستان کهنه و درین قلعه بسا
مزارات وبقاع وآثار خیر که ظاهر وهویدا است وحمام گل بهار که مهتر حیدر علیا
بادی از برج عیاران نقب زده گل ستون را از آن بدر برده درین شهر است بقرب
درب شتر خوار وامروز معمور وآبادانست و بقیه مواضع آن درضمن تعداد علما و
مشایخ بلده طیبه سمت تبیان خواهد یافت اما مزارات ومواضع وسکنه و کوی وبرزن
شهر بیرون از حوزه تعداد خارج است و بعضی از آنکه معروف و مشهور است بیان
آن ازمساعدت روزگار مامول است ،نظم :

چشم جهان ندید ونه گوش جهان شنید

زین خوبتر مکان وپسند یده تر مقر .

# فهرست اعلام و اسماء

## الف

## ب

# ش



# ص

## ض



## ط



## ع

## ل



## م

## ن

موسسه بیهقی درهمین زود ی ها کتب ذیل را

بدسترس علاقمندان قرار میدهد :

۱ـ تفسیرشریف (پاره ۲۱)

۲ـ چپه کنبن.

۳ـ مجموعه داستانها.

٤ـ مجموعۀ اشعار دری.

٥ـ بزرگترین اختراعات و اکتشافات.

٦ـ اصطلاحات سیاسی واجتما عـی
بەزبانهای پشتو ودری.

۷ـ بازار های سر پوشیده تاشقرغان.

۸ـ دمینی افسانه.

۹ـ بی گورستان .

مهتمم : محمداسلم عادلیار

تعداد طبع : ۱۰۰۰ جلد

# اطلاعات او کلتور




مطبعه دولتی ـ ۱۳۵۷ هش